

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلّٰتِي هِيَ أَفْوَمُ وَيُشَرِّعُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا
(الاسراء: ۹)

همانا این قرآن از بهترین راه آدم را به خدا میرساند و به مؤمنانی که نیکی میکنند بشارت میدهد که پاداشی بزرگ در انتظار ایشان است



سروشناسه	- ۱۳۵۵: نیک اقبال، مصطفی،
عنوان و نام پدیدآور	. تفسیر معنوی قرآن کریم / مصطفی نیکاقبال.
مشخصات نشر	: تهران: ویراستاران، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهري	: ۲۰۳ ص: ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۴۲۳-۹-۷
وضعیت فهرستنويسي	: فيپا
موضوع	: تفاسير
موضوع	: تفاسير شيعه -- قرن ۱۴
موضوع	Qur'an -- Shiite hermeneutics -- ۲۰th century :
رده بندی کنگره	: BP ۱۳۹۷ ۷۷/۹۴/۱۰۲
رده بندی دیوبی	: ۲۹۷/۱۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۲۶۴۶۰۳

دسترسی به آثار مؤلف و مجلدات دیگر این مجموعه در:

www.nikeghbal.ir

<https://sapp.ir/mostafa.nikeghbal>

telegram.me/nikeghball

@nikeghbal

#nikeghbal

مکاتبه با مؤلف:

mostafa.nikeghbal@gmail.com

اگر کتاب را حضوری برداشته‌اید، خواهشمندیم بهایش
را با یکی از روش‌های زیر به ناشر پردازید.
بهای: ۲۸۵۰۰ تومان

۱. آنلاین، از راه www.zarinp.al/@virastaran

۲. شماره‌گیری کد #ussd: ۷۸۸۰۹۷۰۸۴۷۲

۳. کارت‌به‌کارت: بانک ملت، بهنام م.م. باقری

۶۱۰۴ ۳۳۷۹ ۲۴۴۰ ۴۰۰۵



نشر «ویراستاران»، میدان انقلاب، خ کارگر جنوبی
خ لبافی‌نژاد، پلاک ۳۲۲، واحد ۶، ۰۲۱۶۶۹۱۹۹۶۲

خرید اینترنتی با پست رایگان : virastaran.net/f

ویرایش و صفحه‌آرایی این اثر با ناشر نبوده است.

تفسیر معنوی

قرآن کریم

جزء

هجدہم

مصطفیٰ نیک اقبال



بسم الله الرحمن الرحيم

«هو الحق وهو الحقيقة»

سپاس خدای را که به ما خاکیان، توفیق انس با قرآن را عطا فرمود و بقدر ظرفیتمن از آب حیات آن سیرابمان کرد.

تفسیر به روایی و تاریخی و فقهی و ادبی و عرفانی و کلامی و فلسفی و تجربی و موضوعی قابل تقسیم اند. در هر یک از اقسام فوق، غیر از آنکه فهم قرآن مد نظر باشد، ناخواسته تحمل اندیشه بشری بر قرآن نیز رخ داده است. در این تفسیر سعی بر آن بوده تا برای فهم کلام الله، ذهن از یافته‌ها و بافت‌های چهارده قرن تمدن مسلمین منخلع گردد تا توان یابد قرآن را همانطور بفهمد که ابوذر و مقداد و سلمان می‌فهمیدند؛ یعنی بر اساس فطرت الهی و نه ذهن بشری. و هدف در هر سوره و آیه این بوده تا پیام‌هدایت بخش آن برای رشد و تعالی انسان درک شود؛ چون قرآن کتاب "هدایت" است.

به همین دلیل این تفسیر به "معنوی" مسمی شد، چون غایتش تفصیل و تبیین و تحويل قرآن به پیامهای معنوی برای هدایت سالکان بسوی خداست؛ که غرض قرآن بوده. یعنی در قرآن در پشت این الفاظ، معنایی است که بسوی عالم معنی می‌برد. تفسیر معنوی بر فهم و تبیین این معانی متمرکز شده.

این تفسیر تحفه‌ای است مورانه به سلیمان زمانه، حسین بن علی(ع)، خون خدا، که هرسال از نو می‌جوشد و حیات می‌بخشد؛ که بی اشارت و عنایت ایشان صورت نمی‌پذیرفت. تعدد بوده که این تفسیر از جزء آخر به اول نوشته و خوانده شود، چون تنزیل تقریباً چنین بوده و فهم، این گونه بهتر راه معنا می‌سپارد.

لذا هر چند جزء که توفیق تالیف دست داد به این نحو منتشر می‌گردد و پس از این حقیر نیز ضمن طلب آمرزش برایم، چنین کنند. یا لااقل خواننده ترجیحاً چنین بخواند.

سوره مؤمنون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره همانطور که از نامش پیداست، وصف مؤمنین است؛ مؤمنین واقعی. مؤمنین:

- در نمازشان خاشع‌اند، یعنی حضور قلب دارند و با تمام وجود در برابر حضرت حق، می‌ایستند.
- از لغو دوری میکنند. یعنی وارد چیزی نمی‌شوند که بدردشان نمی‌خورد یا به آنها مربوط نیست.
- مدام، از داشته‌های خود می‌بخشنند و ریزش دارند.
- عفیف‌اند و شهوت جنسی خود را در بند کرده و مهار نموده‌اند.
- امانت‌دارند؛ به عهدشان پابندند.
- بر نماز اول وقت، محافظت دقیقی دارند.

اینها به فلاح و رستگاری میرسند و در فردوس که از بالاترین درجات پهشت است، تا ابد متنعم‌اند.

سپس به مراحل خلقت انسان اشاره می‌کند. انسان از خاک، سیری را در قالب نطفه، عله، مضغه، عظام در پی می‌گیرد و وقتی بر این عظام یا استخوانها، گوشت کشیده شد، خلقتی از جنس دیگر پیدا می‌کند. یعنی روح در او دمیده می‌شود. سپس بدنا می‌آید و زندگی می‌کند و می‌میرد و بعد به آخرت منتقل می‌شود تا مبعوث شود.

این راجع به انسان، سپس به خلقت آسمانها و عجائب آنها و زمین و عجائب آن منجمله نظام ذخیره‌سازی آب در زمین و رویش درختان و میوه‌دادن آنها اشاره می‌کند. و حیواناتی که در حیات انسان تأثیر بهسزا دارند را یاد می‌کند.

سپس بخشی از سوره آغاز می‌شود که ذکر نبوت و اشاره به چند تن از انبیاء است. اول به نوح(ع) اشاره می‌کند که نخستین پیامبر با رسالت عمومی و شریعت مشخص است. نوح را متهم می‌کنند که بدنبال ریاست است یا می‌گویند مجرم است. خداوند به نوح دستور میدهد: کشتنی بساز و وقتی بوی طوفان به مشام رسید، مؤمنین و حیوانات معصوم را بر کشتنی سوار

کن، از کسی هم شفاعت مکن که در این طوفان جز کسانی که سوار کشتب هستند، نجات نخواهند یافت. سپس اشاره میکند که پس از نوح هم برای هر قومی، رسولی فرستادیم. اما هربار صاحبان ثروت و قدرت، پرچمدار دشمنی با انبیاء شدند و آنها را تکذیب کردند. و اینچنان، اقوام بسیاری هلاک شدند و جای خود را به قومی دیگر دادند. بر سر موسی(ع) و پس از او عیسی(ع) هم همین آمد. تکذیب شان کردند و آن تکذیب، عاقبت مکذبان را به شرّ ختم کرد.

سپس اشاره میکند که تمام اقوام انسانی و تمام انسانهای روی زمین، امّتی واحدند و باید دینی واحد که توحید است داشته باشند. اما دین را میان خود تکّه تکّه کردند و هریک از بخشی از آن برای خود خرقه‌ای دوختند و به داشته ناقص و یکجانبه خویش، دلخوش کردند. کاری هم از تو ساخته نیست، ای محمد؛ ولشان کن.

بعد میگوید ابواب دنیا را که برای کسی باز میکنیم، فکر نکند دوستش داشته‌ایم. خیر، داریم امتحانش میکنیم. تا ببینیم بسوی خدا غش میکند یا بسوی خودش. یعنی از خدا میداند و شکر خدا میکند یا از زرنگی و استحقاق خودش و بر طبق هوس خود رفتار میکند.

سپس ادامه وصف مومنین را پی میگیرد:

- خشیت خدا آنها را به عشق و اُنس کشانده.
- آنها چشمانشان باز است و از در و دیوار، خدا را میبینند. یعنی آیه‌شناسند.
- هرگز به خدا شرک نمیورزند یعنی جز خدا را نمی‌خوانند و دل به کسی نمی‌سپارند و از کسی بیم و امید بدل راه نمیدهند.
- هرچه در توان دارند در خیرات میکوشند و در تبوتاب وصال معشوق خویشنند.
- سابق به خیرات و سارع به طاعاتند و تا حدّ وسع خویش در تلاشند برای تحصیل رضای محبوب.

در ادامه افسوس میخورد که غیر مؤمنان، غافل از چنین توفیقاتی هستند و اعمالی بی‌حاصل دارند. بخصوص متنعمن آنها روزی میفهمند که فرصت را از دست داده‌اند که کار

از کار گذشته و عمر را بجای طی صراط مستقیم، در لغو و در مخالفت با دین خدا به هدر داده‌اند.

سپس گله میکند که اگر بر اینها سخت بگیریم و تنبیه‌شان کنیم و به مشکلات دچارشان کنیم، بدگاه ما باز نمیگردند و اگر بر آنها آسان بگیریم و مشکلاتشان را برطرف کنیم باز هم رو به ما نمیکنند و در طغیان خویش پافشاری مینمایند. پس ولشان میکنیم تا وقتیکه با مرگ یا کمی پیش از آن، عذاب حتمی و دردناکشان شروع شود. آنوقت فریاد میکشند و درخواست میکنند به دنیا برشان گردانند و به آنها فرصت مجددی دهنند. اما امکان‌پذیر نیست. چون خداوند چنین سنت ننهاده. پس از مرگ نیز انتسابات و دستاویزهای ایشان، همه باطل میگردد و کسی به داد کسی نمیرسد و هرکس مهمان اعمال خویش است. پس شقاوت، گردنبار کافران خواهد شد.

سپس به پیامبر(ص) توصیه میکند که بدیهای ایشان را با خوبی پاسخ دهد و بخدا پناه برد از اینکه شیطان با وسوسه‌هایش باعث شود دشمنی را با دشمنی پاسخ دهد. سپس صحنه‌ای از قیامتِ اهل شقاوت را توصیف میکند. آنها وعده میدهند که اگر فرصت مجددی داشته باشند، جهنمی نمیشنوند. اما پاسخ میشنوند: گم شوید و ساكت گردید. یادتان هست مؤمنین را مسخره میکردید؟ همان مسخره کردنها شما را بدبخت کرد. اما امروز آنها بخاطر صبرشان اهل بهشت‌اند.

سپس میپرسد عمرتان در دنیا چقدر بود؟ پاسخ میدهند: گویا یکروز. پاسخ میشنوند پس چه متعاق قلیلی را طلب کردید و از نعیم ابدی چشم پوشیدید.

سوره با تعلیم دعایی زیبا به پایان میرسد: خدایا ببخش و رحم کن که تو خیرالراحمینی. جلد هفتم وسائل الشیعه از امام صادق(ع) روایت میکند که سوره مؤمنون، آدم را عاقبت به خیر میکند.

بخش اول این سوره، یازده آیه و بیان صفات کمال مؤمنین است و میشود عنوان یک دستورالعمل هم به آن نگاه کرد:

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱)

مؤمنان، واقعاً رستگار و خوشبختند!

این یازده آیه دلیل فلاح مؤمنین است. آنها مُفلح‌اند چون واجد صفاتی هستند که در آیات بعد آمده. قبل از بیان ویژگیهای آنها خوب است خود کلمه "فالح" را کمی موشکافی کنیم.

فالح را رستگاری معنا کرده‌اند که از "رستن" می‌آید. یعنی کسی که به فالح رسیده توانسته خود را از چیزی برهاند و از دست آن نجات پیدا کند. راغب هم در مفرداش، فالح را در اصل به معنی شکافتن و بریدن میداند و معتقد است که این لفظ استعمالش منصرف شده به پیروزی و رسیدن به مقصود و خوشبختی. یعنی در فالح، شکافتن پیله یا دانه و رهایی از موانع ملحوظ است. به عبارتی، بی‌دردیدن چیزی و رهایی از آن نمیتوان به فالح رسید. یعنی فالح راهش از یک مجاهده و جهاد می‌گذرد و وقتی غلبه بر موانع و مشکلات و دشمنان رخ داد، فالح حاصل می‌شود. برای همین فالح را رستن معنا کرده‌اند. مثل کرم ابریشمی که باید پیله خویش را بدرد و از آن نجات پیدا کند، یا دانه‌ای که باید خاک را کنار بزند و سبز شود. تنها در این صورت است که رستگار شده.

اما چیست آنچه که انسان باید آنرا بدرد تا مؤمن شود و از طریق ایمان به فالح رسد. جواب را خود قرآن داده:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا [سوره الشمس : ۹]. یعنی کسی به فالح میرسد که از خویش و خودخواهی‌های خویش نجات پیدا کند؛ و گرنه در خودش دفن می‌شود و به فالح نمیرسد: **وَقَدْ خَابَ مَنْ ذَسَّاهَا** [سوره الشمس : ۱۰].

پس نجات انسان در گرو رهایی از نفس خویش است:

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست؛ تو خود، حجاب خودی حافظ، از میان برخیز. رسول خدا(ص) فرمود: دشمن‌ترین دشمن تو، نفس توست که درونت جای دارد.

شیطان هم نفس را چاق میکند و از راه نفس، انسان را گمره میکند. دنیا و شهوتش هم نفس را به غَلَق و اضطراب میاندازند و زمین گیرش میکنند و باعث میشوند از آسمان چشم بپوشد.

پس نجات انسان در گروی رهایی از خودبینی و خودخواهی و خودپرستی خویش است. فلاح‌های زیادی در قرآن بکار رفته، اما همه مشروط است و گفته "لَعَكُمْ تُفْلِحُون" یعنی امید است که رستگار شوید. برای مثال این عبارت را خداوند برای عابدان، نیکوکاران، مَنْ تَقْلَتْ موازینه، مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ، اهل ذَكْرِ كثیر، اهل تقوی، مجاهدان، و تائین بکار برد. اما فلاحی که در اول سوره مؤمنون آمده و نیز فلاحی که در آیه "قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا" هست، مشروط نیست و قطعی است. علّتش اینست که در این دوجا اشاره به یکی از علل نجات نمیکند بلکه اشاره‌اش به علت تامه است. در تزکیه نفس که ایمان با لحاظ شرایطی است که مفصلًاً در آیات بعد خواهد گفت، نقصی برای حصول فلاح نیست و قطعاً انسان رستگار میشود و به رهایی میرسد. اهمیت این آیات در اینست.

و خداوند نسخه این رهایی را در قالب دین به انسان ارائه داده که در آیات بعد به استحضار میرسد.

آدم که از این آفات رست، میبیند که با خدا چقدر خوشبخت است. فلاحِ مؤمنِ متّقی مال آخرت نیست، در همین دنیا هم خوشبختی به پیشواز او می‌آید و او را در آغوش میکشد. عبارت "قدْ أَفْلَحَ المؤْمِنُون" هم همین را میگوید. اصلاً خوشبختی مال مؤمن واقعی است، آنها که از ایمان و تقوی نصیب ندارند یعنی یا کافرند یا فاسق، ادائی خوشبختی را در میاورند ولی دلشان تنگ و حالشان گرفته و روحشان مضطرب است، چه در کاخ زندگی کنند چه در کوخ. زندگی بی خدا تلخ و تاریک و وحشی است و هیچ مرهمی هم مسکن آن نیست. وقتی رنج از درون بود و در اندرون، دیگر فرقی نمیکند؛ بقول فردوسی: چه بر تخت مردن، چه بر روی خاک.

کافی از امام باقر(ع) روایت میکند که آیه "قدْ أَفْلَحَ المؤْمِنُون" را قرائت کرد، سپس فرمود: مردم شبیه گوسفندند، جز مؤمنین. مؤمن غریب است؛ خوشابحال غریبان!

جلد دوم بحارالأنوار از امام صادق(ع) روایت میکند: مؤمنی که در این آیه ذکر شده، اهل حدیث است. گوییم: یعنی فرشتگان با او سخن میگوینند.

خاصال از امام باقر(ع) روایت میکند: خداوند به مؤمن سه چیز میدهد: عزت در دنیا: وَلِلَّهِ
الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ [سوره المنافقون : ۸]؛ رستگاری در آخرت: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ. و
هیبت در دل ظالمان. هبَّتْ دَلْمَانٍ

کافی روایت میکند که از امام صادق(ع) پرسیدیم جهاد و دعوت به دین وظیفه‌ای همگانی است؟ فرمود: نه؛ مجاهدین عدّه مخصوصی هستند که برای این کار خلق شده‌اند. این کلمه، معروف نوع طینت آنهاست نه وصف کارهای آنها. سپس فرمود: همینطور مؤمنین، آنها خلق شده‌اند تا مؤمن باشند. سپس تلاوت فرمود: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ... گوییم: فهم این حدیث، به تنها ی نیمی از حکمت است.

در آیات بعد ایمان واقعی را تشریح میکند، خوب یاد بگیریم و عمل کنیم تا سر از تخم درآوریم و از پیله خویش بگریزیم:

الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ حَاسِدُونَ (۲)

همان‌ها که در نمازشان خاشع‌اند.

نماز عبادت مخصوصی است که در هر دینی برای پیروانش وضع شده تا با آن به خدا تقرّب جویند. مسیحیت و یهودیت هم هریک نماز مخصوص به خود دارند، خداوند به موسی(ع) میگوید: أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي [سوره طه : ۱۴]. یا از زبان عیسی(ع) میگوید: أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ
وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا [سوره مریم : ۳۱].

فرق ذکر با نماز در این است که در نماز شعائری هم شرط است تا فرد را از دیگر کارهای منقطع کند و به طور کامل در برابر خدا قرار دهد. در حین کارهای دیگر میشود به دل یا زبان ذکر گفت اما نماز لازمه‌اش طهارت و قیام و رو به قبله بودن و سخن نگفتن با کسی و رکوع و سجود است. همچنین در لباس و مکان نمازگزار شرایطی لحاظ شده. نمازگزار نمیتواند نمازش را قطع کند مگر در مواردی خاص و استثنایی مثلًا برای حفظ جان یا مال. پس

انسان علاوه بر آنکه خوب است همیشه و در همه کار ذاکر باشد، به لحظاتی هم نیاز دارد که همه کار را رها کند و پشت سر بیندازد و در برابر خدا بیاستد و با خدا حرف بزند و خدا را ثنا بگوید و با او مناجات کند. نماز مسلمانان مثل کتابشان، کامل ترین است و اصلاً نماز یهودیان و مسیحیان به پای نماز ما نمیرسد؛ تحقیق بفرمایید! نماز مسلمین یک معراج کامل است و هر وعده نماز که به پایان میرسد، مسلمان آدم دیگری شده و یک‌پله به پروردگار خود نزدیک گشته است.

نماز مسلمین، در اصل تکبیرة الاحرام است و کمی قرائت قرآن و سپس رکوع و سجود بعنوان تواضع و خشوع در برابر خدا. این تواضع و خشوع، در سجود بیش از رکوع میشود و نمازگزار بمراتب از خود بیشتر فاصله میگیرد و محو خدا میگردد. اختتام نماز هم شهادت به ایمان و سپس سلام بر نبی(ص) و بر خود و بر دیگر مؤمنان و بر فرشتگان است. یعنی ثمرة بالفعل نماز در سلام آن است و وقتی نماز به سلام میرسد، سِلم و سلامت نصیب انسان و متعلّقین انسان میکند.

اصل نماز یک رکعت است و تکرار آن برای تکرار برکات آن و پر کردن کیسهٔ معنوی نمازگزار است. هرچه بیشتر، بهتر؛ إقرأ و أرق بخوان و ترقّي كن و بالا برو.

این از نماز؛ اما اینجا مطلب مهمی گفته: فِي صَلَاتِهِمْ خَاصِّعُونَ. خیلی‌ها نماز میخوانند اما نماز خاشعین است که موجب فلاح میگردد. یعنی باید بکوشیم نمازمان به این کمال مزین شود تا ما را به این درجه ارتقاء دهد. مهم در نماز، کیفیت آن است.

خشوع در نماز یعنی فراموش کردن خود و محو خدا شدن؛ اصلاً نماز برای همین است. نماز برای یاد خدا و حصول خشوع در برابر خداست. این حالت، در نماز که رخ داد، در بقیهٔ حالات هم میتواند دوام پیدا کند. خشوع در برابر خدا یعنی محو جمال خدا شدن و حیرت پیدا کردن در جلال خدا. لازمه این حالت و نتیجه آن، خود را ندیدن و از خود گذشتن و فراموش کردن خود است. اینها از نماز برای انسان حاصل میشود: وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ [سوره هود : ۱۱۴] و حصولشان کیفیت نمازهای بعدی را هم

ارتقاء میدهد. یعنی نماز، خشوع میاورد و خشوع، نماز آدم را واقعی تر میکند. مؤمن باید خاشعانه نماز بگذارد تا خشوع برایش حاصل شود و نمازهایش خاشعانه تر گردد.

کمینه شرط وفا ترک سر بود حافظ؛ برو اگر ز تو کار اینقدر نمیآید.

پس اولین ویژگی مؤمنین، یعنی گلسرسبد خصائص ایشان نماز خاشعانه و توأم با حضور قلب است. مؤمن باید نمازش سراسر حضور باشد:

عشق‌بازی، کار بازی نیست؛ ای دل، سر بیار.

کنزالدقائق روایت میکند که کسی در حال نماز با ریش خود بازی میکرد، رسول خدا(ص) فرمود: اگر دلش خشوع داشت، اینطور نماز نمیخواند.

مستدرک از امام باقر(ع) روایت میکند که رسول خدا(ص) موقع نماز به جانب آسمان نگاه میکرد تا این آیات نازل شد. از آن پس به زمین نگاه میکرد.

دعائیم از امام صادق(ع) روایت میکند که مقصود از این آیات، چشم دوختن به زمین است. عوالی الثالی از امام باقر(ع) روایت میکند که چشم دوختن به سجدۀ گاه است.

جلد هشتاد و یکم بحارالأنوار از امام صادق(ع) روایت میکند که خشوع در نماز فرونهادن چشم(غضّ البصر) است.

کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که خشوع در نماز، حضور قلب است.

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ الْلَّغُو مُغْرِضُونَ (۳)

همانها که از لغو، فراری اند.

دومین خصلت مؤمنین، یعنی مُقلحین، اعراض از لغو است. لغو در فرهنگ قرآن بار معنایی ویژه‌ای دارد و عبارتست از هرچه که به ما مربوط نیست.

یکروز به حضرت آیت‌الله بهجهت(ره) عرض کردند عده‌ای به نام عرفان، تصوّف را ترویج میکنند. فرمود: چیزی که به ما مربوط نمیشود، به ما مربوط نمیشود.

واقعاً اگر این حرف، مبنای ما در زندگی بشود، از نهدهم آنچه فکرمان را اشغال کرده، آزاد خواهیم شد و فراغ عبادت و فرصت خدمت خواهیم یافت.

اگر چنین نیستیم و گمان میکنیم هرچه که در معرضش واقع میشویم، به ما مربوط است و باید تصمیمی راجع بهش بگیریم یا قضاوتی بکنیم یا کاری کنیم یا نظری دهیم، طبق این آیات مؤمن نیستیم و با رستگاری فاصله بسیار داریم، پرهیز از لغو چنان مهم است که بین نماز و زکات ذکر شده.

اگر دقیق شویم، چیزهایی که به ما و سعادت ما مربوط است بغايت نادر است و در صورت اعراض از لغويات، وقت و قوت کافی برای سرو سامان دادن به آنها را داریم. اما پرداختن به آنچه نه فایده اخروی برای ما دارد و نه حتی فایده دنیوی، صفاتی برایمان نگذاشته تا به کار خویش بپردازیم و رقمی نمانده تا ره خویش بگیریم.

هرچه آدم عاقل‌تر میشود دایره لغو برای او وسیع‌تر میگردد و بیشتر میفهمد که جز خدا و یاد خدا، مابقی لغو است و لهو.

عرضه کردم دو جهان بر دل کارافتاده؛ بجز از عشق تو، باقی همه فانی دانست.

رند عالم سوز را با مصلحت‌بینی چه کار؛ کار ملک است آنکه تدبیر و تدبیر بایدش.

نورالثقلین از امام صادق(ع) روایت میکند که هر سخنی که در آن یاد خدا نباشد لغو است. تفسیر قمی نقل میکند که مقصود از این آیه، آواز غناء و لهو و لعب است.

جلد شصت و ششم بحارالأنوار از امام صادق(ع) روایت میکند که اگر کسی به تو تهمتی زد یا مطلب نادرستی گفت، چشم‌بیوش و پیگیرش نشو. مگر ندیده‌ای که خداوند در وصف مؤمنین میگوید: *عَنِ اللَّغُوْ مُعْرِضُونَ*.

وَالَّذِينَ هُمْ لِلَّهِ كَاهِ فَاعْلُونَ (٤)

همان‌ها که اهل ریزش و دستگیری‌اند.

دروع به رندی که تا پیاله گرفت؛ نخست یاد رفیقان خسته‌جان افتاد.

مقصود از "زکاة" در قرآن، یک گوسفند از چهل گوسفند یا یک گوساله از سی گاو نیست. زکات واجبی که رسول خدا(ص) تشريع فرمودند یکی از مصادیق زکات است که برای دارابی‌های شایع آنروز تشريع فرمودند. امروز میشود کسی سوار اتومبیل میلیاردی شود و

هوایمای خصوصی داشته باشد و بگوید من که شتر ندارم زکات بدhem؟! زکات بخشش از مال است، زکات ریزش از دارابی است. زکات دادن سر ریز ثروت است. زکات تشریع شده تا پاکی بوجود آید، تا مال پاک شود تا سرنوشت پاک شود تا فرد پاک شود تا جامعه پاک شود تا فقر کم شود، تا از فاصلهٔ فقیر و غنی کاسته شود.

سومین خصلت مؤمنین داد و دهش مدام است.

فریدون فرخ فرشته نبود، ز مشک و ز عنبر سرشته نبود

ز داد و دهش یافت این نیکویی، تو داد و دهش کن فریدون تویی.

مؤمنین صدقه میدهند از مالشان، از وقتshan، از آیرویشان، از قدرتشان. و دائمًا نشار خلق میکنند عشق و محبت و دستگیری را.

عشق و دستگیری و احسان لازمهٔ ترقی در درجات ایمان است. اگر کسی میخواهد از اصحاب حجّت خدا در هر عصر شود، راه این است. کسی اگر دنبال رستگاری است، راه اینست. باید اهل خدمت باشد و کمر به خدمت بسته باشد و سرش برای کمک به دیگران درد بکند. باید اهل دردرس باشد.

خلاصه سه خصلت گفته شده راجع به فلاح را، حقیر در این بیت جوهركشی کرده‌ام:

توجه به حق کن محبت به کس؛ ره رستگاری همین است و بس.

کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که اگر مردم زکات بدهند، فقیری باقی نمیماند.

کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که هرکس قیراطی از زکات واجبش را ندهد، مسلمان نمیمیرد و از جملهٔ کسانی است که میگوید کاش بدنیا برミگشتم و زکات میدادم.

وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۵) إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَكَثَ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ
 (۶) فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ

همان‌ها که در مسائل جنسی پاک‌دامان‌اند، و فقط با همسران یا کنیزانشان رابطهٔ زناشویی دارند. و از این‌بابت سرزنشی متوجه آنها نیست. اما کسانیکه بیش از این بجوبیند، زیاده‌خواهند.

چهارمین خصلتِ فلاح آور و عاقبت بخیرگُن، حفظ عفت و پاکدامنی جنسی است. مؤمنین برای تأمین نیاز جنسی خود به همسر خویش بسته میکنند. روح این آیه، حکایت از قید و بند برای آنها دارد. یعنی مؤمن یله و هوس باز نیست که چشمش ببیند و دلش بخواهد و نتواند جلوی خودش را بگیرد. یعنی خود را منع نمیکند اما ارضای نیازش را محدود نمیکند و جهت میدهد.

حتی اگر نیاز به زن دومی دارد، نه پنهانی بلکه بطور رسمی و با رعایت حدود اخلاقی و بدون جفا به همسر اول و با رعایت مصالح او، دست به این کار میزند.

مسئله کنیز هم که در جامعه امروز منسخ شده و نیازی به بحث بر سر آن نیست. اجمالاً کنیز مستخدم دائمی بود که در خانه بدینیا میآمد و بدلیل نشان دادن لیاقت از خود به یکی از همسرانِ صاحبِ خانه تبدیل شده و مادر فرزندان وی میگشته و اینگونه از خدمت، معاف و آزاد میشده. معمولاً وصلت با کنیز وقتی صورت میگرفته که خود زن اصلی صاحب-خانه، بدلیل نازا بودن یا فرونی سن و عدم رغبت به رابطه جنسی با شوهرش، راضی به اینکار میشده. یعنی کنیز نقش کمکی در ادامه کانون خانواده را داشته نه نقش رقیب.

عبارت "فَمَنِ اتَّغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ" نشان میدهد که دنبال گناه رفتن هم خودش گناه است، گرچه به تحقق گناه نرسد.

کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که: مُتعه نیز مانند کنیز، حلال است؛ اما جز زن عفیفه را متعه مکن، زنی باشد که بتوانی مالت را به او امانت دهی.

نورالثقلین از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند که دورترین حالت بنده به خدا وقتی است که شهوت بطن و فرج، مهار او را در دست میگیرد.

خصال از امام باقر(ع) روایت میکند شیعیان ما بهشتی اند اما اگر در اینجا عفت خود را حفظ نکرده باشند، در بهشت عربیان خواهند بود.

تفسیر قمی از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند که حد و حدود ازدواج موقّت، مثل ازدواج با کنیز است. گوییم: یعنی ازدواج با او بنا به ضرورت و در صورت فراهم نبودن امکان ازدواج دائمی و رسمی تجویز میشود.

جلد بیست و هشتم الشیعه روایت میکند که از امام صادق(ع) راجع به استمناء پرسیدیم. فرمود: از آن نهی شده. گفتیم: در کجای قرآن؟ فرمود: **فَمِنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ.**

وَالَّذِينَ هُمْ لَا مَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۸)

همان‌ها که امانتدارند و سر قولشان می‌ایستند.

پنجمین خصلت مؤمنین، رعایت است. مؤمنین مراعات میکنند امانت‌هایی را که به ایشان سپرده شده یا عهد‌هایی را که بدان معهد شده‌اند.

از مصاديق امانت‌داری ایشان دقت در رعایت حق‌الناس است و نیز داشتن وجودان کاری. اگر مستأجرند تصرف نایجا نمیکنند، اگر معلمند از وقت دانش آموز نمیدزند، اگر تاجرند جنس خوب تحويل میدهند، اگر کارمندند از کار کم نمیگذارند، اگر خدا به آنها زن و بچه داده آنها را ضایع نمیکنند، اگر روح پاک داده آلددهاش نمیسازند و از فرصت عمر درست بهره می‌جوینند تا بتوانند در آخر خط بگویند: **فُزْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ.**

از مصاديق رعایت عهد ایشان عمل به قول و قرارها و ایستادن پای حرفی است که بر زبانشان جاری شده، مؤمن اگر وعده‌ای بدهد بدان عمل میکند، اگر انتظاری ایجاد کند پاسخگوست، اگر امضایی کرده زیرش نمیزند، اگر چکی کشیده برای دادن بوده نه ندادن، اگر شرطی گذاشته به آن وفادار است، اگر تعهدی کرده پابند آن است، اگر سرش برود قولش نمیرود. خلاصه اینکه مؤمن مرد است. البته تعهد بیخود هم نمیکند و در چیزی که به او مربوط نیست چنانکه در بحث لغو گفتیم، وارد نمیشود و حرفی که نباید، نمیزند. اما وقتی حرفی زد و قولی داد، پای حرفش هست و به آن عمل میکند. مؤمن اینطور است.

راجع به امانت کلمه "راغون" را بکار برد نه "موفون" یعنی گاهی عملاً امکان وفای کامل نیست، در اینصورت باید تا جای ممکن امانت را مراعات نمود.

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَواتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۹)

همان‌ها که مراقب نماز‌هایشان هستند.

صفات مؤمنین با خشوع در نماز شروع شد و جمعاً پنج خصلت (نماز، زکات، اعراض از لغو، عفت، رعایت) را شامل شد و نظر به اهمیت نماز، با تذکر مجدد راجع به آن البته اینبار از منظیری دیگر، به پایان میرسد.

در صفت اول، حال ایشان را حین نماز شرح داد که خشوع است، یعنی نماز ایشان نماز عاشقانه است. در اینجا میگوید مراقبند که هیچ نمازی از ایشان فوت نشود یا از اول وقتی به تعویق نیفتد. برای همین صلوuat را جمع آورده تا استمرار این روش را در زندگی ایشان برساند. بهترین تعریف برای محافظت بر صلوuat، همان نماز اول وقت است. چنین نمازی بهتر میتواند خاشعانه باشد.

فقه‌الرضا از ایشان (ع) روایت میکند که مراد از این آیه نماز اول وقت است. تأویل الآیات از امام کاظم (ع) روایت میکند که مراد، پنج نوبت خواندن نمازهای واجب است. نور الثقلین از امام صادق (ع) روایت میکند که مقصود، سروقت خواندن نمازهای واجب است. پرسیدیم: پس نوافل چه؟ فرمود: در این آیه آمده: **الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ** [سوره المعارج : ۲۳]

أُولئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ (۱۰) الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفَرِدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱)

آنها هستند که وارثان واقعی‌اند و مراتب عالی بهشت را به ارث میبرند و همیشه در آنجا جاودان‌اند.

این دو آیه نتیجهٔ فلاح را ارث بهشت میداند. فردوس که در اینجا آمده به قرینهٔ توصیفاتی که برای این دست از مؤمنین کرده، باید مرتبهٔ بلندی از بهشت یا جنت مراد باشد. فردوس مُعَرَّب فردیس و فردیس در اصل فرادیس پارسی و به معنای باغ شاه است. پس فردوس، جنتی است که سر تر از دیگر جنات است.

تفسیر قمی از امام صادق (ع) روایت میکند که وقتی خدا فردوس را خلق کرد گفت: سخن بگو! گفت: **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ**

صدق در امالی از بلال حبشی روایت میکند که شنیدم رسول خدا(ص) فرمود: خشتهای بهشت از طلا و نقره و جواهرات است و خشتهای فردوس از نور.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْعَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْعَةَ عِظَامًا فَكَسَوْتَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱۴)

ما انسان را از گل خالص آفریدیم. سپس او را به شکل نطفه‌ای در جایی امن، یعنی رحم مادر، قرار دادیم. سپس آن نطفه را به لخته خونی تبدیل می‌کنیم. بعد، آن را به صورت بافتی نرم درمی‌آوریم. آن وقت، آن را در قالب استخوانهایی می‌رویانیم و بر استخوان‌ها لایه‌ای از گوشت می‌پوشانیم. در پایان هم به او خلقتنی کاملاً مجزا میدهیم. آفرین به خدا، بهترین آفریننده‌ها!

این آیه که خلاصه علم جنین‌شناسی است، یک عبارت مهم دارد که بمنزله نقطه عطف آنست. عبارت اینست: ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخرَ. این عبارت را ناظر به دمیدن روح به جنین دانسته‌اند؛ چون اینگونه است که خلقتنی دیگر پیدا میکند و علاوه بر روح حیوانی، حامل روح انسانی می‌شود. البته این مرحله، تعییری باطنی و ملکوتی است نه ظاهری و فیزیولوژیک. عبارت "تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ" هم در اصل ناظر به این بخش است.

جلد چهارم بحار الأنوار از امام رضا(ع) روایت میکند که خداوند قدرت خلق کردن را منحصر به خود نکرده، نمی‌بینید که مسیح(ع) می‌فرماید: أَنَّى أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّينِ كَهْيَةَ الطَّيْرِ فَأَنْجُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا يَأْذِنُ اللَّهُ [سوره آل عمران : ۴۹]. من از خاک برایتان پرنده‌ای خلق میکنم و در آن میدم و به اذن خدا زنده می‌شود. اما هیچکس جز خدا "أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ" نیست.

ارشاد از امیر المؤمنان(ع) روایت میکند که دیه سقط علقه چهل دینار است. سپس این آیات را خواند و فرمود: دیه نطفه بیست دینار و دیه علقه چهل دینار و دیه مضغه شصت دینار و دیه استخوان هشتاد دینار و صورت بی‌روح صد دینار و با روح هزار دینار است.

کافی از امام باقر(ع) روایت میکند که هر یک از این مراحل چهل روز به طول میانجامد و وقتی روح در آن دمیده میشود ارزاق و بلاها و مرگش هم در پیشانی اش نوشته میشود. البته خدا هر وقت خواست بداء میکند و آنها را عوض مینماید. وقتی موقع تولدش میشود، خداوند فرشته‌ای را بنام زاجر میفرستد تا بچه را بترساند و بسوی خروج از رحم سوق دهد.

علل الشراحی روایت میکند که از امام رضا(ع) پرسیدیم چرا پیغمبر(ص) فرموده نماز شرابخوار تا چهل روز قبول نیست؟ فرمود: چون چهل روز باید بگذرد تا جسم وارد مرحله‌ای جدید شود چنانکه هریک از مراحل نطفه و علقه و مضغه، چهل روز طول میکشد.

برهان از امام باقر(ع) روایت میکند که مقصود از "ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ حَلْقًا آخَرَ" دمیده شدن روح در اوست که در چهارماهگی رخ میدهد.

ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمْ يَتُوْنَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُرُونَ (۱۶)

سپس شما بعد از بدنیا آمدن و مدتی زندگانی در دنیا، حتماً میمیرید. سرانجام، در روز قیامت دوباره زنده میشوید.

چون کلمه "مَيْتُونَ" صفت مشبهه است، فعلیت و استمرار را میرساند. لذا برخی ترجمه کرده‌اند: پس از بدنیا آمدن، شما مدام مرگ را تجربه میکنید. یعنی پیاپی میمیرید و زنده میشود. شواهد برای این تفسیر، خواب هر شبه انسان است که نوعی مرگ است یا تجدید مدام سلولهای او.

یکی از این مرگ‌ها انسان را وارد نشئه آخرت میکند و آنجا مسیرش را ادامه میدهد. یعنی موت، انتقال از حالتی به حالت دیگر است، نه نیستی.

وَلَقَدْ حَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ (۱۷)

بله، بالای سرتان هفت راه آفریده‌ایم؛ و ما از احوال شما و سایر مخلوقات بی خبر نیستیم. این آیه سربسته است و مشخص نیست مقصود از "سبع طرائق" چیست؟ گفته‌اند آسمانهای هفتگانه است که وحی از آنها نازل میشود و اعمال بالا میروند و گفته‌اند هفت رتبه است که

ملائکه هر رتبه‌ای در آن حرکت می‌کنند و به این سو و آن سو می‌روند. این تعبیر با عبارت "ما گُنَا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ" هم سازگار است چون آن فرشته‌ها مسئول درج و حسابرسی خلائق‌اند. شاید هم هفت طریقت معنوی مراد باشد؟ یا هفت فلك مفروض؟

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاً بِقَدْرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابِهِ لَقَادِرُونَ (۱۸)

از آسمان، برف و باران کافی نازل و در منابع زمین ذخیره‌اش می‌کنیم؛ در صورتی که می‌توانستیم دست‌نیافتنتی اش کنیم.

آب از آسمان نازل شده و در نهرها و دریاچه‌ها و منابع زیرزمینی ذخیره می‌شود تا مورد استفاده انسان قرار گیرد. می‌شد اینطور نباشد و چنان در زمین فروبرود که قابل استحصال نباشد یا چنان تبخیر بشود که دست آدم به آن نرسد.

عبارت "بقدر" نشان میدهد که میزان نزول باران برای هر منطقه‌ای حساب و کتاب دارد و به فرمان خداست.

این آیه این پیام را هم میخواهد منتقل کند که قدرت خدا در دادن و در پس گرفتن نعمت‌ها یکسان است. دست خدا باز است که هروقت خواست بدهد و هروقت خواست پس‌بگیرد. چه زیبا پیامبر(ص) دعا میکرد:

الَّهُمَّ لَا تَسْلِنْنِي صَالِحًا مَا أَعْطَيْتَنِي أَبْدًا。 خَدَايَا نَعْمَتَهَا خَوْبِي كَهْ بَهْ مَنْ دَادَهَايِ ازْ مَنْ سَلَبَ مَكْنَ.

فکر نکنیم چک خدا سفید امضاست و نعمتهاش همیشگی است. نعمت میدهد تا بیند چه میکنیم. اگر با طاعت و عبادت و خدمت، در عمل و با زبان شکر کردیم، فزون می‌کند و الا نعمت را می‌گیرد. این سنت خداست. مگر اینکه کسی را به کل ول کرده باشد. با چنین کسی کاری ندارد تا حین مرگ.

فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ إِنْ جَنَاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۱۹)

پس به برکتش، برایتان باغ‌های خرما و انگور و اقسام میوه‌ها پدید می‌آوریم و رزق‌تان را از آن‌ها تأمین می‌کنید.

نام بردن از خرما و انگور از میان میوه‌ها یا بخار خواص ویژه آندوست یا بخار آنکه باغهای عربستان در آن دوران، بیشتر خرما و انگور بوده. در آیه بعد هم صحبت از زیتون می‌کند که میوه خاص فلسطین یعنی منطقه مجاور بوده است:

وَ شَجَرَةَ تَخْرُجٍ مِّنْ طُورِ سِينَاءَ تَبْيَثُ بِالدُّهْنِ وَ صِنْعٌ لِلَّادِكَلِينَ (۲۰)

با آن آب، در منطقه طور سیناء، درخت زیتون پرورش می‌دهیم که مردم از روغن و میوه‌اش استفاده می‌کنند.

مراد از منطقه طور سیناء، شبه جزیره سیناء و جنوب فلسطین است. البته در تمام مدیترانه درخت زیتون می‌روید اما شبه جزیره سیناء و کوه‌های آن پیش اعراب و عبری‌ها، مشهور بوده و زیتونش را مبارک میدانسته‌اند.

از این آیات بر می‌آید که به هر منطقه‌ای خداوند دستور داده تا میوه خاصی بعمل آورد.
تفسیر قمی نقل کرده که زیتون نماد نبوت است.

نورالتلقین از رسول خدا(ص) روایت می‌کند که زیتون را بخورید و بمالید که از درخت مبارکی است.

وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لِيَعْبَرَةً نُسْقِيْكُمْ مِّمَّا فِي بُطُونِهَا وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ (۲۱) وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلُكِ تُحَمَّلُونَ

در چهار بیان هم برای شما درس خداشناسی است: از دام‌ها، شیرشان را به شما می‌نوشانیم و از گوشت‌شان می‌خورید و برایتان فایده‌های فراوان دارند. حتی در خشکی سوار این‌ها می‌شوید، چنانکه در دریا سوار کشته‌ها.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمٍ فَقَالَ يَا قَوْمِي اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَقَوَّنَ (۲۳)
نوح را برای هدایت قومش فرستادیم. می‌گفت: «مردم! فقط خدا را بپرستید که معبدی جز او بدردان نمیخورد. نمیخواهید متّقی باشید؟!»

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَنْتَصِرَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شاءَ اللَّهُ لَا أَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْتُمَا بِهِذَا فِي آبَاتِنَا الْأَوَّلِينَ (۲۴) إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ (۲۵)

در مقابل، خواص بی‌دین جامعه به عوام می‌گفتند: این فقط بشری است مثل شما که می‌خواهد با ادعای پیامبری، بر شما ریاست کند. اگر خدا می‌خواست پیامبر بفرستد، چند فرشته می‌فرستاد! تا حالا چنین چیزی در تاریخ نیاکانمان نشنیده‌ایم! او دیوانه شده! مدتی صبر کنید تا حالت خوب شود یا اینکه اصلاً بمیرد!

قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ (۲۶)

نوح دست به دعا برداشت: خدایا، مرا دروغگو می‌دانند؛ به جایش تو یاری ام کن.
چقدر این دعا زیبا و الهامبخش است. باید روی خود را بجای خلق به جانب خدا کرد و از خدا نصرت خواست.

فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنِ اصْبِعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيَنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنْورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ رَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكِ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقُولُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُفْسَدُونَ (۲۷)

این شد که به او وحی کردیم: جلوی چشم ما و طبق نظرما کشتنی بساز! وقتی فرمانمان رسید و آب از تنور فوران کرد، از هر نوع حیوان یک جفت داخل آن داخل کشتنی کن.
اعضای خانوادهات را هم - جز آن‌هایی را که عذابشان حتمی شده - سوار کن و دیگر هم با من درباره نجات بدکارها حرفی نزن! همه‌شان غرق می‌شوند!

عبارت "بِأَعْيُنِنَا وَ وَحْيِنَا" خیلی زیباست. باید یاد بگیریم کارهایمان را تحت اشراف و جلوی چشم خدا و طبق نظر و الهام او انجام دهیم. لااقل حس کنیم که او دارد ما را میبیند. عبارت "فَأَرَ التَّنَوُّرُ" به نظر میآید صنعت مبالغه باشد. یعنی آنقدر باران بارید و چشمه‌ها جوشید که گویا از تنور نانوایی هم آب خروشید. بعضی هم گفته‌اند رمزی بوده بین خدا و نوح که اگر از تنور خانه آن پیززن آب جوشید، حیوانات را جمع و سوار کشتی کن چون عنقریب طوفان شروع خواهد شد و با شروع طوفان فرصت این کارها نیست و باید از قبل همه سوار کشتی باشید.

عبارت "إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقُولُ" نشان میدهد که پیش از نزول بلا، لیستی که باید در آن نابود شوند، مشخص است. پناه بر خود خدا! چون خدا حتی شفاعت پیامبر نوح(ع) را راجع به آنها نمیبیند. پس شفاعت همه جا کارساز نیست و ممکن است خدا جواب ندهد. چنانچه اینجا هم فرموده: لَا تُخَاطِبُنِي.
از این آیات برمیآید که صنعت، ریشه‌اش الهام الهی است. الهام از خدادست و کار و تلاش از انسان.

بعضی، از این آیات نتیجه زیبایی گرفته‌اند: که انسان نسبت به حفظ نسل حیوانات مسئول است.

تفسیر عیاشی از امام صادق(ع) روایت میکند که نوح(ع) اصلاً شغلش نجاری بود و ساخت کشتی هشتاد سال بطول انجامید.

علل الشراحی از امام رضا(ع) روایت میکند که در میان هلاک شدگان بچه نبود چون چهل سال پیش از طوفان، خداوند نعمت بچه را از آنها را گرفته بود تا بچه‌ای بی‌گناه هلاک نشود. آنها هم که هلاک شدند یا نوح را تکذیب کردند یا به تکذیب راضی بودند. چون غائب راضی مثل شاهد مباشر است.

فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَ مَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلُكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٢٨)
وَ قُلْ رَبِّ أَنْرِنِي مُنْزَلٌ لِمُبَارَكًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزَلِينَ (٢٩)

وقتی خودت و همراهانت در کشتی جاگیر شدید، بگو: خدا را شکر که ما را از دست این جماعت ستمکار نجات داد. و دعا کن: خدایا، مرا در جایی پُرخیر و برکت پیاده کن که تو بهترین میزبانی.

این دعا، دعای مرحله انتقال است. لذا از یک حمد تشکیل شده و یک استدعا. حمد از اینکه خدا از وضع سابق نجاتمان داده و استدعای برکت و رحمت برای وضع جدید.

صفت "خَيْرُ الْمُتَّرِلِينَ" که برای خدا بکار رفته از اسماء غریب است اما اگر در آن دقت کنیم، میبینیم که خیلی پر کاربرد است. ما مهمان خداییم و خداوند ما را در منزلی جای داده و مشغول پذیرایی است. خدا بهترین میزبان است و با مهمانانش بغایت مهربان است. مهمانی ای که خدا در دنیا برای مؤمنان ترتیب داده، خیلی پربرکت است. در پیش و عافیت، ایشان را تربیت میکند و پله‌پله تا اعلیٰ علیین میبرد و به فردوس میرساند.

ذکر "یا خَيْرُ الْمُنْزَلِينَ" ذکر خوبی است برای مواقعی که انسان چشم به راه است که چه در انتظار اوست؟!

از این آیات برمیآید که نجات از سلطه کافران و ظالمان و دوری از آنها، از نعمات و متن خدا بر مؤمنین است. نعمتی که معمولاً مغفول واقع میشود و شکرش گذارد نمیشود. همچنین در روایات هست که کلمه "الحمد لله" که در اینجا آمده، بهترین صیغه شکر است.

شکر، بخارط هلاکت دیگران نیست؛ بخارط نجات خود است.

کشتی وسیله نجات است اما نجات کار خدادست، پس از خدا باید تشکر کرد.

درس جالبی که این آیات دارد اینست که اول، نعمتهای گذشته را شکر کرده، سپس نعمت جدیدی خواسته.

کنز الدقائق از رسول خدا(ص) روایت میکند که موقع ورود به منزلی، این آیه را بخوانید تا از خیر آن منزل بهره مند و از شرّش در امان باشید.

بحر العرفان از امیر مؤمنان(ع) روایت میکند که موقع ورود به هر خانه‌ای این آیه را بخوانید.

کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که از نوح(ع) یادبگیرید که دائم شکر میکند و دائم دعا میکند؛ با ذکر وارد کشتی میشود و با ذکر از آن خارج میشود.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ (۳۰)

این ماجرا خیلی درس‌ها دارد. ما مردم را حتماً و همیشه آزمایش می‌کنیم.

یعنی طوفان نوح و درس‌هایش مال شش هزار سال قبل نیست بلکه داستان امروز من و توست. الان هم اگر نوح کشتی بسازد و از طوفان حذر دهد، چند نفر سوار کشتی او می‌شوند؟! هفتاد و اندی نفر! امام حسین(ع) هم که قیام کرد، قیامش را به کشتی نجات تشبیه کرد. چند نفر با او همراه شدند؛ هفتاد و اندی نفر. این قصه در تاریخ به کرات تکرار می‌شود و عده‌کمی بر کشتی نجات انبیاء و اوصیاء سوار شده و خود را میرهاند و بقیه به طوفان حوادث، بی‌ایمان شده و غرق می‌گردند. این سنت خداست: **إِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ**.

رسول خدا(ص) فرمود: مثَل أهل بيت من چون کشتی نوح است، هر کس بدامن ایشان چنگ زند نجات یابد و هر کس از ایشان اعراض کند غرق می‌گردد. ارشاد از امیرمؤمنان(ع) روایت می‌کند که ای مردم، خدا به شما پناه داده اما امتحاناتن هم خواهد کرد. امتحان سنت خداست و شما از امتحان شدن چاره‌ای ندارید، حتی اگر به خدا پناه ببرید.

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنَآَ آخَرِينَ (۳۱) فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٌ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۳۲)

این گذشت... و بعد از آن‌ها نسل تازه‌ای روی کار آوردیم. بینشان پیامبری از خودشان فرستادیم که: فقط خدا را بپرستید؛ بتپرستی دیگر برای چیست؛ آیا نمی‌ترسید؟!

عبارت "فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ" نشان میدهد که همه تمدن‌ها رسولی از جانب خدا داشته‌اند. معارف معنوی و علوم باطنی هم که در جای جای گیتی پخش است، همین مطلب را اثبات می‌کند.

وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِلِقَاءَ الْآخِرَةِ وَ أَتَرْ فُتَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هُدَا
إِلَّا بَشَّرَ مِثْكُمْ يَا كُلُّ مَقَاتَلٍ كُلُّوْنَ مِنْهُ وَ يُشَرِّبُ مِقَاتَلٍ تَشَرِّبُونَ (۳۳) وَ لَئِنْ أَطْغَيْتُمْ بَشَّرًا مِثْكُمْ
إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ (۳۴)

از آن طرف، سرشناسان بی دین منکر آختر که به دنیا سرگرمشان کرده بودیم، به مردم می گفتند: این فقط بشری است مثل شما: همانی را می خورد که شما می خورید و همانی را می نوشد که شما می نوشید. اگر گوش به فرمان بشری مثل خودتان شوید، حتماً ضرر می کنید.

عبارت "أَتَرْ فُتَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا" که راجع به اشرف و سرکردگان بی دین جامعه بکار برده، خیلی طنین دارد. اول اینکه خدا خودش با آنها چنین کرده، یعنی این "إِتْرَاف" عذابی دنیوی است که بابت کفر، خدا در چنته آنها انداخته و در دامنشان نشانده. إِتْرَاف یعنی چنان به دنیا مشغول شدند که ورای دنیا از یادشان رفت. یعنی سرشان چنان در آخر دنیا گیر کرد که یادشان رفت بیرون طوبیله دنیا هم عالَمی است. و چه نکته بدتر از این! پس غایتشان شد دنیا؛ و دنیاخواهی آنها را به دنیاپرستی کشاند و شدند عیید دنیا. سر دسته دشمنان دین، و آنها که همیشه در برابر پیام انبیاء ایستاده اند، از این قسم موجوداتند.

روشی که دشمنان انبیاء معمولاً پیش میگرفتند، ترور شخصیت شخص نبی بود. چرا؟ چون در برابر منطق قوی انبیاء جوابی نداشتند. لذا دعوا را میبردند روی مسائل شخصی و شخصیت انبیاء را ترور میکردند. این آیات نمونه ای از تلاش ایشان است.

أَتَيْدُكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَابًا وَ عِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ (۳۵) هَيَّاهَاتٌ هَيَّاهَاتٌ لِمَا
تُوعَدُونَ (۳۶) إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْتَا وَ مَا نَحْنُ بِمَغْوِظَيْنَ (۳۷)

نکند به شما و عده می دهد که وقتی مردید و به مشتی خاک بدل شدید، باز شما را زنده میکنند؟! هیهات! هیهات! از این وعده ای که به شما داده شده. جز همین زندگی ما خبری نیست: عده ای می میریم و عده ای به دنیا می آییم. بعداز مرگ هم ابدآ زنده نمی شویم!

عبارت "إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ" نتیجه‌اش همان جمله قصاری است که گفته‌اند: آخربین، آخرین نمی‌شود.

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَ مَا تَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ (۳۸)

او فقط یک دروغگوست که خود را به خدا چسبانده. ما که اصلاً حرف‌هایش را قبول نمی‌کنیم!

قَالَ رَبُّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَبْتُنِي (۳۹) قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ (۴۰) فَأَخَذْتُهُمُ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ فَجَعَلْتَاهُمْ غُثَاءً فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۱)

پیامبرشان دست بداعا برداشت: خدایا، مرا دروغگو می‌دانند؛ به جایش تو یاری ام کن. خدا فرمود: خیلی زود پشیمان می‌شوند. سرانجام، به فرمان ما صیحه‌ای در برشان گرفت و خردشان کردیم. نفرین بر ستمکاران!

کلمه "رب" که بیشترین کلمه پس از الله در قرآن است، بهترین کلمه برای دعاست. اکثر دعاهای قرآن با رب شروع می‌شود. رب اسم اعظم استجابت است.

عبارت "قال عَمَّا قَلِيلٍ ..." می‌شود پاسخ خدا باشد یا سخنی که پیامبر با خودش گفته. شاید هم تتمه دعای پیامبر است.

"غُثاء" یعنی خاشاک بی‌ارزش. "جَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً" یعنی که خرد و خاکشیرشان کردیم.

بخشی از این عذاب استیصال ممکن است سنت جاری باشد یعنی خداوند سر بی‌دینان فریاد می‌زند و اثر آن فریاد اینست که بی‌قدرت و در انظار، پست می‌شوند.

عبارت "فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ" نفرین خدا بر ظالمان است. نفرین، بجایش درست است. در چند آیه بعد هم خدا کافرین را نفرین کرده. خود هلاکت چنین افرادی تجلی نفرین خدادست. چنانچه می‌فرماید: جَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبَعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ.

جلد چهل و پنجم بحار الانوار روایت می‌کند که روز عاشورا امام حسین(ع) بسوی لشکر عمر سعد که چون سیل موج میزدند آمد و فریاد زد: فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ (٤٢) مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ (٤٣)

بعد از آن‌ها، نسل‌های دیگری پدید آورده‌اند. هر امتی که دورانشان تمام شود، نمی‌توانند حتی برای لحظه‌ای هم آن را جلو یا عقب بیندازند.

عبارت "مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ" عبارت مهمی است و قاطعیت خدا بر اجرای تقادیرش را می‌رساند. در سوره حجر هم هست که : **وَمَا أَهْلَكَنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ** [سوره الحجر : ٥].

در جای دیگر هم هست: **وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجْلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ** [سوره الأعراف : ٣٤].

یعنی همانظور که راجع هر نفر اجلی مقدّر شده که در آن اجل باید بمیرد: **وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ تَفْسِيَا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا** [سوره المنافقون : ١١]، برای امت نیز اجلی معین شده که در رأس آن اجل اضمحلال پیدا می‌کند.

به‌نظر می‌آید که مقصود از "امت" در این آیات جوامع حاکمه هستند نه نسل‌ها، چون تغییر حکومتها دفعی است نه نسل‌ها. در اوقاتی هم که عذاب استیصال رخ میدهد یعنی تمام مردم نابود می‌شوند، جامعه حاکمه ایشان نابود می‌گردد.

در نتیجه، پهلویان امتی هستند که وقتی اجلشان رسید، سرنگون می‌شوند؛ قاجار همچنین، افشاریان و زندیان همچنین، حکومت فعلی همچنین. گرچه مردم ایران بوده‌اند و هستند اما امتی می‌روند و امت دیگر جای آنرا می‌گیرد. البته تغییر حکومت و جامعه حاکمه تأثیرات ژرفی در سرنوشت کشور و مردمش دارد، چنانکه رسول خدا(ص) فرموده: **إِذَا تَغْيَرَ السُّلْطَانُ، تَغْيَرَ الزَّمَانُ**. یعنی زمانه منوط به سلطان است، سلطان که عوض می‌شود زمانه عوض می‌شود و دورانِ جدیدی آغاز می‌شود.

پس امت در این آیات به معنی نظام حاکم بر یک سرزمین است که از هزاران هزار فرد تشکیل شده و هر مقدرتی خاصی را بنا نهاده و رفتار خاصی دارد.

عامل تعیین‌کننده بقاء یا فنای امت یعنی نظام هم - مثل فرد - یکی تقدیر اولیه است و یکی رفتارهای او که منجر به تغییر و بازنویسی تقدیر اولیه میگردد. مثلاً اگر حکومتی ظالم کند عمرش کوتاه میشود و اگر عدل را گسترش دهد و از فساد بکاهد، تا حدودی عمرش طولانی‌تر میشود. اما در هر حال اجلی دارد و پیش از آن اجل اگر تمام قدرتهای دنیا جمع شوند نمیتوانند سرنگونش کنند و وقتی اجلش رسید و خدا اراده کرد که برود، تمام قدرقردان عالم اگر اجماع کنند تا نگهادش دارند، نمیتوانند. این، ثابت‌ترین و واقعی‌ترین اصل در دنیا هزارچهره سیاست است اما هیچ سیاستمداری، به آن باور ندارد. باید پائیز امّتها برسد والا تلاش در جهت سرنگون کردن آنها آب در هاون کوفتن است و البرز به کلنگ برگرفتن. امیرمؤمنان(ع) میفرمایند: پیش رسیدن اجل حکومتی، از تخت به زیر کشیدن ایشان ناشدنی است و اجل که رسید بر تخت نگاه داشتنشان، ناشدنی.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتَرَى كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَبُوهُ فَاتَّبَعُتَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَ جَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لَيَقُولُنَّ لَا يُؤْمِنُونَ (٤٤)

پیامبرانمان را یکی پس از دیگری فرستادیم؛ رسول هر امّتی که آمد تکذیبیش کردند! ما هم پشت‌سرِهم آن‌ها را نابود کردیم، طوریکه جز قصه‌ای از ایشان باقی نماند. نفرین بر مردم بی‌ایمان!

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَ أَخَاهُ هَارُونَ إِلَيْنَا وَ سُلْطَانٌ مُبِينٌ (٤٥) إِلَيْ فِرْعَوْنَ وَ مَلِئَهُ فَاسْتَكْبِرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا عَالِيَّنَ (٤٦)

مدتی بعد، موسی و برادرش هارون را با معجزه‌هایمان و برتری واضح فرستادیم؛ بسوی فرعون و درباریانش. اما آن‌ها خوی تکبّر‌شان را ادامه دادند! چون که جماعتی بودند که خود را برتر از دیگران میدانستند.

چون "سلطان مبین" در کنار "آیات" آمده، میتواند منطق بی‌نقص موسی(ع) معنا دهد. موسی(ع) به عنوان آیه و معجزه، عصا را میانداخت تا اتصال خویش را به قدرت حق که

ما فوق طور و توان بشری است نشان دهد و توجهات را جلب و گوشها را تیز کند، سپس سخن میگفت. دعوت او در سخشن منطوی بود و برای اینکه حرفش مقبول شود باید با منطق فطری منطبق میبود. این انتباط سخن با عقل درونی آدم، بطوریکه با تذکر، ایشان را بخود آورد و به خدا متوجه کند، سلطان مبین میخواهد. این سلطان مبین استجابت همان دعای اوست که در کوه طور عرضه داشت: **وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِسَانِي، يَفْقَهُوا قَوْلِي** [سوره طه: ۲۸] خدایا گره از بیانم بگشا تا حرفم را بفهمند. این، عنایتی است که خدا فقط به بعضی‌ها میکند. خطبات علی(ع) را ملاحظه بفرمایید. الحق که کلام‌الامیر، امیرالکلام است. خداوند به هرکسی سلطان مبین نداده و نمیدهد. پس اگر کسی رشحه‌ای از آنرا واجد است باید شکر بسیار کند و در خدمت به دین و دعوت به خدا کوشای بشد.

یک تفسیر دیگر برای "سلطان" در ذیل آیه "سَنَشْدُ عَصْدَكَ بِأَخْيَكَ وَجَعْلَ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِإِيمَانِنَا أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ" [سوره القصص: ۳۵] ارائه دادیم. آنجا به عرض رساندیم که سلطان، اسمی از اسماء خدا یا فعلی از افعال اوست که اگر به اراده خدا در کسی تجلی نماید، شکست دادن طرف ناممکن است.

عبارت "كَانُوا قَوْمًا عَالِيَّنَ" نیز عبارت مهمی است چون نقش کلیدی در فهم تکرر و انحطاط فرعون و امثال فرعون دارد. برای این مهم است چون اگر این خصلت در ما هم باشد، دست آخر غرقمان میکند. در این آیه عامل هلاک را کفر میداند، ریشه کفر را استکبار میداند، و دلیل استکبار را استعلاء میداند. پس طلب علو سنگ بنای بوار و هلاکت انسان در دنیا و آخرت است. کسی که علو در او باشد رنگ و بوی بهشت را نخواهد دید. در جای دیگر هم به این مطلب تصریح شده: **تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ تَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ** [سوره القصص: ۸۳]. این سرای آخرت را گذاشته‌ایم کنار برای آنهایی که خواستار علو در زمین و فساد در آن نیستند.

علو یعنی برتری جویی و برتری خواهی. اینکه آدم بخواهد از دیگران جلو بزند و اول باشد و بقیه پشت سر او باشند. اینکه بخواهد همیشه بهتر از بقیه باشد و آنها دون او باشند. اینکه خود را از بقیه لایق‌تر بداند. این خصلت‌ها ملکوت‌ش در همین‌جا هم تنگی‌سینه و حقارت روح است،

چنین کسی همین الان هم در رنج مدام است؛ چه رسد به آخرت! در آخرت همین ملکوت آشکار میشود و خود را در ته چاه جهنم میباید.

فَقَالُوا أَتُؤْمِنُ لِيَشَرِّينَ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ (٤٧) فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلِكِينَ (٤٨)

گفتند: یعنی به دو نفر مثل خودمان ایمان بیاوریم که تازه قوم و قبیله شان هم برده مایند؟ پس موسی و هارون را تکذیب کردند و خودشان هم نابود شدند.

خوی فرعونی چنین اقتضاء دارد که بجای شنیدن منطق افراد، آنها را بر اساس فقر و غنا و جایگاه اجتماعی شان قضاوت کنیم. یعنی بگوییم تو حرف نزن چون مثلاً کارگری بیش نیستی.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (٤٩)

ما تورات را به موسی دادیم، به این امید که مردم هدایت شوند.

وَجَعْلَنَا أَبْنَى مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَأَوْيَتَاهُمَا إِلَيَّ رَبْوَةٌ ذَاتٌ قَرَارٍ وَمَعِينٍ (٥٠)

عیسی بن مریم و مادرش را هم آیتی قرار دادیم و در منطقه‌ای مرتفع که سراسر آرام است و خوش آب و هوای ساکنشان کردیم.

آیت بودن عیسی(ع) و مادرش مریم، از این حیث است که موجودات همه آیت خدا هستند. آنها بی‌هم که بیشتر مورد عنایت خدا هستند و بیشتر اسماء و صفات حق در آنها شکفته شده، آیات اکبر و عظامی حق‌اند: **وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا** [سوره الزخرف: ۴۸].

خود عیسی(ع) هم فرموده: با کسی معاشرت کنید که دیدنش شما را یاد خدا بیندازد. یعنی آیت واضح خدا باشد.

شاید هم آیت بودن آنها اختصاصاً به ولادت^۱ بی‌پدر مسیح(ع) اشاره داشته باشد.

عبارت "أَوْيَنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ" از میهمات قرآن است و معلوم نیست راجع به زندگی زمینی مسیح و مریم است یا زندگی بزرخی یا حتی آخرتی؟ شاید هم این عبارت تمثیلی باشد از شأن منزلت ایشان در باور مسیحیان.

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ كُلُّوا مِنَ الطَّيَّابَاتِ وَ اعْمَلُوا صَالِحًا إِنَّمَا تَعْمَلُونَ عَلَيْمٌ (۵۱)

ای پیامبران، از غذاهای پاک بخورید و کار خوب بکنید که من کارهایی را که می‌کنید، می‌دانم.

این آیه، آیه مهمی است و در نوع خود در قرآن منحصر بفرد است. این آیه تلمیحاً به رابطه بین غذاهای طیب و عمل صالح اشاره می‌کند. یعنی طیبات خوردن است که انسان را موفق به صالحات و طیبات می‌کند. یعنی غذا در روحیات و کردار آدمی مؤثر است. این آیه حتی اگر چنین صراحتی نداشته باشد، باز اینقدر دلالت دارد که خوردن از طیبات، عدلی انجام صالحات است و همین برای اثبات اهمیت غذای طیب کافی است.

اما مقصد از غذاهای طیب چیست؟

قرآن اینها را طیبات دانسته:

- من و سلوی که بر بنی اسرائیل نازل شده. یعنی روزی خاصی که خدا نصیب انسان

کرده برایش طیب است و رها کردن آن و هوس چیز دیگر کردن، ممدوح نیست و

انصراف از راجح به مرجوح است(بقره: ۵۷).

- تصریح شده که میته و خون و گوشت خوک و آنچه بپای بتان قربانی شده، حرام

است و از طیبات نیست(بقره: ۱۵۲). پس از جمله چیزهایی که غذا را خبیث

می‌کند، حرام اعلام شدن آن توسط خداوند است، خمر در این دسته جای دارد:

[يُحَلُّ لَهُمُ الطَّيَّابَاتِ وَ يُحَرَّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثُ] [سوره الأعراف : ۱۵۷]

- توصیه شده که با غدارها از میوه‌های خوب باخ خود که از طیبات است انفاق کنند

نه از خبائث که در اینجا میوه‌های مشرف به فساد معنی میدهد(بقره: ۲۶۷). پس

یکی از ملاکات طیب، میوه یا غذایی است که سالم است نه فاسد و گندیده و مانده.

پس سه ملاک از قرآن برای تشخیص طیبات هست: آنچه حلال است، آنچه روزی من شده، و آنچه سالم است.

اگر سلامت ملاک باشد، شاید بشود گفت غذاهایی که از لحاظ علم تغذیه سالم‌ترند، نسبت به غذاهای ناسالم طیب‌تر اند. ملاک سلامت در علم تغذیه تازگی و طبیعی و متوازن بودن است. یعنی باید مقدار متوازنی از چربی و پروتئین و قند و فیر و املاح و ویتامین داشته باشد و رژیمی که از حیث یکی از اینها افراطی و از حیث دیگر تقریطی باشد، در دراز مدت، سلامت انسان را به خطر میاندازد. چنین رژیمی مطلوب خدا هم نیست؛ یعنی شرعاً هم کراحت دارد.

همچنین میشود نتیجه گرفت که چیزهایی مثل دخانیات که به بدن ضرر میزند، مصدقی از خبائث‌اند و طبق این آیه، توفیقات معنوی را نیز ممکن است به خطر بیندازند، یا لااقل از کمال انسان بکاهند.

اکثر مواد غذایی طبیعی، بطور خاص در روایات به عنوان مصدقی از طیبات ذکر و تمجید شده‌اند. آثار جسمی یا روحی یا حتی ملکوتی خاصی هم به هریک نسبت داده شده است. ما هزارها حدیث را تتبع نموده و در مقاله کوتاهی تلخیص کرده و در ذیل آیه "فِيهِمَا فَاكِهَةُ وَ نَخْلُ وَ رُمَّانُ" که آیه ۶۸ سوره الرحمن است ارائه داده‌ایم. هرکه خواست به آنجا رجوع کند و طیبات را بشناسد.

نکته دیگر: در اینجا گفته بخورید و نیکی کنید. در جاهای دیگر هست: کلو ... واشکروا(سبأ: ۱۵)؛ کلو ... و اطعموا(حج: ۲۸)؛ کلو ... و لاتسرفوا(اعراف: ۳۱).

در المنشور از رسول خدا(ص) ذیل این آیه روایت میکند: مسیح(ع) از دستمزد نخریسی مادرش ارتزاق میکرد و هرکس از دسترنج خویش بخورد، از طیبات خورده.

طوسی در أمالی روایت میکند که به امام صادق(ع) گفتیم برایمان دعا کنید روزی طیب داشته باشیم. فرمود: هیهات، هیهات. این را نخواهید که روزی انبیاءست، در قرآن هم فقط به آنها خطاب شده. شما باید از خدا رزق واسع بخواهید بحیثی که در قیامت وبال شما نباشد. کافی روایت میکند که کسی در حضور امام باقر(ع) برای رزق حلال دعا کرد. حضرت(ع) فرمود: رزق حلال همان رزق طیب است که مال انبیاست. تو بگو: خدایا روزی واسع نصیبم کن.

برهان روایت میکند که کسی به امام رضا(ع) عرض کرد: برایم از خدا رزق حلال بخواهید. حضرت(ع) فرمود: رزق حلال همان روزی طیب و روزی برگزیدگان است. تو از خدا رزق واسع بخواه و توفیق شکر نسبت به آن.

نتیجتاً روزی طیب از خطوط قرمز است و خواستن آن، دعا برای فقر است. در اینصورت، از محدود ممدوحات قرآن که طبق روایات نباید خواست، همین رزق طیب است. یعنی آیه واقعاً خطابش به انبیاست.

وَإِنْ هَذِهِ أَمْتَنُّمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ (٥٢) فَتَقَطَّعُوا أَمْرُهُمْ يَتَّهِمُ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ
بِمَا لَدِيهِمْ فَرِحُونِ (٥٣) فَذَرُهُمْ فِي غَمَرَاتِهِمْ حَتَّىٰ حِينِ (٥٤)

ای مردم! همه اعضای یک امتید و منم پروردگار شما: پس در برابر تقوی بورزید. اما مردم در کار دینشان دچار تفرقه شدند و هر فرقه‌ای تکه‌ای از دین را گرفتند و به آن دل خوش کردند! ولی شان کن که تا وقتی، در گرداب گمراهی بمانند.

"زُبُر" جمع زُبُرہ به معنای قسمتی از موی یا اسب است که آنرا میبافند و از بقیه جدا میکنند. دین را زبره کردن یعنی بخشی از آنرا جدا کردن و به هم گره زدن و مسلکی بافتند. امت واحده بودن انسانها یعنی خلقت شما و فطرت شما یکی است در نتیجه شریعت شما هم باید واحد باشد. یعنی همه باید از شریعت تسلیم در برابر خدا و تقوی در محضر او تعییت کنید.

اما هواي نفس و مني و مابي شما را به اختلاف در دين و در دين به اختلاف مذاهب کشانده و هر يك روی بخشى از گزاره های دين دست گذاشت و از آن برای خود خرقه دوخته و خود را بتر از ديگران و فهيم تر از سايرين ميدانيد و به مذهبى که ساخته ايد، دلخوش كرده ايad. اينست که دين واحد که عبوديت در برابر حضرت حق و تسليم در برابر او يعني کنه اسلام است، بدل شده به کهنه هزار تکه اي که هر حزبي به جايی از آن چنگ زده و به بخشى از آن دلخوش است و برای خود از آن کلاهي بافته. و نتيجه اين تفرق و تحرب، دور شدن از آين فطري عبوديت و تقوى است.

عبارت "فَإِنَّمَا نُمِدِّهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ" هم نشان ميدهد که اين امر درست شدنی نیست که رسول اكرم(ص) را از آن مأيوس کرده و گفته ولشان کن تا بعد. مقصود از بعد هم وقتی است که عمرشان به آخر رسد و پرده پندارشان با آمدن أشراط مرگ دريده شود و با هول مطلع بفهمند که حق آنچيزی نیست که از پيش خود ساخته اند.

چقدر لفظ "غمره" برای بيان حال دلبستگان به فرق و مذاهيب باطله متکثره بجاست. غمه، گرداد معنا ميدهد.

لپ کلام اين سه آيه و جوهره پيامش اينست که بسوی خودخواهی ها و تفاوت ها ميل نکنيد بلکه بسوی روح واحد اديان که اسلام و تسليم است مائل شويد. فرقه گرايي در اين آيات به غمه (گرداد) تشبيه شده. با اينکه آينين پيامبران يكى بودن اما پيروان احمق يا رند ايشان، آن آينين يگانه را شقه شقه کرده و هرگزوه به حقانيت آين خود، دل خوش كرده اند.

کفایة الاثر از رسول خدا(ص) روایت ميکند که هرگاه امت من مجتمع شدند شما هم با ايشان باشيد و هرگاه مختلف شدند با طایفه وسطی باشيد. آنها همان اهل بيت منند.

آَيَحْسِبُونَ أَنَّمَا نُمِدِّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَّبَنِيَّنَ (٥٥) نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ (٥٦)

خيال می کنند اموال و اولادشان را برای اين زياد می کنيم که به آن ها خير برسانيم؟! نخير، نمي فهمند که! ميخواهيم آزمایششان کنيم!

چون آیات سابق، نه راجع به بی‌دینان، بلکه راجع به مؤمنان به فرقه‌های انبیاء بود، این دو آیه هم راجع به آنهاست و تلمیحی هم به این نکته دارد که دین، ولو رنگ مذهبی خاص به خود گرفته باشد، موجب امداد آدمی در مال و فرزند می‌شود. به این مطلب از زبان نوح(ع) هم اشاره شده: **وَيُمْدِدُكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ [سوره نوح : ۱۲]**

اما این امداد دلیل حقانیت ایشان نیست و مال و ولد همیشه وسیله امتحان است: **إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ [سوره التغابن : ۱۵]**

این قضیه راجع به مؤمنین نیست و راجع به دیگران هم هست: **وَلَا تَمُدَّنَ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَعَنا بِهِ أَرْوَاحًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِتَفْتَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ حَيْزٌ وَبَقِيٌّ [سوره طه : ۱۳۱]**. به بهره‌های دنیوی ایشان چشم مدوز که وسیله آزمایش آنهاست.

برای چنین کسانی همان مال و اولاد وسیله خسارت است: **قَالَ نُوحُ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَأَتَبْعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلْدُهُ إِلَّا خَسَارًا [سوره نوح : ۲۱]** خدایا اینها به حرف من گوش ندادند و در پی کسانی رفتند که مال و ولدان جز خسارت برایشان در بی نداشت.

این آیه هم همین حقیقت تلخ را بیان می‌کند: **لَا تُعْجِبَكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَرْهِقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ [سوره التوبه : ۵۵]** از مال و اولادشان تعجب نکن، اینها وسیله عذاب آنها در دنیاست تا کافر از دنیا خارج شوند.

از زبان موسی(ع) هم هست: **رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْئَوْنَ وَمَلَأَهُ زِبْنَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضْلِلُوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاسْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرُوا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ [سوره یونس : ۸۸]** خدایا به فرعونیان اموال زیادی داده‌ای اما با آن مردم را گمراه کردند، خدایا برکت را از اموالشان ببر و دلهایشان را قسی کن تا ایمان نیاورند و عذابت را ببینند.

اصولاً کافران توفیقات دنیوی خود را دلیل حقانیت کفر خود میدانستند که خداوند بر این اندیشه باطل خط بطلان کشیده: **وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ [سوره سباء : ۳۵]** احمق‌ها می‌گفتند: ما چون پول و فرزند بیشتری داریم جهنمی نیستیم!

پس مال و ولد، به صلاحیت خدا در اختیار مؤمن و کافر قرار میگیرد و همیشه وسیله امتحان است نه دلیل رضایت خدا از کسی. خدا خطاب به مؤمنین میگوید: **لَتُبَأْثِنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ** [سوره آل عمران : ۱۸۶]

اما مؤمن وقتی مال و ولدش زیاد میشود باید چه کند تا سربلند از امتحان الهی بیرون بیاید؟ اول اینکه شکرش را باید زیاد کند و توجه اش به خدا زیاد شود نه به آن مال. مثل آنها باید نباشد که گفتند: **شَغَلَتَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَأَسْتَغْفِرُ لَنَا** [سوره الفتح : ۱۱] خداوند هشدار داده: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُنْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ** [سوره المناقون : ۹] ای اهل ایمان، اموال و اولادتان از ذکر خدا بازتاب ندارد که پشیمان میشود.

دوم، با آن مال خوبی کند نه اینکه خدای ناکرده صرف تلهی و اسراف گردد. بینید خدا به بنی اسرائیل چه گفت: **تُمُّرَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَجَعْلَنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا إِنَّ أَحْسَنَتُمْ أَحْسَنَتُمْ لَا تَنْفِسِكُمْ وَإِنَّ أَسَأْتُمْ فَلَهَا** [سوره الإسراء : ۷] باز شما را بر اورشلیم مسلط میسازیم و ثروت و دولت و جمعیت را به شما باز میگردانیم، اگر خوبی کنید بخود خوبی کرده اید و اگر بدی کنید، کلاه خودتان پس معركه است!

خصوصاً با آن مال به سائلین و محرومان صله کند، این صله بر او فرض است: **وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلْسَّائِلِ وَالْمُحْرِّمُونَ** [سوره الذاريات : ۱۹]

جلد سیزدهم شرح نهج البلاغه از امیر المؤمنان(ع) روایت میکند که مراقب باشید! خداوند بندگان مستکبر و بزرگی طلب خود را بوسیله اولیاء خود که در نظر آنها بخاطر فقرشان ناچیزند، امتحان میکند.

این بخش از سوره، ادامه صفات مؤمنین است که در یازده آیه اول سوره طرح شده بود: **إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ حَشِيدَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ** (۵۷)

مؤمنین واقعی کسانی هستند که خشیت در برابر هیبت الهی آنها را به اشفاق کشانده.

خشیت غیر از ترس است چون انس و امن هم همراهش هست. خشیت از چیزهایی است که فقط نسبت به خدا معنا دارد: **وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهُ** [سوره الأحزاب : ۳۹]. خشیت از علم می‌آید و عمل به علم: **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعَلَمَاءُ** [سوره فاطر : ۲۸]. یعنی معرفت الله واقعی به اضافه عبودیت واقعی، انسان را به خشیت در برابر خدا میکشاند. خشیت هراس توأم با امید است، حذر توأم با عشق به معشوق. مواجهه با جلال ناشی از جمال معشوق.

خشیت آخرش به اشفاعق ختم میشود، یعنی کمال خشیت میشود اشفاعق و مؤمن اهل خشیت آخرش میشود **مُشْفَقٌ**.

اشفاعق هم در لغت، خوف و هراس از حادثه، همراه با امید و اطمینان به پدید آورنده حادثه است که ما را در بطن آن حادثه تنها نمیگذارد. پس پناه بردن به آغوش خدا در لفظ اشفاعق نهفته است و وجه تمایز آن با خوف است. خوف در حالت بی‌خدایی رخ میدهد. اما مومن نمیترسد بلکه اشفاعق دارد یعنی در عین ترس، دلش با خداست و عشق به خدا آرام و قرارش میدهد.

پس این آیه دارد میگوید مؤمنین در برابر هیبت حضرت حق، خشیت دارند یعنی هیبت خدا دلهاشان را نرم کرده و در حالت خوف و رجایی نسبت به خدا و حیرتی نسبت به جلال و جمال خدا نگه داشته. و چون این حالت امتداد یافته و مدت زیادی طول کشیده، تبدیل میشود به اشفاعق. **مُشْفَقٌ**، عاشقان معشوق بی‌نهایت‌اند. معشوقی که عاشق را از خود گم و در خود حیران میکند. پس در معنای اشفاعق نوعی گم‌کشیدگی و جذبه و جنون عاشقانه نیز نهفته است. اشفاعق همان است که در ادبیات عرفانی به **جنون‌العاشقین** تعبیر شده.

وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۵۸)

به آیه‌ها و نشانه‌های خدا اعتقاد کامل دارند.

یعنی باور دارند که طبیعت، آیت خداست، ابر و باد و مه و خورشید و فلک، آیات خدایند؛ قرآن کتاب خداست؛ پیامبران فرستاده خدایند. اصولاً مؤمن چنان با خدا و آیانش احاطه شده که غیر خدا برایش بی معناست.

امام حسین(ع) در دعای عرفه میفرماید: کی پنهان بودی که برای اثبات نیاز به دلیل باشد؟!

وَالَّذِينَ هُمْ يَرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ (۵۹)

هرگز کسی را در بندگی، با خدا شریک نمیکنند.

یعنی فقط به حرف خدا گوش میدهند و فقط از خدا چیز میخواهند و فقط از خدا میترسند و فقط به خدا امید بسته‌اند. این چهارتا که کامل شد، مؤمن میشود موحد واقعی و دیگر شرکی در وجودش نیست.

وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتُوا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ (۶۰)

و از همه داشته‌هایشان در راه خدا هزینه می‌کنند و در عین حال، دل‌هایشان برای برگشتن به سوی خدا در تب و تاب است.

یعنی منتهای کوشش خود را در راه طاعات و خیرات میکنند اما به اعمال خود تکیه ندارند بلکه به قبول خدا امیدوارند.

عبارت "قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ" عبارت منحصر بفردی است و همین یکبار در قرآن بکار رفته و بی‌تائی و تب و تاب آنها را برای وصال معشوق نشان میدهد.

کافی از امیر مؤمنان(ع) روایت میکند که دو کس از خیر دنیا بهره‌مند میشوند: اول، کسی که کارهای نیک او روز به روز فزون میشود. دوم، کسی که حالت توبه و استغفار او مدام بیشتر میگردد.

راجع به عبارت "قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ" اعلام‌الدین از رسول خدا(ص) روایت میکند که میترسند در انجام عمل صالح کوتاهی کرده باشند.

کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که میترسند مبادا طاعتشان پذیرفته نشود. کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که از جمله نصائح لقمان به پرسش این بود که همواره چنان از خدا بترس که اگر تمام صالحات جنّ و انس را همراه آورده باشی، باز بگویی نکند نپذیرد و مرا عذاب کند و در همان حال، امیدت به خدا چنان باشد که اگر تمام معصیت جنّ و انس را کرده باشی، باز بگویی او کریم است و میبخشد!

أُولَئِكَ يُسَارِ عُوْنَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَايِقُونَ (٦١)

این افراد، با سبقت از همدیگر، برای کارهای خوب سر از پا نمی‌شناسند. سرعت در خیرات و سبقت در آن ویژگی مؤمنین واقعی است. یعنی برای اقدام به کار خیر دست دست نمیکنند و وقت را هدر نمیدهند. کار خیر برایشان مثل شکاری است که میدانند تا سر راهشان قرار گرفت باید مثل یک شکارچی آماده، شکارش کنند. دائماً هم از خدا میخواهند تا توفیق صالحات نصیبیشان کنند. این جزو دعاهای هر روزشان است. کمال عبادت، خشوع است، یعنی حضور و گم شدن در معبد و کمال خدمت، خلوص است. یکی از نشانه‌های خلوص، سرعت در کار و عدم تسویف در آن است. این چند آیه از عاشقانه‌ترین تعبیر قرآن است.

وَ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ لَدِينَا كِتَابٌ يَنْطَقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (٦٢)

البته از هرکس فقط به اندازه توانش میخواهیم. پیشمان کتابی است که درست و دقیق گزارش می‌دهد و هرگز به کسی ستمی نمی‌شود.

عبارت "لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا" از قوانین الهی است که حاکم بر کل نظام تشریع است. خداوند توان هر فرد را در نظر میگیرد و بر حسب همان، از او تکلیف میخواهد. پس انتظاری که از من دارد با انتظاری که از شما دارد با انتظاری که از فرد دیگر دارد، فرق میکند. یعنی خدا هرکس را با خودش می‌سنجند نه با دیگران. البته سالک هم که اندک‌اندک قوی‌تر میشود تکلیف بیشتری خدا از او میخواهد. مثلاً کم‌کم انتظار دارد نماز شب بخواند، ایشار

کند، علمش را فزون کند، لغوش را کم کند، و قسی علی‌هذا. البته دل آدم هم پیشاپیش به این امور راغب می‌شود و خود رغبت دل علامت ُسع و ُسع علامت تکلیف است. ُسع را خدا میدهد و تکلیف را هم خدا میخواهد.

برخی عبارت "لَا تُكَلِّفْ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا" را اینطور معنا کرده‌اند: بر نفوس فقط و فقط یک چیز تکلیف کرده‌ایم: اینکه وجود خود را توسعه دهنند. یعنی روحشان را وسعت بخشنند. این معنا گرچه از لفظ و سیاق بعید است اما فی نفسه درست است. چون انجام تکالیف آخرش به وسعت روح ختم می‌شود و روح مُنْشَرِح آخرش به لقاء الله میرسد. پس آدم یک وظیفه دارد و آن فراخ کردن سعهٔ وجودی خویش از طریق بندگی خدادست.

عبارت "لَدِيْنَا كِتَابٌ يَنْطَقُ بِالْحَقِّ" چون پس از بیان قاعدهٔ اختلاف تکالیف آمده، قاعده‌تاً باید پروندهٔ تکوینی انسانها باشد که در آن تقدیر هر یک و چیزهایی که به آنها داده شده مثل استعدادها، یا داده خواهد شد مثل امکانات، و ارزاق آینده، مکتوب است و آن کتاب حکم می‌یکند که بر حسب این داده‌ها، از این انسان، چه میخواهند و بعنوان خروجی، چه باید پس بدهد. این کتاب در واقع پروندهٔ تکوینی هر انسان است که با خلقت او در عوالم پیشین، برایش توسط خود خدا مفتوح شده است. در آن پرونده نوشته این انسان طینتش چیست و چه وقت باید بدنیا بیاید و روحياتش چیست و از طریق چه دینی باید سلوک کند و اساتیدش کدام است و آزمونهای اصلی زندگی اش کدامند و در کدام خانواده باید بیاید و چه کسانی اساتید معنوی او باشد و بلاهایش چگونه است و ارزاقش منجمله کارش و زن و بچه‌اش چگونه باید باشند. از این حیث این آیه نکتهٔ جالب و بدیعی را عنوان کرده است. مسلم است که انتظاراتی که از او هست و تکالیف او بر حسب این مکتوبات و مقدرات است طوریکه کسی احساس نمی‌یکند به او ظلمی شده: وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ.

لازم به ذکر است که "ُسع" در برخی احادیث استطاعت یعنی قدرت بر انجام کار تعبیر شده، مثلاً:

کافی از امام رضا(ع) روایت می‌کند که استطاعت وقتي حاصل می‌شود که راه بنده برای کاري باز باشد و تندرست باشد و خدا اجازه دهد. مثلاً کسی که زنی نمی‌باید استطاعت بر زنا ندارد.

گاهی هم زنی می‌باید اما بیمار است. گاهی هم همه‌چیز فراهم است اما خدا نگاه‌اش میدارد و توفیقش میدهد در برابر نفس بیاستد و زنا نکند، مثل یوسف(ع). برای خیلی‌ها هم خدا چنین کاری نمی‌کند و بین او و گناه حائل نمی‌شود تا او به اختیار خود گناه کند. این، نامش خذلان است. خذلان بدلیل گناهان قبلی است.

کافی از امام صادق(ع) روایت می‌کند: استطاعت یا قدرت و اختیار بر انجام کار، حین کار و لحظه لحظه از طرف خدا به بندۀ تمیلک می‌شود. پس کسی که تا ساعتی پیش قدرت بر کاری را نداشته ممکن است الان به اذن خدا قادر شود.

مستدرک از رسول خدا(ص) روایت می‌کند: **نُهْ چِيزْ اَمْتَ منْ بِرْدَاشْتَهْ شَدَهْ**، یعنی بخاطر آن عقاب نمی‌شوند: خطأ، فراموش کنند و کاری کنند، مجبور به کاری شوند، طاقت کاری را نداشته باشند، آنچه نمیدانسته‌اند، آنچه چاره‌ای جز آن نداشته‌اند، اینکه ناخواسته به کسی حسد کنند مادامیکه کاری علیه او نکرده یا حرفی نزده باشند، گمان بد نسبت به دیگران مادامیکه به عمل نیانجامیده، فال بد در صورتیکه از آن بگذرند و خدا را یادکنند و به آن دامن نزنند. گوییم: در برخی روایات هست که اصولاً فال بد مؤمن راجع به خودش یا دیگران، مؤثر نیست. چون مؤمن در امن خدادست.

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمَرَةٍ مِنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْتَالُ مِنْ دُونِ ذِلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ (٦٣)

اما دل‌های بی‌دینان غرق گرداب و از این مسائل غافل است؛ برای همین، بهجای کارهای خوب، به کارهای زشت مشغول‌اند!

در بخش پیشین تتمه‌ای عاشقانه از صفات مؤمنین مذکور شد و در انتهای اشاره شد که خدا از هر یک از آنها بحسب سعه وجودی شان تکلیف خواسته. یعنی مؤمنین درجات بسیار دارند. اما بالاخره مؤمن‌اند. در این بخش نقطه مقابل ایشان یعنی کافرین را شرح میدهد و حال و هوای آنها را به توصیف می‌کشد.

راجع به "غمرة" گفتیم که مشغولیتی است که چون گرداد، انسان را به خود مشغول و در خود غرق میکند. آنها که غایت زندگی شان وصال بدرگاه ذوالجلال نیست، در گرداد امور بی حاصل و روزمره گرفتار میشوند و از آنچه باید بکنند غافل میگردند، نتیجتاً اعمالشان نیز بخلاف مؤمنان که چنانچه گفته شد، سبقت در طاعت و عبادت و خدمت بود، تحصیل منافع و لذایذ زودگذر دنیوی است. اینها کجا و آنها کجا.

جلد نهم بحار الأنوار از امام باقر(ع) روایت میکند که "بِلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِّنْ هَذَا" یعنی نسبت به قرآن غافلند و موفق به انس با آن نمیشوند.

حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتَّرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجَازُونَ (۶۴) لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِّنَ الْقُنْصُرِ وَنَ (۶۵)

در همین حال و هوا سیر میکنند تا هوسبازان آنها را با عذاب فروبگیریم، آنگاه است که نعره میکشند! امروز وقت زاری کردن نیست و از طرف ما کمکی در کار نیست! "متربفين" نعمت‌زدگان و هوسبازانی هستند که نعمت و خوشی، تباہشان کرده و به فساد و غفلتشان کشانده. وقتی حال و روز این به اصلاح خوشبخت‌های کافران چنین است، بدا بالحال فقرای آنها!

"جار" نعره و زوجه و خوشی چون شیر و شغال و گرگ است وقتی در دام گرفتار یا زخمی میشوند. متربفين در مجالس عشت، زیاد نعره کشیده‌اند؛ حالا هم حین مواجهه باأخذ الهی باید نعره بکشند. پایان ناز و نعمت غافلانه، نالله‌های عاجزانه است. آنها که در دنیا میتوانستند و دیگران را یاری نکردند در آخرت یاوری نخواهند داشت: **إِنَّكُمْ مِّنَ الْقُنْصُرِ وَنَ**.

قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُلَئِي عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَمْكِصُونَ (۶۶) مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ (۶۷)

یادتان هست؟ آیه‌هایم را برایتان می‌خوانند؛ ولی از سرِ خودبزرگ‌بینی، عقب عقب میرفتید و بی‌اعتنایی می‌کردید. در شب‌شینی‌هایتان هم، پشت سرِ دیانت بدوبیراه می‌گفتید.

﴿أَفَلَمْ يَدْبَرُوا الْقُوَّلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ أَبَاءَهُمُ الْأُولَى﴾ (۶۸) ﴿أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ﴾ (۶۹) ﴿أَمْ يَقُولُونَ إِنَّهُ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾ (۷۰)

چرا در حرف‌های قرآن خوب تدبیر نمی‌کنند؟! مگر حرف تازه‌ای برایشان آمده که برای نیاکانشان نیامده است؟! یا مگر پیامبرشان را نمی‌شناختند که انکارش می‌کردند؟! شاید هم پیامبرشان را دیوانه گمان می‌کنند؟! نخیر! این‌ها نیست؛ بلکه او حق را برایشان آورده اما آنها چشم دیدن حق را ندارند.

علت کراحت ایشان از حق، تضاد منافع خیالی و کوتاه‌مدت ایشان با حق مُنْزَل یعنی کتاب خداست. کتاب خدا به طاعت و عبادت و خدمت دعوت می‌کند و ملاک برتری را تقوی میداند اما آنها بدنبال لذت‌پرستی و کامجویی و منفعت‌طلبی‌اند و ملاک برتری پیششان، ثروت خود یا قدرت پدران است. پس چه نسبتی بین ایشان با حق هست؟! باید هم حق مکروهشان باشد و انکارش کنند.

اینکه گفته "أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ" نیاز به توضیحی مختصر دارد: آنچه را پیامبر اکرم(ص) عرضه کردند (و هم‌اکنون هم عرضه می‌کنند) آیات مبارکات الهی بود که در سرزمین مکه، که ادبیات مادرزادی و فطری رواج داشت، به عنوان آیه و بیانه الهی بسیار جلوه کرد و درخشید و اثر گذاشت.

محمد بن عبد‌الله(ص) تا چهل سالگی بین آن مردم زندگی می‌کرد و با گوسفندانش در کوه‌ها و دره‌ها می‌گشت. همه او را می‌شناختند. زندگی‌اش روشن بود. آنچا نه معلمی بود، نه مدرسه‌ای و نه ملا و واعظی. خدا و معارف الهی جایی نداشت. اسم «رحمن» که بر زبان می‌آمد، می‌گفتند: «رحمن چیست؟». آن وقت از همین آدم که بین خودشان بود، یک مرتبه جمله‌ای را می‌شنیدند که از حیث معنا فوق العاده بود و در عین حال، در لباس بسیار ظریف سجع و به لسان عربی مبین بود. قرآن هم می‌فرماید: «ما کنت تدری ما الكتاب و لا

الایمان»(پیش از این نه کتابی میشناختی، نه ایمان داشتی). آن وقت، همین آدم امی بی سواد به پامی خیزد و مأمور هدایت قوم خود و اصلاح جامعه از فسادهای دینی و اخلاقی و پاک کردن خانه خدا از بتان و دل‌های آدمیان از خدایان دروغین می‌شود: «قم فاندر و ربتک فکتر»(برخیز و انذار ده و خدایت را بزرگ دار).

اکنون هم علوم پیامبر اکرم(ص) جهان را پر کرده است. تمام عالمان اسلام علمشان رشحه‌ای از رشحات علم ایشان است. ائمه(ع) نیز از او اخذ کرده‌اند. تمام این علوم به یک عرب درس ناخوانده و مكتب‌نرفته و استادنده‌یده برمی‌گردد. حتی تمام بزرگان عرفان و فلسفه بشر و امداد ایشان هستند. درباره نشئت سابقه، عوالم قبلی، خلقت اشباح و اظلال و انوار، کیفیت خلقت و عوالم ارواح ، طبقات مخلوقات، عوالم عقیبی از بزرخ و موجودات بزرخی و حالات و کیفیات آنها، عوالم قیامت کبری و ماوراء آن و میزان و حساب و جنت و نار، خواص موجودات و علم الاشیاء و آثار وضعی اعمال و آداب زندگی و اخلاق و اجتماع و سیاست آنقدر آن حضرت مطلب دارند که حتی فهرست آنها محیر العقول است، چه رسد به خود آنها. تازه اینها همه یک طرف و «معرفت الله» که هدف اصلی بعثت ایشان بوده است یک طرف. اسماء و صفات و افعال حق و ارتباط او با ما و ما با او که شریفترین علم‌هast؛ همه اینها را آدمی بی‌سواد و بدون استاد و کتاب آورده است، آیا این بینه نیست؟

البته پیامبر حدود چندصد بینه قدرتی(مثل شق القمر و شفای بیمار) نیز داشته‌اند، اما قرآن که بینه علمی ایشان است، جاوید است و برای همه نسل‌هast.

وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقَّ أَهْوَاهُهُمْ لَقَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ بِلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُغْرِضُونَ (۷۱)

اگر حق میخواست تابع میل ایشان باشد، آسمان‌ها و زمین و هرکه در آن‌هاست، از اساس به‌هم می‌ریخت! آری، ما قرآنی به آن‌ها داده‌ایم که برنامه زندگی آنها باشد؛ ولی آن‌ها به آن بی‌اعتنایند.

در این آیه قرآن را "ذکر" یا پندنامه معرفی کرده. پندهایی که برنامه درست زندگی در آن مذکور است.

بشاره‌المصطفی از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند: ای کمیل، بخدا قسم ما آن حقی هستیم که خدا برحدzman داشته از اینکه به دلخواه و هوس مردم رفتار کنیم و فرموده: و اَتَّبِعُ الْحَقًّ
أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ.

آمَّا سَأَلَّهُمْ خَرْجًا فَخَرَاجٌ رَبَكَ حَيْثُ وَهُوَ حَيْثُ الرَّازِيقَينَ (۷۲)

مگر برای هدایتشان دستمزدی از آن‌ها می‌خواهی؟! خیر؛ دستمزد مستمر خدا بهتر است و خدا بهترین روزی دهنده‌هاست.

این آیه حاوی مهمترین توصیه اجتماعی-معیشتی به مبلغین دینی است. خرج چیزی است که مصرف میشود ولی خراج بودجه مستمری است. خدا به بندگان مؤمنش خراج میدهد. تعبیر از این زیباتر؟! یعنی دائمًا آنها را برخوردار می‌سازد. آنهم بی‌ممت و مبارک و مزید و بی‌حساب. این آیات نصّ صریح است که خداوند روزی مبلغان دین را تضمین کرده پس حذر کنند که دین را اسباب کسب قرار دهند.

در وادی تبلیغ دین، آنچه اهمیت حیاتی دارد، این است که مبلغ برای رساندن پیام دین مزدی طلب نکند. در قرآن کریم نزدیک به ۲۰ مرتبه همین معنا از زبان پیامبر اسلام(ص) و دیگر پیامبران الهی نقل شده است که ما مزدی بابت رسالت خود از شما طلب نمی‌کنیم. سرّ توفیق پیامبران نیز در این بوده است که نعمت هدایت را بی‌مzd و ممت در اختیار مردم می‌نهادند. از این رو، مبلغ دین برای معیشت خود یا باید از راه مستقلی برود یا باید تن به سختی و عسرت دهد. اصولاً، تبلیغ دین کاری است عاشقانه نه کاسپکارانه. این است که حتی اگر فئهٔ قلیلی در این راه بمانند، عاشق بودنشان قلتستان را جبران می‌کند. کسی که نانش در دست مردم است، زبانش به دست ایشان است. مجبور است سخنانی بگوید که در کام ایشان شیرین است یا حداقل چنان باشد که ایشان را نزنجد و به مقتضیات و مصالح صنفتش سخن بگوید که مبادا آنان به او بی‌مهری کنند و همان حداقل معیشتتش را نیز از

دست بدده. فقط احرارند که می‌توانند پاسبان دین باشند و فقط در سایهٔ حریت است که دفاع از دیانت ممکن است.

ریشهٔ بسیاری از مخالفت‌هایی که در طی تاریخ ادیان - در جای جای گیتی - با دین رخ داده است، مخالفت با رسمی شدن دین و وضعیت کسانی بوده است که به نام دین برای خویش معیشت و قدرت و منزلت می‌خواسته‌اند. مخالفت اکثر مردم نه با دین، بلکه با سوء استفاده دینداران از دین و به نام آن امتیاز ویژه‌ای برای خود قائل شدن بوده است. تاریخ حکم خواهد کرد که مبلغان مخدووه بیش از آنکه به پیشبرد دین کمکی کرده باشند، در مجموع، مانع پیشرفت پیام آن شده‌اند.

وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (۷۳) وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ عَنِ الصَّرَاطِ لَنَأْكِبُونَ (۷۴)

تو، در واقع، به راه صراط مستقیم دعوتشان می‌کنی؛ اما آنها که آخرت را باور ندارند، از این صراط منحرف شده‌اند.

"نکب" از ریشهٔ نکبت می‌آید و به معنی منحرف و بی‌راه شدن و ماندن از راه است. "صراط" هم راه بندگی خداست که عبارتست از سلسلهٔ منسجمی از باورها و رفتارها که به آن عبودیت یا بندگی می‌گویند. یعنی صراط فرقش با دیگر سُبُل اینست که طریق‌الله است حال آنکه بعضی راه‌ها به خدا ختم نمی‌شود؛ وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ [سورة النحل : ۹]. امثال این بیراهه‌ها در عرفانهای بشری کم نیست.

اما همهٔ صراط‌ها هم یکجور نیست و هر دین حقی صراطی بسوی خداست. اما صراطی که در اسلام معرفی شده صراط مستقیم است:

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَبَيَّعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَاعِدُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَقَوَّنَ [سورة الأنعام : ۱۵۳]

این قرآن، صراط مستقیم من است. از آن تبعیت کنید و راه‌های دیگر را وانهید که از راه خدا باز می‌میانید. این وصیت خداست به شما کاش برای آن ارزش قائل باشید.

الآن هم هر کدام از فرق اسلامی دین را یک‌جور تفسیر می‌کند، برای تقریب به صراط مستقیم و فهم درست دین، باید به اوصیایی که خود پیامبر(ص) تعیین کرده یعنی امامان معصوم(ع) رجوع کرد.

راجع به "عَنِ الصَّرَاطِ لَنَا كُبُونَ" معانی الاخبار از امام صادق(ع) روایت می‌کند که ما صراطی هستیم که از آن بازمانند پس در آخرت هم از پل صراط باز میمانند و از آن نخواهند گذشت.

وَلَوْ رَحِمْتَاهُمْ وَكَشَفْتَهُمْ مِنْ صُرُّ لَلْجُوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَلُونَ (٧٥) وَلَتَدْأَخُذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا أَسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّرُ عُونَ (٧٦)

به این از راه مُعرضان، اگر لطف کنیم و گرفتاری‌هایشان را بطرف سازیم، باز با کوردی، در یاغی‌گری خود اصرار میوزند! اگر هم عذاب مختصی به آن‌ها بچشانیم تا به خود بیاند، سرِ تسلیم در برابر خدا فروند نمی‌آورند و زاری نمی‌کنند!

خدا با این بی‌دینان و متخلّفان از تربیت درست، چه کند؟ هم لطف خدا ایشان را دور می‌سازد، هم قهری تأدیبی خدا آنها را به هیچ صراطی مستقیم نمی‌کند! پیوسته بر راه باطل خویش اصرار میوزند تا وقت بگذرد و روح ضایع شود و عذاب ابدی، قطعی:

این آیات واجد درسی برای مؤمنان است و می‌گوید وقتی با لطف خدا طرف شدید و دیدید که دست رحمت او مشکلات شما را یکی‌بکی بطرف می‌کند، دست از یاغی‌گری و سر به هوایی که در همهٔ ما انسانها کم و بیش هست بردارید. توضیح اینکه هر کس طبیعتی مخصوص بخود دارد و مقتضای تقوی و فزونی آن، لجام زدن بر نفس و بصیرت در نور ایمان است؛ بخصوص وقتی خدا با لطف دارد با ما تا می‌کند. پس هر لطفی که طالع شد، کمی آدم باید با تقوی تر و سر به هوای شود.

نکتهٔ دوم: خداوند غیر از عذاب آلیم، یکسری عذاب‌های خفی و خفیف دارد که سر راه مؤمنین قرار میدهد تا استکانت کنند یعنی فروتن شوند و بفهمند کسی نیستند و قدرتی ندارند و خدا چک سفید امضاء به آنها نداده. سپس، استکانت آنها را به تضرع بدراگاه خدا می‌کشاند یعنی با خدا حرف می‌زنند و در دل می‌کنند و چاره می‌خواهند. تمام آن بالاها برای این است.

خلق را با تو چنین بدخو کند؛ تا تو را ناچار رو آن سو کند.

پس هم لطف خدا رحمت است، هم قهر خدا. منتهای برای مؤمنین. کافرین را نه این لطف دواست نه آن قهر. پس نه خدا به آنها لطف میکند و برایشان گره‌گشایی میکند؛ نه قوای قهره‌ی کائنات را برای تربیت آنها هدر میدهد. دقت بفرمایید! یعنی اصلاً کاری به کارشان ندارد. آنها را رها کرده تا در مشکلات خود بلولند و در لذاید خود افراط کنند تا مرگشان رسد. فهم این مطلب خیلی مهم و از ابواب حکم قرآن است.

قدم اول برای مشمول لطف و قهر تربیتی خدا شدن، ایمان است. بی‌ایمانان به خود محول شده و موکول به تقدیرات و تصادفات عمومی دنیا نند. بدینختی از این بزرگتر نمیشود! مثل اینکه پدری بچه‌ای را رها کند و فرض کند اصلاً چنین بچه‌ای ندارد. راجع به عبارت "فَمَا اشْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ" کافی از امام باقر(ع) روایت میکند که استکانت، خضوع جسم و شکستگی دل است و تضرع، دستهای را به دعا بالا بردن و در دعا الحاج کردن.

جعفریات از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند که این عبارت کلید استجابت را در خود دارد: هرکس در دعا استکانت به خرج دهد و تضرع کند، دعاایش مستحباب میشود. بلدالامین روایت میکند که امیرمؤمنان(ع) سحرها هفتاد بار در قنوت استغفار میکرد و میفرمود وای بر آنها که استکانت و تضرع ندارند. خدایا اینگونه بدرگاهت استکانت و تضرع میکننم.

حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (۷۷)

تا اینکه وقتی با مرگشان دری از عذاب سخت به رویشان باز کنیم، بهیک باره نامیدی سر تا پای وجودشان را در بر میگیرد!

این هم عاقبت کسانیکه ایمان ندارند و عن الصّرّاط لَنَاكُبُونَ. البته ممکن است این عذاب شدید مدت‌ها قبل از مرگ برای کسی آغاز شود. اما اگر به تعویق بیفتند، طوری نیست! زیاد طول نمیکشد. چون خانه آخر فرصت، مرگ است.

نورالثقلین روایت میکند: پس از جنگ بدر پیامبر خدا(ص) مشرکین مگه را نفرین کرد و گفت: خدای روزگار را برایشان چون روزگار قحطی یوسف کن. پس چنین شد و چنان قحطی بر مگه مستولی گشت که خون شتر را با پشم آن مخلوط میکردند و تفت میدادند و میخوردند. ابوسفیان واسطه‌ای تراشید و بسوی محمد(ص) فرستاد که تو را به خدا رحم کن! مگر خودت در کتابت نگفته‌ای که رحمة للعالمين هستی؟! در بدر پدران را کشته و اکنون با نفرینت فرزندان ما در شرف مرگ‌اند. پس پیامبر(ص) رفع عذاب را از ایشان خواست که این آیات نازل شد.

وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ (٧٨) وَ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (٧٩) وَ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمْتِثِّ وَ لَهُ الْخِلَافُ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ أَفَلَا تَقْتُلُونَ (٨٠)

اوست که به شما نعمت گوش و چشم و عقل عنایت کرده؛ اما حیف که کم شکر می‌کنید! اوست که شما را در زمین آفرید و سرانجام به محضرش احضار میکند. اوست که شما را به دنیا می‌آورد و از دنیا می‌برد. رفت و آمد شب و روز هم، کار اوست. پس چرا عقitan را به کار نمی‌اندازید؟!

دیدن نعمت‌هایی مثل چشم و گوش و عقل، خیلی آدم را پیش میبرد؛ چون اکثر انسانها از این نعمت‌ها غافل‌اند.

بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ (٨١) قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرْبَابًا وَ عِظَالَمًا أَإِنَّا لَمَبْغُوثُونَ (٨٢)
لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَ آباؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلِ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (٨٣)

اما آن‌ها همان حرف‌های گذشتگان را می‌زنند. می‌گویند: بعذار آنکه مردیم و به مشتی خاک و استخوان تبدیل شدیم، باز واقعاً زنده می‌شویم؟! به ما و پدرانمان قبلاً هم از این جور وعده‌ها داده‌اند؛ ولی کو؟! این‌ها چیزی جز افسانه‌های گذشتگان نیست!

قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۴) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۸۵)
 مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّمَاءِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْظَّلِيمِ (۸۶) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَقَوَّنَ (۸۷)
 مَنْ بِيَدِهِ مَكْوُثٌ كُلُّ شَيْءٍ وَ هُوَ يُحِسِّنُ وَ لَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۸) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ
 قُلْ فَإِنِّي تُسَخِّرُونَ (۸۹) بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَكَادُبُونَ (۹۰)

بپرس: اگر واقعاً چیزی میفهمید، بگویید زمین و ساکنانش مال کیست؟ خواهند گفت: مال خداست! بگو: پس چرا بخود نمی‌آید؟!

بپرس: چه کسی پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه و چه کسی پروردگار عرش عظیم است؟ خواهند گفت: همه مال خداست! بگو: خب، پس چرا وظایف خود را در قبال خدا انجام نمیدهید؟!

بپرس: اگر سرтан می‌شود؛ ملکوت تمام موجودات دست کیست؟! کیست که به هر که بخواهد، پناه می‌دهد و کسی نمی‌تواند برخلاف خواست او به کسی پناه بدهد؟! خواهند گفت: تماماً مال خداست! بگو: پس، تا کی اسیر توهمنات خویشید؟!

آری، با قرآن حق را برایشان آوردم، اما آن‌ها حتی با خودشان هم صداقت ندارند. عبارت "سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَقَوَّنَ" عبارت مهمی است و صراحة دارد که اعتقاد به اینکه خدایی هست، نجات‌بخش نیست و تقوی لازم است. یعنی دانستن اینکه خدایی هست باید به ایمانِ توأم با تغییر رفتار منجر شود تا انسان را نجات دهد.

در این آیات عبارت "ملکوت" بکار رفته و دلالت دارد که هرچیزی ملکوتی دارد و ملکوت تمام اشیاء مستقیماً بدست خداست.

به نظر می‌آید که مقصود از ملکوت، حقیقت اشیاء و اصل خلقت آنها باشد. مثلاً این آب ملکوتی دارد، این کوه ملکوتی دارد، هر انسان و هر حیوان ملکوتی دارد. گویا ملکوت استعاره از روح و جوهره اشیاء است که همه، مخلوق خدا و بدست خدا و تکویناً مطیع خداست. یعنی بدست خدا بودن ملکوت کنایه از قدرت مطلق او بر هستی است.

راجع به تقاویت عرش و کرسی، جلد پنجه و پنجم بحارالأنوار از امام صادق(ع) روایت میکند که عرش باطن تر و نهان تر از کرسی است و عظیم تر از آن. برای همین خداوند فرموده: عرش العظیم.

**مَا أَتَحْدَدَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ
سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ (۹۱) عَالِمُ الْأَقْيَبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشَرِّكُونَ (۹۲)**

خدا نه فرزندی برگزیده و نه معبدی هم ردیف اوست؛ و گرنه هر معبدی زیرمجموعه خود را مستقلًا تصاحب میکرد و هماهنگی نظام آفرینش بهم می خورد! همچنین، معبدها برای همدیگر شاخ و شانه می کشیدند! و نزاع بوقوع میپیوست.
خدا منزه است از توصیف هایی که می کنند؛ او از پیدا و پنهان باخبر است. پس او برتر است از آنچه بجای خدا میپرستند.

قُلْ رَبِّ إِمَامُرِيَّيِّيْ مَا يُؤْعَدُونَ (۹۳) رَبِّ فَلَا تَجْعُلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۹۴)

بگو: خدایا، اگر بناست عذابی را که به کافران وعده داده شده نشانم دهی، خدایا، مرا در شمار ایشان قرار نده.

یعنی مرا از عذابی که در دنیا و عقبی دامنگیر ایشان میشود حفظ کن. این دعایی که خدا در دهان پیامبر(ص) گذاشته، در واقع، تهدیدی است برای کافران و مخاطب اصلی اش آنها هستند.

بودن در میان ظالمان خطر سرایت عذاب را در بی دارد.

وَإِنَّا عَلَى أَنْ نُرِيَّكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ (۹۵)

ما می توانیم عذابی را که به آنها وعده داده ایم، نشانت دهیم، بی آنکه به تو آسیبی برسد!

یکی از عجایب افعال خدا این است که در یک خانه و جلوی چشم بقیه، یکی را که مستحق عذاب است جوری عذاب میکند که بقیه بی‌آنکه عذاب به آنها سرایت کند، ببینند. خدا چنین قدرتی دارد و دائم چنین میکند.

اَدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِيفُونَ (۹۶)

اما تو ای پیامبر، با بهترین خوبی رفتار زشتستان را جواب بد. ما بهتر می‌دانیم وصفشان را. یعنی عذاب ایشان کار ماست؛ تو کار خودت را انجام بد. وظیفه تو مقابله به مثل در برابر بدیهای ایشان نیست، تو بدیهایشان را با خوبی، به بهترین روش، پاسخ بد. اینرا گفته تا مؤمنین هم که الگویشان پیامبر(ص) است یاد بگیرند و عامل باشند. اصولاً مؤمن باید صبور باشد و بدی را با خوبی پاسخ دهد. این، معنای مکارم اخلاق است. محاسن از امام صادق(ع) روایت میکند که از مصاديق "اَدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ" نقیّه است.

جلد دوازدهم وسائل الشیعه از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند: حتی با دشمنت مصافحه کن گرچه او خوش نیاید. مگر ندیده ای خدا فرموده: اَدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ. کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که رسول خدا(ص) هیچگاه بدی را با بدی پاسخ نداد. چون به این آیه شریفه همیشه عمل میکرد.

کافی روایت میکند که یکی از یاران علی(ع) خیانت یا تمدد کرد، او را گرفتند و آوردند. علی(ع) دستور داد او را دستگیر کنند و وقتی آوردنش دستور داد او را بزنند. او به زبان آمد و گفت: یا علی، المقام معک دل و فراق کفر. یعنی با تو بودن آدم را ذلیل میکند و از تو جدا شدن از آدم کافر میسازد. امیرمؤمنان(ع) فرمود: رهایش کنید. گرچه جمله اولش نادرست است و با من بودن، عین ایمان و عزت است اما چون در جمله دومش درست گفت که تخلّف از من کفر است، آزادش کنید. خدا فرموده: اَدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ. این جمله دومت حسنای بود که سیئه جمله نخست را شست و دفع کرد.

وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَرَاتِ الشَّيَاطِينِ (٩٧) وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ (٩٨)

و در مواجهه با بدیها، اینطور دعا کن: خدایا، به تو پناه می‌برم از وسوسه‌های شیاطین. و به تو پناه می‌برم خدایا از اینکه به من نزدیک شوند.

این فقرات نشان میدهد که در جاهایی که کسی به انسان بد میکند، وسوسه شیاطین برای صدور بدی از جانب انسان بیشتر است. در چنین جاهایی یعنی مواضع اختلاف - و البته همیشه - باید به خدا پناه برد از شر شیاطین.

شیاطینی که در اینجا ذکر شده ممکن است جن باشند یا انس: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُواً شَيَاطِينَ الْإِنْسَنَ وَالْجِنِّ [سوره الأنعام : ١١٢].

"همزات" به معنی وساوس است. از کابرد این واژه در آیه وَيَلِ لِكُلِّ هُمَرَةٍ لُمَرَةٍ [سوره الهمزة : ١] و نیز سیاق همین آیات بر میآید که بیشتر راجع به وسوسه‌هایی بکار میروود که قصدش خراب کردن افراد در ذهن هم است. پس تا چنین ظنونی راجع به دیگران در ذهنمان خلجان کرد باید به خدا پناه ببریم.

عبارة "أَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ" نشان میدهد که شیاطین جن و انس گاهی با انسان معاشر و هم‌حضور میشوند. یعنی همراه و همسفر انسان میشوند و مدتی با او هستند و در کنار او قرار میگیرند. با او زندگی میکنند و با او نشست و برخواست دارند و همراهش همه جا میروند. پناه بر خدا از چنین قرین سوئی! پناه بر خدا از چنین وضعیتی!

جلد شصتم بحارالأنوار از رسول خدا(ص) روایت میکند که هرگاه میخواهی بخوابی برای احتراز از کابوس، این دو آیه را بخوان.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ (٩٩) لَعَلَّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرْكُتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرَّخُ إِلَيْيَ يَوْمٍ يُبَعَثُونَ (١٠٠)

وقتی مرگ سراغ یکی از این کافرین می‌اید، درخواست می‌کند: خدایا، مرا برگردانید به دنیا. تا اعمال صالح انجام بدهم همان‌ها که فروگذاردهام. هرگز! این حرف بیخودی است که او می‌زند. جلوی رویشان، بزرخی است تا روز قیامت که دوباره زنده می‌شوند.

عبارت "لَعِلَّيٰ أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ" را برخی اینطور معنا کرده‌اند: تا با ثروتی که باقی گذاشته‌ام، کارهای خوب بکنم. در اینصورت تکلیف ثروتمندان برای عمل صالح بیشتر و حسرت آنها پس از مرگ بیشتر است.

این آیه مهم‌ترین آیه در اثبات حیات بزرخی و بطلان فرگشت یا تناشو است. این آیه صریحاً می‌گوید وقتی کسی مرد، برگشتی به دنیا در کار نیست. مرگ دری یکطرفه است که او را به عالمی بنام بزرخ منتقل می‌کند و او در بزرخ هست تا قیامت.

روایات راجع به زندگی بزرخی بسیار است و ما در ذیل آیه ۴۶ سوره غافر: النَّارُ يُعَرِّضُونَ عَيْنَهَا غُدُواً وَ عَيْشِيًّا... تحقیق کاملی از آن ارائه دادیم. هرکه خواست به آنجا رجوع کند.

ذیل عبارت "قالَ رَبُّ الْجِنِّينَ" جلد هفتاد و چهارم بحارالأنوار از رسول خدا(ص) روایت می‌کند که بی‌نماز از خدا می‌خواهد که به دنیا برگردد تا نماز بخواند و بی‌زکات می‌خواهد برش گردانند تا بخشش کند. بی‌حجّ از خدا بازگشت می‌خواهد تا حجّ بگذارد. اما هیهات که امکان‌پذیر نیست.

تحف‌العقلول از امام سجاد(ع) روایت می‌کند که شماها هر روز صبح که بر می‌خیزید خودتان را جای کسی بگذارید که از خدا خواسته او را به دنیا برگرداند و خدا برگردانده و یک روز دیگر فرصت به او داده.

راجع به عبارت "مِنْ وَرَائِهِمْ بَزَّخُ إِلَى يَوْمِ يُبَعَثُونَ" جلد ششم بحارالأنوار از امیرمؤمنان(ع) روایت می‌کند که این آیات، ردّ بر کسانی است که عذاب بین دنیا و آخرت را منکرند.

تفسیر قمی از امام صادق(ع) روایت می‌کند که بزرخ ثواب و عقاب بین دنیا و آخرت است. این آیه پاسخی است به آنها که منکر ثواب و عقاب پیش از آخرت‌اند. سپس فرمود: شفاعت ما برای قیامت است و من برای شیعیان خود از هیچ چیز جز بزرخ نمی‌ترسم!

فَإِذَا نُفخَ فِي الصُّورِ قَلَّ أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ (۱۰۱) فَقَنْ شَلَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۲) وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسَرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ (۱۰۳)

وقتی در شیپور قیامت دمیده شود، در آن روز، نه بینشان روابط قوم و خوبی باقی می‌ماند و نه از حال هم می‌برسند! پس آنانی که کارهایشان بالرزش باشد، خوشبخت‌اند. و آن‌ها بی هم که کارهایشان بی‌ارزش باشد، سرمایه عمرشان را از کف داده‌اند و در جهنم ماندنی‌اند. عیون از امام رضا(ع) روایت می‌کند که هر کس گنه‌کار را دوست داشته باشد، گنه‌کار است و هر کس شخص مطیع را دوست داشته باشد، او نیز مطیع خداست. بین خدا و کسی خویشاوندی نیست و هیچ‌کس به خدا نزدیک نمی‌شود جز به طاعت و دوست داشتن اهل طاعت. پیامبر(ص) به فامیلیش فرمود: فردای قیامت نسبی بین من و شما نیست. نیاید بگویید ما پسر عمه‌های محمدیم! خداوند نسب را در قیامت نفی کرده. آنروز آنکس به من نزدیکتر است که مرا دوست داشته و به حرف من عمل کرده باشد. گوییم: یعنی ارتباط در قیامت بر مبنای نسب نیست بلکه بر مبنای سنتی است و قوام سنتی نیز محبت است و اطاعت بر مبنای محبت.

المناقب روایت می‌کند که امام سجاد(ع) را دیدیم که تا سحر در مطاف می‌گردیست. صبح به ایشان عرض کردیم. این ناله و فغان برای چیست؟ شما که مادرتان فاطمه(س) و پدرتان علی(ع) است! ما باید به حال خود گریه کنیم. فرمود: فَإِذَا نُفخَ فِي الصُّورِ قَلَّ أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ به خدا سوگند، فردای قیامت هیچ‌چیز جز اعمال صالح سودی بحال آدمی ندارد. ارشاد از رسول خدا(ص) روایت می‌کند که در قیامت پدر به فرزندش می‌چسبد و می‌گوید بخارط کارهایی که برایت کردم ذره‌ای از اعمال صالحت را به من بده مبادا جهنمی شوم! فرزند می‌گوید: دور شو پدر که شاید خودم بدان محتاج‌تر باشم. سپس مادرش می‌اید و چنین می‌خواهد و او می‌گوید: مادر، دور شو که سرگرم کار خود هستم.

تَلْقُخُ وْ جُوَهَهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَالْجُحُونَ (۱۰۴)

شعله‌های آتش چنان صورت‌هایشان را کباب میکند که لب‌هایشان جمع می‌شود و دندان‌هایشان نمایان!

آَلَمْ تُكُنْ آَيَاتِي شُتَّى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (۱۰۵) قَالُوا رَبَّنَا غَلَبْتُ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ كُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ (۱۰۶) رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِّمُونَ (۱۰۷) قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونَ (۱۰۸)

مگر نه اینکه آیاتم را برایتان می‌خوانند و شما دروغش می‌دانستید؟! گویند: خدایا، شقاوت ما بر ما غلبه کرد و جماعتی گمراه بودیم. خدایا! این بار ما را از جهنم نجات بده، اگر باز گذارمان به آن افتاد، آن وقت دیگر واقعاً بدکاریم!

خدا شر می‌زند: گورتان را در جهنم گم کنید و با من حرف نزنید!
عبارت "غَلَبْتُ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا" عبارت منحصر بفرد و عمیقی است. امان از اینکه شقاوت انسان بر روح او غالب شود و سرنوشت انسان را بدست گیرد. نکند در ما هم شقاوی مستتر باشد و روزی زبانه بکشد و عاقبتمان را به شر کند.

خطاب خدا هم با ایشان منحصر بفرد و بی‌مانند است. پناه بر خدا! اخْسَئُوا را به سگ می‌گویند، ترجمه‌اش می‌شود چیزی مثل چخ!

جلد هفتاد و ششم بحار الأنوار از رسول خدا(ص) روایت میکند که با شرابخواران معاشرت نکنید که سگان دوزخند که به آنها خطاب می‌شود: اخْسَئُوا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونِ.
راجع به "رَبَّنَا غَلَبْتُ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا" توحید از امام صادق(ع) روایت میکند که اعمالشان باعث بدختی ایشان شده.

ارشاد از رسول خدا(ص) روایت میکند که جهنمیان فریاد می‌زنند "رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِّمُونَ" اما چهل سال بعد به آنها جواب میدهند و تازه می‌گویند "اخْسَئُوا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونِ".

إِنَّمَا كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا أَمَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَ ازْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ (١٠٩)
فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسُوْكُمْ ذِكْرِي وَ كُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ (١١٠) إِنِّي جَزِيْتُهُمُ الْيَوْمَ
بِمَا صَبَرُوا وَأَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ (١١١)

آن وقتی که عدهای از بندگانم دعا می کردند: خدایا، ما ایمان آوردیم. ما را بیامرز و مشمول رحمت خوبیش کن که تو بهترین رحمت کنندگانی.

مسخرهشان می کردید تا جایی که سرگرم شدنتان به تمسخر آنان، یاد مرا کاملاً از خاطرتان برد! و پیوسته به آنها می خندیدید.

من هم امروز به خاطر صبرشان در پایداری بر ایمان، پاداششان میدهم. الحق که آنها بُرد کرده اند.

عبارت "رَبَّنَا أَمَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَ ازْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ" از دعاهاي زبيا و مهجور قرآن است و ميشود ذكر قنوتش قرار داد.

عبارت "فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسُوْكُمْ ذِكْرِي" نشان میدهد که مسخره کردن دیگران و کلاً مشغول بودن به خلق الناس، توفيق ذکر خدا را از آدم میگیرد و آدم را از لطف و غفران خدا محروم میکند.

عبارت "إِنِّي جَزِيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا" نشان میدهد که بخش عظیمي از پاداش خدا، فقط و فقط بخاطر صبر است. یعنی اگر انسان صبر کند، به فوز میرسد و بُرد میکند.

دعا در دنيا مقبول است اما دعا و التماس در قیامت کارساز نیست. اينجا دعا کنيم تا آنجا به التماس بي حاصل نيفتيم.

راجع به "أَنْسُوْكُمْ ذِكْرِي وَ كُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ" مكارم الاخلاق از رسول خدا(ص) روایت میکند که گناه انسان را مست و مسخ میکند، بیش از شراب. نمیبینید که مسخره کردن مؤمنان چطور طبق این آيات عقل از سر کافران میرباید.

مكارم الاخلاق از رسول خدا(ص) روایت میکند که ابن مسعود و عده دیگری نزد ایشان آمدند در حالیکه از فرط گرسنگی نزار شده بودند. پیامبر(ص) فرمود: چند وقت است سیر نخورده ايد؟ گفتند: چهار ماه. فرمود: إِنِّي جَزِيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ.

نورالثقلین از رسول خدا(ص) روایت میکند که آنها بی که روزانه صد آیه تلاوت میکنند از "فائزون" اند.

قَالَ كُمْ لِيَشْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَّ سِنِينَ (۱۱۲) قَالُوا لَيَشْتَأْ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَاسْأَلِ الْعَادِينَ (۱۱۳) قَالَ إِنْ لِيَشْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنْكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱۴)

بعد، خدا از آن دوزخیان میپرسد: چند سال در زمین ماندید؟! میگویند: یک روز یا کمتر از یک روز! خودت از فرشتگانی بپرس که حساب و کتاب روزها و کارها دستشان است. خدا میفرماید: بله، فقط اندکی ماندید! کاش این را در دنیا میفهمید!

ما حصل این گفتگو میان خدا و دوزخیان اینست که کاش آدمیان میفهمیدند که درنگشان در دنیا بقدر یک چرت کوتاه است. پس نه حرص و غصه دنیا را میخوردند و نه بخارط دنیا اجحاف و ستم میکردند. بلکه از این فرصت کوتاه برای بندگی بهره میبردند و این رؤیا را در عبادت و خدمت سر میکردند. کاش!

برخی این سوال و جواب را راجع به درنگ ارواح در بزرخ دانسته‌اند. البته آن درنگ چون از مرگ تا قیامت را در برابر میگیرد باید بیشتر باشد. مضاف بر اینکه کلمه "ارض" بکار رفته و استعمالش برای بزرخ بعيد است.

طبق این آیه "عادین" قسمی از فرشتگانند که وظیفه شمارش را در جهان بر عهده دارند و کُنْتُرْهای عالَمَند.

أَفَحَسِبُنَّهُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبْثًا وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجِعُونَ (۱۱۵) فَتَعَالَى اللَّهُ الْقَلِيلُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (۱۱۶)

با تمام آنچه گفتیم، خیال کرده‌اید که شما را بی‌هدف آفریده‌ایم و بهسوی ما بربتان نمی‌گردانند؟! خدایی که فرمانروای بحق عالم است، برتر از آن است که شما را بیهوده آفریده باشد؛ همان‌که معبدی جز او نیست و اداره کریمانه جهان دست اوست.

آیه اول بی‌گزاف، زیباترین آیه قرآن راجع به معاد است و لبّ کلام در هدفمندی خلقت را جوهرکشی کرده.

"عرش" ساحت تدبیر جهان است. خدا جهان را آفرید، ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ [سوره الأعراف : ٥٤] یعنی سپس بر عرش نشست. یعنی اداره جهان را بدست گرفت. در اینجا عرش را با صفت "کریم" آورده که گرامی و نیز پُر گرم معنا میدهد.

علل الشرایع از امام صادق(ع) روایت میکند که ما انسانها برای بقاء خلق شده‌ایم نه فناء، با مرگ از عالمی به عالم دیگر منتقل میشویم. خداوند ما را خلق کرده تا قدرت خویش را ظاهر کند و رحمتش را بگستراند. ما را آفریده تا به ما منفعت برساند و در پنهان خویش جای دهد. طریق حصول استعداد برای پنهان، عبودیت و عبادت حق است.

علل الشرایع از امام حسین(ع) روایت میکند که خداوند خلق را آفرید تا او را بشناسند و وقتی شناختند عبادت کنند و به این وسیله از عبودیت و بندگی غیر، بی‌نیاز شوند.

وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا يُرْهَانَ لَهُ إِنْ يَهُوَ إِنَّا فَإِنَّا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (۱۱۷)

هر کس هم‌ردیف خدا معبود دیگری برگزیند، یقیناً دلیلی بر به حق بودنش ندارد. چنین کسی با خدا حساب سختی دارد. آخرش، کافران رستگار نمیشوند! چند دسته را قرآن جزو "لا یُفْلِحُون" قلمداد کرده، یکی کافران که در اینجا آمد. بقیه عبارتند از: ظالمان، مجرمان، ساحران، مدعیان دروغین معنویت و ارتباط با خدا.

وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ (۱۱۸)

تو نیز مثل بندگانم دعا کن: خدایا، مرا بیامرز و مشمول رحمت ساز که تویی بهترین رحمت آوران. این دعا از زبان عباد خدا در آیه ۱۰۹ آمد.

جلد هشتاد و دوم بحارالأنوار از کسی روایت میکند که در سفر امام رضا(ع) به خراسان با او همراه بودم، قنوت ایشان در تمام دعاها یش این بود: رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم، إنك أنت الاعز الأكرم.

سوره مؤمنون یک درس نامه کامل است و یک نسخه سلوکی منحصر بفرد.
این سوره به تمام ما که خواستار نیل به مقام مؤمنین واقعی هستیم، فرمان میدهد که:

- نمازهای خود را ارج بنهید و عاشقانه و با حضور دل بجای آورید.
- از لغو اعراض کنید. یعنی از آنچه بدرد آخرت شما نمیخورد یا برای دنیای مؤمنانه شما مفید نیست، چشم بپوشید و ذهن خود را بخاراطرش به هدر ندهید. قصه‌ها و بازیها و خیالات را وانهاد.
- مدام بخشش کنید، انفاق نمایید، ریزش داشته باشید، بدھید.
- عفیف باشید و شهوت خویش را مهار کنید و منحصرش کنید به زن شرعی خویش.
- امانتدار باشید، به عهد خود، به حرف خود، به قول و قرار خود عمل کنید.
- نمازها را اول وقت بخوانید.

با اینها، فرد وارث پرديس میشود که از بالاترین مدارج و مقامات است برای مقام بنی آدم. سپس به عظمت هستی و دقایق خلقت انسان از خاک و طی مراحل جنینی اشاره میکند. تا انسان بفهمد کیست و کجاست.

سپس داستان انبیاء را میآورد و دشمنی مردم جاهل با ایشان به رهبری اشراف را یادآور میشود.

از نکات جالب و آموزنده این بخش، کثیر الدعاء بودن نوح(ع) است. نوح را تکذیب میکند، دعا میکند و با خدا دردسل میکند و نصرت میخواهد. کشتی که میسازد با دعاست، سوار کشتی میشود حمد و دعا میکند که خدا دارد نجاتش میدهد. برای اینکه کشتی در جای خوبی فرود آید و زندگی پس از فرود آمدن برکت داشته باشد، دعا میکند.

در پایان داستان انبیاء خداوند خطاب به تمام انبیاء فرمود: ای رسولان، از طبیّات بخورید و کارهای طیّب کنید. یعنی دخل و خرج انسان، ورودی و خروجی او باید هم‌سخ و پاک و بی‌آلایش باشند.

سپس خطاب به تمام بشر می‌گوید خدای شما واحد است، امّت شما واحد است، پس دین و آیین شما هم باید واحد باشد. پس چرا از دین برای خود مذاهب ساختگی می‌سازید و جامه دین را میان خود تکه‌تکه می‌کنید؟!

سپس تذکر مهمی آمده: خوب بودن وضع دنیاگی کسی، دلیل محبوب بودن او پیش خدا نیست. پس بکوشید از خوبیهای خدا در حق خود، پلی برای خوبی کردن و شاکر بودن بسازید تا واقعاً محبوب خدا شوید.

سپس ادامه صفات مؤمنین و به عبارتی ادامه نسخه سلوکی سوره است:

- سعی کنید تواضع در برابر خدا و خدایینی مدام، شما را به ورطه إشفاق و عشق به خدا بکشاند.
- چشمتان را باز کنید و همه‌چیز را آیت خدا ببینید: به دریا بنگرم، دریا تو بینم...
- مراقب شرکهای خفی در سویدای قلب خود باشید. مبادا برای جز خدا کار کنید، مبادا از جز خدا اجر بخواهید، مبادا از جز خدا بترسید یا امید ببندید.
- خوبی کنید در حالیکه امید و انتکال شمانه به خوبی خود بلکه به قبول خدا باشد.
- در خیرات و طاعات، از عبادات گرفته تا خدمات، سریع باشید و دست دست نکنید.
- مبادا کسی بر شما در خیرات سبقت بگیرد.

سرانجام تذکر میدهد که خدا از هر کس بقدر توانش انتظار دارد. پس جای نگرانی نیست. سپس به پیامبر اکرم(ص) تذکر میدهد که مبادا در ازای تبلیغ دین، از آنها مزدی بخواهی. خداوند روزی تو و تمام مبلغین حقیقت را مکلف است و نه تنها خرج بلکه به شما خراج خواهد داد. یعنی خرجی مستمر و نیکو و بابرکت و تضمین شده.

سپس از مؤمنان میخواهد که از کسانی نباشند که نه لطف خدا آنها را سر به راه میکند، نه چوب خدا. چنین کسانی را خدا رها میکند تا در نهایت طعمهٔ آتش شوند. پس مؤمن را هم لطف حق باید حق مدار کند هم ادب کردن حق.

آیات بعد تذکر به این نکتهٔ حائز اهمیت است که کافران، خدا را در ظاهر قبول دارند اما به وظایف خود نسبت به او عمل نمیکنند یعنی بی‌تقوی هستند. یعنی کفر عملی دارند گرچه به لفظ مقزّنده بخدا.

سپس تذکری است به پیامبر(ص) که اگر نابودی دشمنان دین مرا دیدی، شکر کن که از آن عذاب استیصال در امان و برکناری. و اگر ندیدی و به بعد موکول شد، غصّه مخور که عذاب ایشان حتمی است.

سپس از پیامبر(ص) میخواهد که نسبت به بدیهای دشمنان صبور باشد و بدی را با خوبی پاسخ دهد. و همواره از شرّ شیاطین بخدا پناه برد. بخصوص که شیاطین حریص‌اند که آتش دشمنی میان بنی‌آدم همواره روشن باشد و تیزتر شود.

سپس حالت عجز کافران را حین مرگ و درخواست بازگشت به دنیا و تدارک مافات بیان میکند، اما سنت خدا چنین اقتضاء نمیکند. در حساب آخرت نه انساب بدرد میخورد نه اموال، انسان است و اعمالش. وای بر اینکه کثرت اعمال زشت باعث شود شقاوت، بر انسان چیره شود.

خدادا چنین کسانی سخن نمی‌گوید و در جهنم رهایشان میکند.

سپس صفتی را ذکر میکند که در این غلبهٔ شقاوت اثر بسیار دارد: مسخره کردن مؤمنان. این صفت البته مؤمنان صبور را عاقبت به خیر میکند اما مضحکه کننده را به شقاوت ابدی میکشاند.

سپس اشاره میکند که تمام زمانِ درنگ شما در دنیا، بقدر یک روز یا کمی از یکروز نیست. پس در طاعت صرفش کنید و موجب شقاوت ابدی خود نشوید.

پایان دعا تعلیم دعایی مختصر ولی وافی است که بعداً ذکر قنوت امام رضا(ع) شده: رَبِّ
اَغْفِرْ وَ اَرْحَمْ وَ اَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ.

سحر امروز حاج قاسم سلیمانی به درجهٔ رفیع شهادت نائل گشت. حاج قاسم بستگی سببی با ما داشت و هریار که ایشان را زیارت میکردم، مبهوت میشدم از قدرت و عظمت خدا که در وجود حاج قاسم میجوشید و از چشمۀ وجودش به اطراف سریان داشت. نگاه کردن به حاج قاسم، آدم را قوی میکرد و به آدم جرئت طوفان میداد؛ با اینکه، مردی به آرامی حاج قاسم، به عمر ندیده بودم. حاج قاسم مالک اشتر زمان ما بود.

ثواب تأليف تفسير سوره مؤمنون و ثواب هرگكس که آنرا بخواند، تقديم ميكنم به سليمان زمان، حاج قاسم شهيد. که به حق زندگی اش سراسر ترسیم عملی اوصاف مؤمنین در اين

سوره بود.

سوره نور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره نور ادب و عفاف است. آغاز سوره حکم شلاق زناکار بیان شده و خواسته که مؤمنین این حکم را محکم اجرا کنند و رأفت بیجا در حکم خدا به خرج ندهند. حتماً هم این حکم را در ملأعام به اجراء بگذارند.

سپس از ازدواج با زناکاران نهی میکند و آنها را هم سنخ و کفو مؤمنین نمیداند. پس از بیان حد زنا، نوبت به بیان حد قذف میرسد. یعنی مجازات کسی که تهمت زنا به دیگران میزند بدون اینکه چهارشاهد داشته باشد.

سپس حالتی را مطرح میکند که شوهری زنش را در حال زنا دیده باشد و شاهدی بر این امر نداشته باشد، او با سوگند و لعان، میتواند با زن متارکه کند.

بخش بعدی سوره داستان إفك است: شایع شد که یکی از زنان پیامبر(ص) رابطه مخفیانه‌ای با کسی دارد. این شایعه زبان به زبان چرخید و "زشتی" پدید آورد. خداوند مسلمین را توبیخ میکند که چرا به انتشار شایعه کمک کرده‌اند و چرا تقوی به خرج نداده و بهتان را از یکدیگر دفع نکرده‌اند. این امور که به ظاهر ساده است، پیش خدا عظیم است و حساب سخت دارد.

خداوند آنها را که به دل، خوش میدارند که به مؤمنین گمان بد برده شود، به نکبت دنیا و آخرت حواله میدهد و اینگونه ظنون را مصدقی از متابعت شیطان میداند.

اتهام به زنان پاکدامن را هم مساوی با مشمول لعن خدا شدن میداند؛ آنهم لعن در دارین یعنی در دنیا و عقبی.

چنین کارهای زشتی انسان را مبتلا به خباثت میکند و آدم خبیث، نصیبیش دوستی و ازدواج با آدمهای خبیث است نه طیب.

مطلوب بعد، توصیه اهل دولت و ثروت از مسلمین است به انفاق و دستگیری از ضعیفان پیرامونشان؛ و مهربانی با آنها و خطایپوشی از آنها و بخشیدن آنها از ته دل. تا خود، مشمول غفران شوند.

بخش بعدی سوره بیان آداب ورود به منازل و حریم‌های شخصی و رعایت حرمت خلوت دیگران است: باید اجازه گرفت و وارد شد و اگر اهل خانه آماده نبودند از ناخوانده مهمان کردن خود چشم پوشید و بازگشت و به آنها حق داد.

مطلوب بعدی که بیان شده، توصیه به مراقبت از چشم و پرهیز از چشم‌چرانی و حفظ عفت است که مرد و زن باید رعایت کنند. سپس احکام حجاب را برای زنان مطرح میکند و محرامی را که زن میتواند در برابرشان حجاب را کنار نهاد، بر میشمرد.

بخش بعدی، توصیه‌والدین و ریش‌سفیدها به تزویج جوان‌های صالح است و اینکه اگر ازدواج کنند خداوند ایشان را روزی خواهد داد. جوانها را هم توصیه میکند به عفاف، تا وقتیکه ازدواج و مقدماتش برایشان فراهم شود.

سپس توصیه به آزاد کردن بردگان از راه مکاتبه است یعنی قراردادی مكتوب کنند که برد برود کار کند و بهای آزادی اش را به اقساط بپردازد. و توصیه کرده که از مال خویش به آنها در این راه کمک کنید.

سپس در میانه سوره، آیه نور نشسته که لطیفترین و عمیق‌ترین تمثیل قرآن است. این آیه مثالی است برای نور هدایت خداوند که در دلهای مؤمنین برافروخته شده واژ آنجا به اطراف میتابد و از پرتواش همه‌جا را روشن میکند. مؤمنینی از بیوتی مورد عنایت خدا که یاد خدا و تسبیح او آنها را برافراشته کرده و برکشیده. مؤمنینی که گیر و دار زندگی آنها را از یاد خدا و اقامه نماز و ریزش مدام باز نمیدارد.

در برابر این طائفه نورانی، اهل ظلمت‌اند که اعمالشان بی‌سرانجام و چون سراب است و قلب‌هایشان ظلمتکده و چون لجنزار.

پس از آیه نور و این ضمائمش، ذکر تسبیح تمام موجودات است و اینکه هر یک نمازی مخصوص خود دارند. و تشویق به اینکه بروید و تمasha کنید!

سپس تذکر به چند آیت طبیعی است: ابر و تگرگ، ترتیب لیل و نهار، تنوع موجودات و برآمدن همه از آب،

سپس توصیه میکند مسلمین را، به بردن مرافعاتشان پیش پیامبر(ص) و حکم قرار دادن او. اما منافقین ابا دارند و فقط وقتی یقین دارند که پیامبر(ص) به نفع ایشان حکم خواهد کرد، رغبت به چنین کاری دارند. چرا؟ چون باور ندارند که محمد(ص) رسول خداست. همین منافقین ادعای پیروی از فرامین پیامبر را دارند اما وقت جنگ، جا خالی میکنند و پشت هم پنهان میشوند و پنهانی میگریزند.

سپس خداوند مؤمنین درستکار را وعده میدهد که در زمین قدرت و امنیت و بسط یاد نصیبیشان خواهد کرد چنانکه با گذشتگان چنین کرده تا دین را بسط دهن و تحذیر میدهد که در چنین وضعی شکر کنند و ملازم تقوی باشند، نه کفر و کفران که در اینصورت فاسق خواهند بود.

راه این تمکن، یعنی اعمال صالحی که به آن ختم میشود را هم در آیه بعدی، نماز و زکات و اطاعت از پیامبر(ص) معرفی میکند.

سپس آیه اجازه گرفتن فرزندان و مستخدمین برای ورود به اتاق خواب آمده که تکمله همان بحث حریم خصوصی است.

بعدش حکم حجاب پیرزنان آمده که تکمله بحث حجاب است.

و آخرین حکم سوره راجع به اجازه استفاده از غذا و امکانات فامیل و دوستان است.

بخش آخر سوره تذکر به مسلمین است که هرگاه پیامبر(ص) درخواستی کرد باید همگی برای آن کار حاضر شوند و اگر کسی نمیخواست بدلیلی بیاید، باید از پیغمبر(ص) اجازه بگیرد و اختیار با پیامبر است که اجازه دهد یا نه. خداوند آنها را که پنهانی از چنین کارهایی فرار میکنند و از مسئولیت خویش شانه خالی میکنند، میشناسد. آنها بترسند از فتهایی یا از عذابی آلبیم.

ختام سوره توجه به مالکیت مطلق خداست بر هستی و علم و احاطه او بر موجودات. کافی از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند که به زنان خود سورة نور را بیاموزید، چونکه پندها در آن است.

شُورَةٌ أَنْتُ لِنَاهَا وَفَرَضْنَا هَا وَأَنْتُ لَنَا فِيهَا آيَاتٍ يَتَّبَعُنَّ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱)

این سوره را فروفرستادیم و عمل به آن را واجب نمودیم و در آن، آیات و احکامی واضح نازل کردیم تا به آنها متذکر شوید.

اصل واژه "فرض"، بریدن آهن است. آهنی که مفروض میشود به اندازه مشخصی بریده میشود و دیگر کمی و زیادی در اندازه و حد نمیپذیرد. خداوند هم برای واجباتی که تشريع کرده کلمه فرض را بکار برد، چون دقیق و حساب شده اند، و قطعی و مشخص اند.

اینکه پس از بیان احکام، آنها را حواله به تذکر داده، نشان میدهد که اگر انسان تعقل کند، صحبت احکام را وجدان میکند. یعنی احکام الهی مطابق مصلحت است و فطرت انسان، درستی آنها را وجدان میکند و بیان قرآن نوعی تذکر است به معارف عقلانی وجدانی که در درون انسان موجود است.

الثَّرَائِيْةُ وَالثَّرَائِيْ فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَنْدٍ وَلَا تَأْخُذُكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَإِلَيْهِ الْأَجْرُ وَلَيَشْهَدَ عَذَابَهُمَا طَائِقٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲)

زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید. اگر واقعاً به خدا و روز قیامت ایمان و اعتقاد دارید، حکم خدا را اجرا کنید و برایشان دلسوزی بیجا نکنید. گروهی از مسلمانان هم باید شاهد مجازاتشان باشند.

حدود بیست آیه در قرآن هست که راجع به زنا صحبت کرده و آنرا فاحشه یعنی کاری بسیار زشت دانسته و عذاب دائم جهنم را برایش در نظر گرفته: **يُضَاعِفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا** [سوره الفرقان : ۶۹]. مگر اینکه توبه کند، در اینصورت خداوند غفور و رحیم است: **إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَالًا صَالِحًا فَأَوْلَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا** [سوره الفرقان : ۷۰].

علاوه بر کبیره بودن گناه زنا و سوء عاقبت در آخرت، مجازاتی دنیوی هم خدا برایش تشريع کرده که در این آیات بیان میشود. مطابق این آیات، مرد و زنی که مرتکب زنا شده اند باید در

ملاً عام صد تازیانه بخورند. و تأکید کرده که به آنها رحم نکنید و حکم خدا را زمین نگذارید، چون این رافت، رافت مرضی خدا نیست. عبارت "لَا تَأْخُذُكُم بِهِمَا رَأْفَةً فِي دِينِ اللَّهِ" اصولاً یک اصل مهم را بیان میکند که در اجرای حدود الهی، رافت و ترجم بیجا، نابجاست. عطوفت هم مثل اکثر صفات اخلاقی، حد و مرزی دارد و افراط در آن، مثل تغیریط، مذموم است. نقطه وسط و حالت متعادل را نیز "خدواند" بیان میکند.

زنا اقسام مختلفی دارد، پس برای اینکه بفهمیم این آیه راجع به کدام نوع زناست باید آنرا در کنار آیات دیگر بگذاریم و تفسیر کنیم. از جمله این آیه:

وَاللَّاتِي يَأْتِيْنَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَإِنْتُشِرُهُنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا [سوره النساء : ۱۵] وَاللَّذَانِ يَأْتِيْنَهَا مِنْكُمْ فَأَذُوْهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّبَّا رَحِيمًا [سوره النساء : ۱۶]

زن‌های مسلمانی که به عمل زشت زنا آلوهه می‌شوند، برای شهادت دادن بر پردازشان چهار مرد مسلمان را به دادگاه دعوت کنید. اگر آن چهار نفر شهادت دادند، آن زن‌ها را آن قدر در بازداشت خانگی نگه دارید تا مرگ سragشان بیاید یا اینکه خدا در زمان مناسب، مجازات دیگری برایشان تعیین کند. زن و مرد مسلمانی را که رابطه نامشروع دارند، مجازات کنید؛ ولی اگر قبل از اینکه جرمشان در دادگاه ثابت شود، توبه کنند و درستکار شوند، رهایشان کنید. آخر، خدا توبه‌پذیری مهربان است.

چون در این آیات کلمه "نِسَائِكُمْ" بکار رفته، معتقدند که حکم زنای زن و مرد متأهل را بیان میکند. حکمی که ظاهراً حبس و ایذاء است. البته معتقدند این حکم طبق وعده‌ای که خدا در عبارت "أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا" داده، طبق روایات بدل شده به رجم یا سنگسار. منتهای از این عبارت بوى رحمت به مشام مى‌رسد و تشديد عقوبت و تبدیل حبس به قتل، چندان بدل نمی‌چسبد. اشکال دیگر اینست که به نظر می‌آید که آیه در صدد بیان حکم برای زنان است، پس حکم مردان چه می‌شود؟! اشکال دیگر مصادره کردن عبارت "نِسَائِكُمْ" برای زنان متأهل است، اما شاید مطلق زنان مسلمان مقصودش باشد. در نتیجه آیا ممکن است، سیلی که خدا برایشان باز کرده و تخفیفی که از حبس ابد داده، همین صد ضربه شلاق باشد که در

سوره نور بیان شده؟ در اینصورت حکم زنای مُحصنه با غیر محسنه فرقی نمیکند. رجم، مجازاتی است که در قرآن نیامده، آیا احادیث ولو مستفیض باشند و به شهرت فتوایی و به اجماع، معارضت شوند، میتوانند تأسیس شریعتی از نوع حد کنند؟ اینها بحث‌هایی است که در کتاب "المتهی در اصول فقه" معروض داشته‌ام و جای بحش اینجا نیست. خلاصه اینکه حکم اعدام زناکار را نمیشود از قرآن درآورد مگر به تکلف بسیار و عدم اعتنا به ایرادات بسیار.

نکته دیگر: بحث توبه در زنا خیلی پرنگ است: زناکار اگر توبه کند، هم خدا میبخشدش، هم اگر پیش از اقامه بینه بر او باشد، حد از او اسقاط میگردد. همین آیات سوره نساء به این مطلب صراحت دارند.

اینکه گفته "و لَيَسْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ" به احتمال زیاد مقصود عده‌ای از مسلمین است، چون وجه حکم، کأن عترت برای جامعه است و الا مؤمن اگر اهل تقوی مراد باشد نه نیاز است شاهد چنین مجازاتی باشد، نه رغبی به حضور در چنین نمایشی دارد. یعنی مراد، اجرای حکم در ملا عام بوده. لذا اینکه امروزه از ترس موضع‌گیری مدعیان حقوق بشر، پشت درهای بسته اجرایش میکنند و سه نفر از نگهبانان زندان هم بعنوان شاهد حاضر میشوند، این آنچیزی نیست که خدا خواسته و نازل و واجب کرده.

جلد هفتاد و هفتم بحارالأنوار از رسول خدا(ص) روایت میکند که زنا در دنیا موجب از بین رفتن نور انسان، همچنین فقر و زشتربوی و مرگ زودرس است. در آخرت هم آدم را دچار درماندگی و غصب الهی و خلود در نار میکند.

در روایات است که زیاد شدن زنا، مرگ فُجعه و زلزله را زیاد میکند. در روایات است که زنا اگر به خانه‌ای راه پیدا کند، برکت آن خانه را میبرد و ویرانش میکند.

راجع به زنا قرآن گفته "الزانیة و الزانی" اما راجع به سرفت گفته "السارق و السارقة" شاید چون در زنا نقش محوری را زنان دارند و در سرقت، مردان.

نکته مهمی که این آیه دارد اینست که شلاق زدن زناکار را بخشی از دین دانسته. یعنی دین فقط نماز خواندن و روزه گرفتن نیست و اجرای حدود الهی نیز بخشی از دین است. پس،

اسلام دینی است که از اساس با حکومت سرشنسته شده، مگر اجرای حدود بی‌حکومت و حاکمیت ممکن است؟

شیخ مفید در أمالی از رسول خدا(ص) روایت میکند که مؤمن در حال ایمان زنا نمیکند؛ وقتی مشغول زنانست روح ایمان موقتاً از او جدا میشود. برای همین هم خدا او را مؤمن ننامیده و "الرَّانِي" نامیده.

متشبه القرآن از امام باقر(ع) روایت میکند که حین زنا، ایمان از فرد جدا میشود، همانگونه که لباسش را از تن درمیآورد.

کافی از امام باقر(ع) روایت میکند که سوره نور بعد از سوره نساء نازل شده و "سبیلی" که در آن وعده داده را تبیین کرده. گوییم: این حدیث تأیید قول ماست که آیات سوره نور بمنزله تعديل در حکم حبس ابدی است که در سوره نساء آمد.

جلد شصت و ششم بحار الانوار از رسول خدا(ص) روایت میکند که وقتی آیات سوره نور نازل شد، فرمود: این همان سبیلی است که منتظرش بودیم.

جلد بیست و هشتم وسائل الشیعه از امیر المؤمنان(ع) روایت میکند که آیات سوره نور، حکم نگهدارتن زن در خانه و آزار دادن او را که در سوره نساء آمده نسخ کرده.

مستدرک از امیر المؤمنان(ع) روایت میکند که شلاقِ حد را به همه جای بدن میشود زد، جز سرو صورت و آلت تناسلی.

همانطور که گفته شد در چندین حدیث، حکم شلاق، مربوط به زنای مرد یا زن بی‌همسر دانسته شده و حکم کسی که دارای همسر است، رجم(سنگسار) دانسته شده؛ آنگاه از همین حکم مواردی استثناء شده، منجمله پیرمرد و پیرزن، کم عقل، کسی که عقد کرده اما زنش خانه‌اش نیست.

همچنین در برخی روایات مجازات نفی‌بلد(تبعید) برای زنای مُمحضنه ذکر شده. راجع به پیرمرد و پیرزن، در برخی احادیث هست که بخاطر کبر سُنّشان فقط شلاق بخورند و در برخی روایات هست که رجم شوند چون سُنّ شهوتشان گذشته. در هر حال، روایات این باب مضطرب است و تنها به استناد شهرت فتوایی میشود به سمتی مایل شد. در خود برخی

احادیث، راوی اشکال میکند که پس چرا حکم رجم در قرآن نیامده؟ در یکی از آن احادیث امام میگوید: "آمده "الشیخ و الشیخة، فارجموهما" چنین احادیثی واضحًا افتراء و توهین به امام(ع) و قطعاً از مجموعات اند.

راجع به "طائفه" در "و لَيْسَهُدُ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ" در برخی احادیث هست که حتی یک نفر طائفه محسوب میشود. این احادیث در مقام تسهیل اجرای حکم و توسعه در مفهوم آن بوده‌اند اما اینکه بر کمتر از سه نفر، طائفه صدق کند، خلاف ظهور لفظ است.

الرَّانِي لَا يَنْكُحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَ التَّرَانِي لَا يَنْكُحُهَا إِلَّا زَانِ أَوْ مُشْرِكٌ وَ حُرَمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۳)

این آیه را دو جور میشود فهمید، اگر انشائی باشد، خواسته بگوید: مراقب باشید: مرد زناکاری که مشهور به زناست، فقط با زن زناکار یا بتپرست ازدواج کند. زن زناکاری هم که مشهور به زناست، فقط با مرد زناکار یا بتپرست ازدواج کند. این طور ازدواج‌ها برای مؤمنان حرام است.

و اگر اخباری باشد، که ظاهرش هم بیشتر به خبر میخورد، خواسته بگوید: مرد زناکار فقط زن زناکار یا بی‌دین نصیبیش میشود و زن زناکار را جز مرد اینکاره یا بی‌دین به زنی نمیگیرد و خدا نمیگذارد یک مؤمن یا مؤمنه به چنین نکبتی دچار شود.

در اینصورت ایرادی به آیه وارد است اینست که اینهمه مثال نقض پس چیست؟ حتی زن لوط و زن نوح طبق برخی نقل‌های تاریخی و روایی چنین زنانی بوده‌اند. حتی آن فرزند نوح(ع) را هم که سوار کشتنی نشد، حاصل زنای زن نوح میدانند. آیه "يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيَسَ مِنْ أَهْلَكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيَسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْظُكَ أَنْ تَكُونُ مِنَ الْجَاهِلِينَ [سوره هود : ۴۶] هم علیرغم نفی برخی احادیث، بی‌اشعار به این مطلب نیست چون میگوید ای نوح این پسر اصلاً جزء اهل تو نیست، این پسر حاصل کار ناپسندی است. یا راجع به زن لوط که احتمالش هست استثناء از اهلش منقطع باشد آنجا که گفته " فَأَسْرِ بِأَهْلَكَ بِقِطْعٍ مِّنَ

اللَّيْلِ وَلَا يُلْتَفِتُ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتُكَ [سورة هود : ۸۱] يعني اصلاً این زن دیگر اهلیت با تو ندارد و اهل تو محسوب نمیشود.

خود آیات زیادی که حرمت زنا برای جامعه مسلمین و مؤمنین را بیان میدارد و زنا را به نساء المؤمنین نسبت میدهد و حکمیش را بیان میکند، نشان میدهد که اخباری گرفتن این عبارت و تکوینی دانستن آن به این وسعت، نادرست است. مگر اینکه بگوییم خداوند ابا دارد که مؤمن یا مؤمنه را رها کند تا چنین وصلتی برایش رخ دهد، مگر استثناءً و بخارط امتحانی یا مصلحتی. ممکن هم هست ابتداءً زن و مرد هر دو پاکدامن بوده اند و با هم وصلت کرده اند و سپس در گذر ایام، یکی منحرف شده باشد. اگر منظور آیه این باشد، دامنه اش جمع و جورتر است و آن اشکالات بالا برش وارد نیست. چون میگوید مؤمن یا مؤمنه ای که پاکدامن بوده، ابدآ خدا نمیگذارد وصلت با کافر یا زناکار برایش سر بگیرد، گرچه پس از وصلت و در اثنای زندگی، ممکن است یکی از زوجین بی ایمان شود یا به زنا آلوده گردد. یعنی آیه یک تضمين کیفیت اولیه است نه یک گارانتی مادا اعم.

البته میتواند هر دو برداشت انسائی و اخباری از آیه در آن واحد درست باشد و عیبی ندارد که مراد خدا هر دو با هم باشد. یک آیه میتواند معانی مختلف بدهد یا بطور مختلف داشته باشد.

از نکات این آیه، هم طراز محسوب کردن زناکار با مشرك است، یعنی هر دو به یک اندازه برای وصلت کردن، پلیدند.

کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که این آیه راجع به مشهور الزناست یا کسی که حدّ بر او جاری شده. اما او هم اگر توبه کند میتواند مثل دیگران ازدواج کند.

کافی از امام باقر(ع) روایت میکند که خداوند در این آیه زناکار را در برابر مؤمن قرار داده، این نشان میدهد که آدم وقتی که زنا میکند، مؤمن نیست.

متشابه القرآن از امام صادق(ع) روایت میکند که این آیه راجع به زنانی است شغلشان زنا بوده و برای اینکار پرچمی سیاه بر در خانه خود میآویختند. اما ازدواج با زنی که اینگونه نیست، حتی اگر زنا کرده باشد جایز است؛ تا شوهرش او را از زنا باز دارد. هرچند چنین ازدواجی را

خوش ندارم. گوییم: همانطور که میبینید این روایت مدلول آیه را به دو بخش حرام و مکروه تقسیم میکند. یعنی قسم اعظم ازدواج با زانیه را از حرام خارج کرده و در دایرة مکروه قرار میدهد.

همچنین جلد صد و یکم بحارالأنوار از امام رضا(ع) روایت میکند که اگر زناکار مهاجرت کند و به جایی که سابقه‌اش را نمیدانند برود، میتواند ازدواج کند و بر او حرجی نیست. گوییم: از این روایت برمیآید که حرمت یا کراحت ازدواج با زناکار، حرمتی تأدیبی است نه نفس‌الامری. کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که پس از ازدواج اگر کسی بفهمد که زنش قبل از زنا کرده چه کند؟ فرمود: مهریه مال زن است اما اگر بخواهد میتواند طلاقش دهد.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبِلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (٤) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذِكْرٍ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

رجیم (۵)

افرادی، بدون داشتن چهار شاهد عادل، به زنان و مردان پاک دامن تهمت زنا می‌زنند. به این تهمت‌زننده‌ها هشتاد تازیانه بزنید و دیگر در هیچ کاری، شهادتشان را نپذیرید؛ چراکه آن‌ها فاسق‌اند. جز کسانی که بعد از تازیانه‌خوردن، توبه کنند و این آبروریزی را جبران کنند؛ زیرا خدا آمرزندۀ مهربان است.

این حدّ که بر تهمت‌زننده به زنا جاری میشود، نامش حدّ قدْف است و برای این تشريع شده که بی‌خود کسی به کسی تهمت زنا نزند و لاحظ چهار شاهد مرد برای اینست که کار سخت شود و اثباتش آسان نباشد و احتمال تبانی شهود با هم کم شود. همچنین بترسند که اگر چهار شاهد تکمیل نشود بر خودشان هشتاد تازیانه جاری میشود، پس تا مطمئن نشده‌اند که افراد دیگری هم شاهد زنا بوده‌اند زنا را مخفی کنند و مستور دارند. تحصیل چهار شاهد هم عملاً سخت است، پس جز نسبت به وقیحانی که در ملاً عام مبادرت به زنا میکنند، باعث میشود که زنا بروود در خفا و از فحشاء بدل شود به منگر و مستور بماند و تبلیغ نگردد و سهل انگاشته نشود.

کلمه "المُحْصَنَات" را در اینجا به معنی متأهل گرفته‌اند، یعنی حدّ قذف شامل اتهام زننده به زن مجرد نمی‌شود؟! به نظر می‌آید مُحْصَنه در اینجا به معنی پاکدامن و بی‌گناه باشد.

کنز الدقائق روایت می‌کند از امام صادق(ع) پرسیدند چرا اثبات قتل با دو شاهد است اما اثبات زنا با چهار شاهد؟ فرمود: چون با اثبات قتل، یک نفر مجازات می‌شود ولی با اثبات زنا، دو نفر.

تنها تهمتی که در اسلام، حد مشخص دارد، تهمت زناست و جالب است که اگر خود زنا صد ضربه شلاق دارد، اتهام نابجای زنا به کسی، نزدیک به آن یعنی هشتاد تازیانه دارد. کسی هم که چنین حدّی برش جاری شود، دیگر شهادتش پذیرفته نیست.

راجع به عبارت "إِلَّا الَّذِينَ تَأْبُوا مِنْ بَعْدِ ذِلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ" کافی از امام صادق(ع) روایت می‌کند که اصلاح کسی که چنین تهمتی زده به این است که در حضور مردم ابراز نداشت کند. گوییم: این فقره از بوی رحمت سرشار است و نشان میدهد در امت مرحومه حتی برای گناه‌کاران هیچ بن‌بستی نیست. اما اینکه توبه، حدّ قذف را نیز ساقط می‌کند یا نه؟ الله عالم.

فقه القرآن روایت می‌کند که از علی(ع) پرسیدند حدّ شراب در کجای قرآن است؟ فرمود: شرابخوار، مست که می‌شود، هذیان می‌گوید و بهتان می‌زند. پس باید هشتاد تازیانه بخورد بموجب آیه "الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ... فَاجْلُدُوهُمْ ثَمَانِيَنَ جَلْدًا". گوییم: بر استدلال نسبت داده شده به امیرمؤمنان(ع) اشکالات زیادی وارد است و نمی‌شود حدیث را پذیرفت جز اینکه بگوییم در مقام توجیه و استدلال، طبق فهم مخاطب سخن گفته.

جلد هفتاد و ششم بحار الأنوار روایت می‌کند که امیرمؤمنان(ع) تا افتراء صریح نبود، قائل به قذف نمی‌شد و می‌فرمود: با تعریض و کنایه، حدّ قذف بر کسی ثابت نمی‌شود. یعنی باید صریحاً زنا را به کسی نسبت دهد نه با کنایه. گوییم: شاید در مواردی که شخص از روی غضب و وسط دعوا چنین بگوید هم، چون فاقد قصد و صراحة است، چنین باشد.

جلد هفتاد و ششم بحار الأنوار روایت می‌کند که یکی از اصحاب امام صادق(ع) کسی را شتم کرد و گفت: ای پسر زن زانیه. امام(ع) بسیار ناراحت شد. آن شخص در مقام عذر عرض

کرد: او زرتشتی است، زرتشتیان با خواهر خود نکاح میکنند! امام فرمود: مگر این نکاح در دینشان نیست؟! پس حق نداشتی به او نسبت زنا دهی.

همان کتاب از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند که "لاقصاص فی کلام" یعنی حق ندارید در کلام مقابله به مثل کنید و چون او فحش داد یا افتراء بست، شما هم بگویید: خودت هستی!

در روایات، حدّ قذف به اتهام لواط نیز تسری داده شده. همچنین فرق نمیکند که زن به مرد تهمت زند یا مرد به زن.

کافی از امام باقر(ع) روایت میکند که در این آیات شخص تهمت زننده را مؤمن حساب نکرده و با لفظ "فاسق" از آن نام برده است. یعنی بعضی کارها انسان را از دایره ایمان خارج میکند.

کافی روایت میکند که از امام صادق(ع) پرسیدیم چطور میشود فهمید توبه کرده؟ فرمود: پیش مردم به دروغ خود اقرار کند و جلوی همه استغفار کند و حدّ بر او جاری شود. گوییم: در لزوم اقامه حدّ پس از توبه اختلاف است. یعنی معلوم نیست که توبه، فسق را برطرف میکند یا هم حدّ و هم فسق را؟

کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که اگر توبه کند و من بعد چیزی جز خبر از او دیده نشود، گواهی دادنش پذیرفته میشود، یعنی فسق از او برداشته میشود.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَرْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءٌ إِلَّا أَنَّفُسَهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمَنِ الصَّادِقِينَ (٦) وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (٧) وَيَدْرُأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمَنِ الْكَاذِبِينَ (٨) وَالْخَامِسَةُ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ (٩)

مردانی که به همسرانشان تهمت زنا میزنند و برای اثبات این ادعا شاهدی هم ندارند، شهادت هر کدامشان جای شهادت چهار شاهد را میگیرد؛ بهشرط آنکه چهار بار بگویید: «به خدا قسم، راست میگوییم». و بعدش بگویید: «خدا لعنت کند مرا اگر دروغ بگوییم.»

از طرف دیگر، اگر همسر آن مرد چهار بار بگوید: «به خدا قسم، شوهرم دروغ می‌گوید» و بعدش بگوید: «خدا مرا لعنت کند، اگر شوهرم راست بگوید»، این قسم‌ها او را از مجازات زنا رها می‌کند.

آیه قبل مربوط به اثبات زنا برای حاکم شرع، با چهار شاهد بود. اما اگر مردی به چشم خویش زنش را در حال زنا دید و شهودی هم موجود نبود، چه؟ در این صورت "لعان" صورت می‌گیرد که حکمش در این آیه آمده. یعنی مرد نزد حاکم شرع سوگند می‌خورد که راست می‌گوید و لعنت خدا بر او اگر دروغ بگوید. در اینصورت حد بر زنش ثابت می‌شود و تنها راه دفع حد از زن، اینست که او هم سوگند بخورد که شوهرش دروغ می‌گوید و لعنت خدا بر او اگر شوهرش راست بگوید. با تحقق هر دو طرف لعان، حد از زن برداشته می‌شود اما عقد نکاح میان او با شوهرش نیز به استناد به سنت و اجماع، خودبخود و بینایز به طلاق، باطل می‌گردد. یعنی لعانی که نزد حاکم شرع صورت بگیرد خودبخود به منزله طلاق نیز هست. یک نکته جالب در متن سوگند‌های لعان هست و آن اینکه مرد زن را داخل در لعنت خدا می‌کند، اما زن در پاسخ، مردش را به لعنت خدا حواله نمیدهد بلکه فقط لعنت را از خود دفع می‌کند. شاید چون لطافت زن، نفرین کردن دیگران را اقتضاء نمی‌کند و این نفرین، واقعی نیست.

مستحب است قاضی زن و مرد را موعظه کند و از لعان باز دارد، اگر مفید نبود، مستحب است آنها را به مکان مقدسی مثل مسجد ببرد و رو به قبله ایشان را وادار به لعان کند. با لعان، آن زن و مرد برای ابد بر هم حرام می‌شوند و حد زنا از زن و حد قذف از مرد برداشته می‌شود.

جلد بیست و دوم بحار الانوار از ابن عباس نقل می‌کند که وقتی آیه لزوم چهار شاهد برای زنا آمد، یکی از اصحاب برخواست و گفت: یعنی اگر مردی را روی زن خود دیدم، بروم سراغ اینکه چند شاهد بیاورم؟ در اینصورت آن مرد کار خود را کرده و رفته! پیامبر(ص) سکوت کرد تا چند روز بعد این آیات نازل شد به این مضمون که شوهر میتواند وقتی زنش را با چشم

خودش در حال زنا دید، بجای آوردن شاهد سوگند بخورد. و برای زن نیز این حق است که با سوگند خود را از حدّی که با سوگند مرد ایجاد شده برهاند. دعائیم از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند که لعان صورت نمیگیرد جز آنکه مرد ادعای کند آن دو را با چشم خویش دیده.

استبصار از امام باقر(ع) روایت میکند که اگر چهار شاهد بر زنای زنی اقامه شوند درحالیکه یکی از آنها شوهرش باشد: باید لعان صورت بگیرد و آن سه شاهد دیگر حدّ قذف بخورند. جلد صد و یکم بحارالأنوار از امام رضا(ع) روایت میکند که کسی که به زنش تهمت زنا زده، یا باید لعان کند و جدا شوند، یا هشتاد تازیانه حدّ قذف بخورد و زندگی را ادامه دهند.

کافی روایت میکند که رسول خدا(ص) قبل از مراسم لعان، زن و مرد را نصیحت میکرد و از لعان نهی مینمود و میفرمود: لعنت خدا بسیار سخت است!

کافی از امام جواد(ع) روایت میکند که لعان فقط برای شوهر است، چون فقط اوست که میتواند در خفایای خانه خویش زنش را با کسی دیگری ببیند.

کافی از امام کاظم(ع) روایت میکند که لعان مثل إقامة شهادت، ایستاده برگزار میشود. کافی از رسول خدا(ص) روایت میکند که از عبارت "وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ" دانسته میشود که هرکه دروغ بگوید در لعن خداست ولو نماز بخواند و روزه بگیرد.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَابُ حَكِيمٌ (۱۰)

اگر لطف خدا نصیبتان نمی‌شد و راه درست زندگی را یادتان نمی‌داد و توبهتان را خدای حکیم قبول نمی‌کرد، به بدختی می‌افتادید.

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ اُمَّرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّ كَبِيرٌ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱)

کسانی که به یکی از همسران پیامبر تهمت زشتی زندن و خبرش را پخش کردند، گروهی سازمان یافته از خودتان بودند. فکر نکنید این ماجرا به ضررتان بوده، بلکه به مصلحت شما بوده و در نهایت، به نفع شما تمام خواهد شد. دود این آتش هم به چشم همانها می‌رود که برپایش کردند، هر کس بقدر نقشی که داشته! البته عذابی عظیم در انتظار کسی است که نقش اصلی را در این توطئه بازی کرد.

برای این آیه که به آیهٔ إِفْكَ معروف است، دو شأن نزول مختلف آورده‌اند:

شأن نزول اول که مورد پذیرش تمام مفسّرین عالمه یعنی اهل سنت و خیلی از مفسّرین شیعه است، داستان إِفْكَ عایشه است و از زبان خود عایشه نقل شده. از این قرار که در سال پنجم هجری در بازگشت از غزوه بنی مُصَّلِّق و هنگامی که کاروانیان برای استراحت توقف کرده بودند، عایشه برای قضای حاجت از لشکرگاه فاصله گرفت و چون گردنبند خود را گم کرد، مدتی مشغول یافتن آن شد در حالی که لشکریان که از غیبت وی اطلاع نداشتند، به راه افتاده و کجاوه وی را به تصور اینکه عایشه در آن است همراه خود بردند. عایشه که با بازگشت به لشکرگاه آنجا را خالی یافت در همان مکان ماند تا اینکه فردی به نام صفوان بن معطل به او رسید و شترش را در اختیار عایشه قرار داد و او را همراه خود به لشکریان رساند. بر اساس این روایت، عایشه که بعد از بازگشت از این سفر در بستر بیماری بود متوجه تغییر رفتار پیامبر(ص) با خود شد و بعد از مدتی اطلاع یافت که درباره ارتباط او با صفوان بن معطل شایعاتی در بین مردم پراکنده شده است. پس از مدتی آیات قرآن در سرزنش تهمت زندگان نازل شد و پیامبر(ص) این آیات را بین مردم قرائت فرمود.

درباره این روایت که در بیشتر منابع تاریخی و تفسیری تکرار شده است، انتقاداتی به خصوص از سوی برخی از نویسنندگان شیعه مطرح شده است. این نویسنندگان ضمن تصریح به اینکه همسران پیامبر(ص) از اتهام ناپاکی مبزا هستند در اصل وقوع ماجرا ای افک عایشه تردید کرده و آیات افک را مربوط به ماجرا دیگر دانسته‌اند. این نویسنندگان با اشاره به اشکالات درون متنی و سندی روایات ماجرا ای افک، از جمله اختلاف روایات در جزئیات، منتهی شدن سند همه روایات به عایشه و ضعیف بودن سند روایات، این داستان را جعلی و هدف سازندگان

آن را، فضیلت‌سازی برای عایشه دانسته‌اند. برای مثال، در یکی از این روایات آمده است که پیامبر(ص) در این زمینه با علی بن ابیطالب و اسامه بن زید مشورت کرد و اسامه در دفاع از عایشه و امام علی بر ضد عایشه سخن گفتند؛ اما اسامه در زمان رخ دادن این ماجرا کودک بوده است. از جمله اشکالاتی که به این روایت وارد شده، این است که بر اساس ادعای عایشه، پیامبر(ص)، در آغاز تحت تاثیر شایعه قرار گرفته است، در حالی که پذیرش اینکه پیامبر سوء ظنی نسبت به فرد بی‌گناهی داشته با فرض عصمت پیامبر(ص) قابل پذیرش نیست.

شأن نزول دوم که مُختار قلیلی از مفسّرین شیعه است اولین بار در تفسیر علی بن ابراهیم قمی ضمن روایتی از امام باقر(ع) نقل شده، مطابق این نقل آیات افک هنگامی نازل شد که عایشه به ماریه قبطیه تهمت زنا با فردی به نام جریح قبطی را زد. بر اساس این روایت، عایشه به پیامبر(ص) که از مرگ فرزندش ابراهیم غمگین بود، گفت برای چه از مرگ او ناراحتی در حالی که او فرزند تو نبوده و فرزند جریح بوده است. بعد از آن، پیامبر(ص) امام علی(ع) را برای قتل جریح فرستاد اما هنگامی که امام متوجه شد آن فرد آلت جنسی ندارد از کشتن او صرف نظر کرد و بدین ترتیب تهمت ارتباط نامشروع از ماریه برداشته شد.

با این حال بسیاری از مفسّران شیعی چنین واقعه‌ای را نقل نکرده و هم‌سخن با مفسّران اهل سنت، آیات افک را درباره عایشه دانسته‌اند. اخیراً برخی مفسّران و مورخان شیعه باز این شأن نزول را تقویت کرده‌اند و محتمل دانسته‌اند. اما مهم‌ترین اشکال وارد بر روایت افک ماریه، ناسازگاری آن با مضمون آیات است که تهمت زندگان را یک گروه معرفی کرده است در حالی که بر اساس این روایت تنها عایشه تهمت زنده بوده است. از سوی دیگر بر اساس این روایت، پیامبر(ص) تنها به واسطه شهادت عایشه و بدون تحقیق دستور قتل فرد بی‌گناهی را صادر کرده است و چنین رفتاری از سوی پیامبر(ص) پذیرفتنی نیست. مطلب ناپذیرفتنی دیگر اینکه علی(ع) که متوجه شد آن شخص آلت مردی ندارد آمد و به پیامبر(ص) گفت: وقتی مرا به مأموریتی میفرستی بی‌تحقیق انجامش دهم یا تحقیق کنم؟! پیامبر(ص) در پاسخ میگوید: خیر؛ بلکه تحقیق کن! این سخن مستلزم جرحی آشکار بر

پیامبر(ص) است و یا علی(ع) اشتباه کرده یا نعوذ بالله رسول خدا(ص)؛ لذا نمیشود روایت را پذیرفت.

تفسیر برهان ایراد حدیث را خواسته با حدیثی دیگر جبران کند: امام صادق(ع) فرمود: پیغمبر(ص) میدانسته آن شخص و ماریه گنهکار نیستند. اما این کار را کرده - به تعبیر ما: این نمایش را اجرا کرده - تا عایشه از گناه خود برگردد. اما او حتی به قیمت کشته شدن احتمالی یک بی‌گناه بدست علی(ع) حاضر نشد از دروغش برگردد. ایراد وارد بر این حدیث کمتر از قبلی نیست و مستلزم انتساب نمایش به پیامبر(ص) است که عصمت و حجیت قول او را زیر سوال میبرد.

پس هر دو شأن نزول - به صورتی که نقل میشود - پذیرفتنی نیست و لااقل جزئیات آن را نمیشود پذیرفت. ولی میشود فهمید چیزی شبیه به اینها رخ داده و البته همین برای ما کافی است و نیازی نیست از این ماجرا فضیلت یا ردیلیتی برای عایشه بسازیم. اصولاً شأن قرآن برتر از آنست که عایشه و ماجراهایش دخلی در آن داشته باشند. آیاتِ إفک درس‌های اخلاقی و اجتماعی بسیاری دارد که باید آنها را فهمید و روی آنها تمکز کرد.

اولین درس، مراقبت و ممانعت از ایجاد و انتشار شایعات، علیه یکی از مؤمنین است. این کار البته برای آن مؤمن و بدنهٔ ایمانی جامعه مضر نیست بلکه حواس‌شان آنها را جمع‌تر میکند و در ایمان قوی‌ترشان میکند و بر خلوص آنها می‌افزاید و دست بدخواهان و منافقان را هم رو میکند و نصرت خدا را به نفع ایشان بر میانگیزد.

کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که هرچه برای مؤمن پیش بباید برای او خیر است: مؤمن اگر به سلطنت عالم برسد برایش خیر است و اگر با قیچی ریز شود برایش خیر است. پس عبارت "لَا تَحْسِبُوهُ شَرّاً لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ" یک اصل کلی و جاری نسبت به مؤمنین است.

مطلوبی هم که در آخر آیه مطرح شده، یک قانون و قاعده است: لِكُلِّ امْرٍٰ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ. یعنی هر کس بقدر نقشی که در ماجراهای اجتماعی داشته، مسئول و مُعاقب است. در ماجراهی إفک چند گناه توأم بود: تهمت، دروغ، آزار پیامبر(ص) و مؤمنین،

شایعه پردازی، و تضعیف خاندان رسالت. اینکه شروع این شایعه را به "عصبه" یا یک باند نسبت داده نشان میدهد که یک توطئه سازمان یافته بوده.

لَوْلَا إِذْ سِعِمْتُمُوهُ طَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ يَأْنُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ (۱۲)
ای اهل ایمان، وقتی این شایعه را درباره کسی شنیدید، چرا به او که یکی از خودتان بود، خوشگمان نبودید و نگفتید که این حرف حتماً دروغ است؟!

در این آیه که با "لولا" شروع شده، ساده‌دلی، زودباوری، و یاوه‌گویی افراد جامعه توبیخ شده. روش درست در برخورد با غیبت و تهمت، در اینجا بیان شده. تکلیف دل، انکار موضوع و تمسک به حسن ظن است. آری، مؤمنان باید به هم خوشگمان باشند. تکلیف عملی، انکار موضوع و خط بطلان کشیدن بر آن است، تا مستمع از نقلش پیش دیگران دست بکشد. پس اصل را باید انکار افتراء گذاشت و حسن ظن خویش را به سوء ظن بدل نکرد. در عمل هم باید موضع انکار گرفت و به کسی که از مؤمنی بدمیگوید روی خوش نشان نداد. یعنی نباید سکوت کرد بلکه باید عکس العمل نشان داد.

لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءِ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ (۱۳)
چرا تهمت زندگان چهار شاهد برای اثبات ادعایشان نیاوردن‌د؟! حالا که چنین شاهدانی نیاورده‌اند، در پیشگاه خدا، واقعاً دروغگو هستند.

نکته تعجب‌آور در این آیه اینست که گفته نیاوردن چهار شاهد، فرد را پیش خدا دروغ‌گو میکند. حال آنکه عقاولاً و عادتاً ممکن است واقعاً مطلبی دیده و راست میگوید، منتها چهار تفر شاهد ندارد. بنابراین مقصود از عند الله باید عند شریعة الله باشد. یعنی بنا را شماها باید بر دروغگویی چنین شخصی بگذارید. یعنی تهمت اگر ثابت نشود گوینده آن باید دروغگو محسوب شود نه اینکه واقعاً دروغگوست.

وَلَوْ لَا فَضْلٌ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةٌ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ لَمَسَكُمْ فِي مَا أَفْضَلْتُمْ فِيهِ عَذَاباً عَظِيمًا (۱۴)

اگر لطف و رحمت خدا در دنیا و آخرت نصیبتان نمی‌شد، به خاطر این ماجرا‌ای که به راه اندختید، به عذابی عظیم گرفتار می‌شدید.

"أَفَضْلْتُمْ" که در اینجا بکار رفته، فرورفتمن و غوطه‌ور شدن در ماجرا معنا میدهد. اصولاً آدمهای بی‌تقوی مستعد خوض در باطل و درگیر شدن در گرداب ماجراهای یامفت‌اند: **فَذَرُهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ** [سوره المعارج : ۴۲] بگذار مشغول باشند و بازی کنند تا نوبت عذابشان برسد.

خیلی از ماجراهای وارد شدنش، کتک دارد، عقاب دارد. مؤمن خیلی باید مواطن باشد تا دستش به مال و عرض و آبرو و جان کسی دراز نشود و پایش به چنین بازی‌هایی باز نشود. چون شوخی نیست و آخرش داغش می‌کنند! بگذریم که اکثر شایعات یا وقایعی که مسئله روز می‌شود و نقل مجالس می‌گردد، فی نفسه لغواند. جامعه‌ای که هر روز درگیر ماجرا‌ای است و کسی سرش به کار خودش نیست، مستعد نزول بلاست.

إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسِّنَّتِكُمْ وَتَقُولُونَ إِلَّا فَوَاهُكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسِبُونَهُ هَيَّنَا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ (۱۵)

یادتان هست؟ آن شایعه را از زبان هم می‌شنیدید و بی‌آنکه اطلاع دقیقی از چندوچون آن داشته باشید، دهان‌به‌دهان منتشر می‌کردید و فکر می‌کردید عیبی که ندارد! درحالی که آن، از نظر خدا، مسئله کوچکی نبود.

دو چیز در قرآن بعنوان عظیمی که در نظر انسان کوچک می‌اید معرفی شده؛ یکی همین حرف زدن راجع به دیگران و دوم، گفتن و عمل نکردن: **كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَعْلَمُونَ** [سوره الصاف : ۳]

جالب است که هر دوی این لغزشها زبانی است و به راحتی و در کسری از دقیقه رخ میدهد و آدم را عاقبت به شرّ می‌کند.

این آیه از مواردی است که نشان میدهد، فهم عرف در تشخیص میزان زشتی چیزی، همیشه به حق نیست. بسا چیزهایی که ما آسانش قلمداد میکنیم اما پیش خدا خیلی مهم است. آری، همه محاسبات ما انسانها واقع‌بینانه نیست.

وَلَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ تَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ (۱۶)

چرا به‌محض شنیدن آن شایعه، نگفتد: پناه بر خدا! ما حق نداریم درباره چنین موضوعی صحبت کنیم. معلوم است که این حرف، تهمتی بزرگ است؟! عبارت "ما یکون لَنَا" را می‌شود اینطور هم ترجمه کرد که "در شأن ما نیست" که راجع به این مسائل صحبت کنیم.

خلاصه اینکه مؤمن نباید در وادی نقل بدی‌های دیگران بیفتند چون هیچ فایده‌ای برایش ندارد و خطرات، بسیار است.

نکته‌اشنگی که از این آیه می‌شود یادگرفت گفتن "سبحان الله" هنگام برخورد با مسائل مهم است.

من لا يحضر از امير المؤمنان(ع) روایت می‌کند که به فرزندش محمد حنفیه توصیه کرد: فرزندم، آنچه را نمیدانی مگو. بلکه همه آنچه را هم که میدانی مگو. مصباح الشریعه از امام صادق(ع) روایت می‌کند: در آنچه ندیده‌ای به سبب آنچه گفته‌اند، حکم مکن. که خدا می‌گوید: تَحْسِبُونَهُ هَيْنَاً وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ.

يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ (۱۷) وَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۸)

خدا به شما هشدار میدهد که دیگر از این کارهای زشت مرتكب نشوید؛ البته اگر واقعاً ایمان دارید. خدا آیه‌هایش را برایتان توضیح می‌دهد؛ چراکه او دانای کاردست است.

إِنَّ الَّذِينَ يُحْبِّونَ أَنْ تَشْيِعَ الْفَاحِشَةَ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنَّمَا لَا تَعْلَمُونَ (۱۹)

کسانی که دوست دارند فواحش در بین مسلمانان رواج پیدا کند، بدانند که در دنیا و آخرت، عذابی زجرآور نصیبیشان می‌شود. خدا عاقبت کارها را خوب می‌داند؛ ولی شما از آن خبر ندارید.

کلمهٔ فاحشه در اصل به معنی گناهی است که زشتی اش فاحش باشد اما در فرهنگ قران بیشتر به زنا و لواط دلالت دارد و شاید به ملازمات آنها از جمله مجالس طرب و نوش. از مواردی که وبالش در همین دنیا به شکل عذابی دردنای گریبانگیر می‌شود، انتشار گناهان زشت و آلوده نمودن مردم به آنست. مثالش تاجران سکس و مؤسسین عشرتکدها و توزیع کنندگان مسکرات و مواد مخدر و دست‌اندرکاران صنعت پورنوگرافی هستند.

این آیه از این حیث که فقط خواست و نیت را (یحیون) سبب عذاب دانسته، بسی حائز اهمیت است. یعنی خواستن بعضی امور و راضی بودن به آن، گرچه به فعلی منجر نشود، برای بدیختی دنیا و آخرت کافی است. پس ما در برابر خواسته‌های خود مسئولیم. حتی دوست داشتن بعضی گناهان، گناه کبیره است. چه بسا سرچشمه بعضی از بدیختیهای دنیوی ما همین مسائل است. مثلاً بدخواه مؤمنی هستیم و دوست داریم بی‌آبرو شود یا به گناه بیفتند، در نتیجه خودمان درگیر فقر و فلاکت می‌شویم و هرچه فکر می‌کنیم نمیدانیم منشأش کجاست؟

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ (۲۰)

اگر لطف و بزرگواری خدا نبود، هیچیک از شما موفق به تقوی نمی‌شد و لطمehا می‌دیدند. اما خدا نمی‌گذارد چون رؤوف و رحیم است. از این آیه برمی‌آید که تمسک به دو اسم یا رئوف و یا رحیم، انسان را در حرز الهی قرار میدهد و شامل فضل و رحمت می‌کند.

کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که کسی که درباره مؤمنی آنچه را که به چشم دیده بگوید مصداق کسانی است که **يُحِبُّونَ أَنْ تَشْيِعَ الْفَاحِشَةَ فِي الَّذِينَ آمَنُوا**.

کافی از امام کاظم(ع) روایت میکند که راجع به برادر مؤمنت، چشم و گوشت را دروغ شمار و حتی اگر پنجاه نفر شهادت دادند نپذیر وقتی خودش منکر قضیه است و هرگز چیزی را فاش مکن که از آنهایی میشود که خدا فرموده: **يُحِبُّونَ أَنْ تَشْيِعَ الْفَاحِشَةَ فِي الَّذِينَ آمَنُوا**.

کافی از رسول خدا(ص) روایت میکند که فاش کننده گناهی مثل انجام دهنده آن در عذاب خداست.

مستدرک از امام صادق(ع) روایت میکند که کسی عیبی از برادرش بجوبید یا بخاطر سپارد تا روزی او را لکه‌دار کند، مصداق آنهاست که **يُحِبُّونَ أَنْ تَشْيِعَ الْفَاحِشَةَ فِي الَّذِينَ آمَنُوا**.
جلد هفتاد و دوم بحارالأنوار از رسول خدا(ص) روایت میکند که بدترین شما را این آیه وصف کرده: **يُحِبُّونَ أَنْ تَشْيِعَ الْفَاحِشَةَ فِي الَّذِينَ آمَنُوا**.

کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که مؤمن باید هفتاد کبیره برادر مؤمنش را بپوشاند. اختصاص از رسول خدا(ص) روایت میکند که کسی که دو صفت در او باشد، خیر دنیا و آخرت را میبرد: خوش‌گمانی به خدا و بدگویی نکردن از مؤمنان. به خدا قسم عذاب مؤمنین بخاطر یکی از این دو چیز است. گوییم: این حدیث، از زیباترین روایات معنوی و واجد اکسیر سعادت است، باید آنرا با آب طلا نوشت.

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَبَعُوا حُطُّوقَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبَعْ حُطُّوقَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ
بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَّا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ
يُرِكِّبُ كُلَّ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۱)**

ای مؤمنان! در دام نقشه‌های شیطان نیفتد. هر کس بازیجه دست شیطان شود و راهی را برود که او خواسته، بدخت و بیچاره می‌شود؛ چون که او به کارهای رشت و ناپسند فرمان می‌دهد. اگر لطف و بزرگواری خدا نبود، هرگز هیچ‌یک از شما در خودسازی موفق نمی‌شد؛ ولی خدا هر که را لایق بیند، توفیق خودسازی می‌دهد. آخر، خدا شنواری داناست.

خطوات شیطان قدمهای اوست، او جلوی آدم راه میافتد و دان میپاشد و قدم قدم آدم را به بیراهه میکشد. سناریویی میچیند و آدم را اولش نادانسته و در میانه راه دانسته ولی ناخواسته و در اوآخر راه خواسته ولی بنناچار، به بازی میگیرد و هم خود آدم را بدبخت میکند، هم از طریق آدم دیگران را دچار فریب و چالش میکند. آدم یکروز چشم باز میکند و میبیند شده عامل شیطان و دارد نقشی را که شیطان خواسته بازی میکند.

در زندگی‌های ما، ردپای شیطان در گذشته بسیار بوده و در آینده هم بسیار خواهد بود. کافی است به سیری که در عداوت‌ها و فسادها و ارتشاء‌ها و ظلم‌ها و فریب‌های خود با دیگران طی کردہ‌ایم، غور کنیم و دقیق شویم. میفهمیم که آدم کم کم به قلاب شیطان میافتد و یواش یواش بند شیطان بر او استوار میشود. طوری که سر در نمیآورد چرا اینطور شد و چرا از اینجا سردرآورد. هیچ قاتلی و هیچ زناکاری و هیچ مفسدی، باورش نمیشد روزی چنین آدم کثیفی شود و چنین کارهایی از او سر بزند. اینرا تمام آنها بی که به چوبه دار رسیده‌اند اعتراف کرده‌اند. پناه بر خدا!

خطوات شیطان، گمراه کردن گام به گام آدم است. معمولاً شروع شدوستی با افراد ناباب است و بعد آدم به محافل آنها کشیده میشود و بعد از گناهان کوچک شروع میکند تا به گناهان بزرگ برسد و بعد در دینش شک میکند و آخرش دین را تکذیب میکند و در نهایت دشمن دین خدا میشود.

از آیه شریفه این هم برمیاید که شیطان اولش دعوت و وسوسه میکند اما بعدش کم کم دستور میدهد: *فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ*.

یک نکته دیگر: شیطان به فحشاء و منکر میخواند و نماز از فحشاء و منکر باز میدارد (عنکبوت: ۴۵). پس اولین قدم شیطان، کاهل نماز کردن انسان است تا بتواند کارش را پیش ببرد. پس اگر آدم دید در نمازش سست شده بداند که در خطوات شیطان افتاده.

در آخر آیه اشاره به تزکیه نفس کرده و تأکید نموده که تزکیه انسان فقط و فقط با عنایت خدا ممکن است یعنی انسان بخودی خود یا با اتکا به خود، تزکیه‌پذیر نیست. پس باید از خدا

کمک بخواهد و در سایهٔ مدد خدا تلاش کند، تا مسیر تزکیه یعنی پاکی و تنّه از آلودگی‌ها و فسادها و تباہی‌ها برای او ممکن گردد؛ والا شدنی نیست.

فقه القرآن روایت میکند که به امام باقر(ع) گفتند زنی نذر کرده اگر با خواهرش حرف بزند، هرچه دارد نذر کعبه باشد. فرمود: این نذرها باطل است. اینها از خطوط شیطان است. برود با خواهرش آشتی کند.

وَ لَا يُأْتِلُ أُولُوا النِّصْلِ مِنْكُمْ وَ السَّعَةُ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ فِي سَيِّلِ اللَّهِ وَ لِيُعْفُوا وَ لِيُصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ اللَّهُ عَمُورٌ رَّحِيمٌ (۲۲)

کوتاهی نکند فرادرستان و تو انگران شما مسلمین، در کمک به نزدیکان و فقیران و کسانی که به عشق خدا هجرت کرده‌اند؛ باید اهل گذشت باشند و از خطایشان چشم بپوشند! مگر دوست ندارید خدا هم از خطایهایتان درگذرد؟! بله، خدا آمرزندۀ مهربان است.

به نظر میرسد که این آیه یک آیه کاملاً جداست که در وسط آیات مربوط به ماجراهای إفک قرار گرفته. تنها وجهی که برای ربطش به ماجراهای إفک به فکر مفسرین رسیده اینست که در ماجراهای إفک مسلمانان شروع کردند با کسانیکه در آن ماجرا دخیل بودند بدرفتاری کردن، و عده‌ای سوگند خوردند که دیگر به آنها اتفاق نکنند. لذا این آیات نازل شد و مسلمین را بخصوص بزرگان آنها را به ملاحظت و نرمی با دیگران دعوت کرد.

"أُولُوا الْفَضْلِ وَ السَّعَةُ" از مسلمین کسانی هستند که نسبت به دیگران برترند و دستشان بازتر است. این برتری و دست برتر داشتن بخاطر بهره‌مندی از علم بیشتر یا ثروت بیشتر یا نفوذ کلام بیشتر است. خداوند میگوید اینها باید نسبت به زیردستانشان دست‌گیر باشند و اگر خطایی کردند، آنها را ببخشنند و نسبت به لغزش‌هایشان چشم‌پوشی کنند. تا خدا هم دستشان را بگیرد و از سر تقصیراتشان درگذرد.

پس هرکس خدا بیشتر به او داده، بیشتر نسبت به ترجم به زیردستانش مسئول است.

"لَا يَأْتِي لِمَيْتَوَانِدَ از ریشه (ا-ل-ی) به معنای سوگند باشد، در اینصورت ترجمه آیه میشود: توانگران هرگز برای کمک نکردن به کسی یا کسانی، سوگند نخورند. چنین سوگندی از اساس باطل است چون مورد نهی خدا واقع شده. متأسفانه شایع هم هست و گاهی میشنویم که کسی میگوید قسم خوردهام کمکش نکنم تا سرش به سنگ بخورد.

در عبارت "وَ لَيُغْفِرُوا وَ لَيُصْفَحُوا" عفو، بخشیدن است و صفح، بخشیدن و ملامت نکردن و چشم پوشیدن. یعنی در صفح، درک کردن طرف مقابل هم هست و صفح از عفو، عمیق‌تر است و خود آدم را بیشتر تطهیر میکند.

اگر "لَا يَأْتِي لِمَيْتَوَانِدَ از ریشه (ا-ل-و) و کوتاهی نکردن مرادش باشد، میخواهد بگوید صاحبان نعمت از بخشش خسته نشوند و بخشش را در خود ملکه کنند. یعنی مهم‌تر از اتفاق، استمرار آنست.

عبارت "أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ" نشان میدهد که هدف از عفو و گذشت از دیگران، کسب مغفرت خدا برای خود انسان است.

مصطفی الشريعه از امام صادق(ع) روایت میکند: عفو هنگام قدرت بر انتقام، از صفات انبیاءست. کسی که عفو میکند باید قضیه را فراموش کند و خاطره‌ای از آن در باطن خود نگه ندارد. و نیز بر احسان خود به طرف بیفزاید. کسی به این مقام نمیرسد مگر عفو خدا را خودش چشیده باشد و خداوند ذنوب گذشته و آینده‌اش را بخشیده باشد. عفو و غفران دو صفت از صفات خدا هستند که برخی بندگانش را از آن بهره‌مند ساخته تا مردم به اخلاق خدا متخلّق گردند.

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْفَالِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعْنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (٢٣) يَوْمَ تَشَهَّدُ عَنِيهِمْ أَسْتِئْنُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (٢٤) يَوْمَئِذٍ يُوَفَّىٰهُمُ اللَّهُ دِينُهُمُ الْحَقُّ وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ (٢٥)

کسانی که به بانوان مؤمن و پاک دامن بی خبر از همه‌جا تهمت ناموسی می‌زنند، در دنیا و آخرت، لعنت شده‌اند و بی‌تردید، عذابی سخت چشم به راهشان است؛ همان روزی که دست و پا و زبانشان درباره گفتار و رفتار زشتی که در دنیا مرتکب شده‌اند، علیه‌شان شهادت می‌دهند. آنروز، خدا سزاپیشان را بی‌کم‌وکاست، کف دستشان خواهد گذاشت و آشکارا می‌فهمند که تنها خدادست که حقیقت دارد.

این آیه صریح است که تهمت بیجا، ممکن است انسان را به لعن ابدی دچار کند و در دنیا و آخرت، خانه‌خرابش کند.

شهادت اعضاء بدن علیه کسی که به دروغ علیه کسی شهادت داده و شایعه ساخته، یکی از عذابهای اخروی ایشان است. جالب است که در آخرت، انسان حتی مالک اعضاء و جوارح خویش نیست. نکتهٔ دیگر اینکه شهادت اخروی اعضاء و جوارح نشان میدهد که امروز در دنیا، این اعضاء، هر چه را که انجام میدهند درک می‌کنند.

عبارت "أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ" از غرر آیات این سوره است و از آیات الاذکار است. همین عبارت به شعر درآمده و رسول خدا(ص) که شنیده، فرموده: بهترین قولی است که تاکنون عرب گفته: أَلَا كُلُّ شَيْءٍ خَلَالِ اللَّهِ باطل.

جلد هفتاد و ششم بحار الأنوار از امام صادق(ع) روایت می‌کند که برای تهمت زنا دادن به زنان مؤمنه، طبق این آیه عذاب دنیوی و اخروی در نظر گرفته شده، لذا از گناهان کبیره است. در قرآن تنها یک مورد داریم که لعن دنیوی و اخروی، با هم، حواله کسی شده باشد و آن همین آیه است.

از توالی توصیف در "الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ" برمی‌آید که هر کس پاک‌تر است، تهمت به او خطروناک‌تر است.

جلد هفتاد و ششم بحار الأنوار از رسول خدا(ص) روایت می‌کند که عبارت "لِعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ" را قرائت نمود و فرمود: تهمت از گناهانی است که هلاک‌کننده است.

در برخی روایات هست که غلو در حق ائمه(ع) از مصاديق تهمت است و بموجب این آیه، غالی در لعن خدادست و عاقبت به خیر نمی‌شود.

راجع به عبارت "يَوْمَ تُشَهِّدُ عَلَيْهِمُ الْسَّنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ" مصباح الشریعه روایت میکند که امام صادق(ع) این عبارت را خواند و سپس فرمود: پس باید رفت و آمد انسان در زندگی برای خدا باشد و الا دست و پا شهادت میدهنند که رفتنش به اینجا و آنجا و کارهایش برای خدا نبود.

الْخَيْثَاتُ لِلْخَيْثَيْنَ وَ الْخَيْثُونَ لِلْخَيْثَاتِ وَ الطَّيْبَاتُ لِلطَّيْبَيْنَ وَ الطَّيْبُونَ لِلطَّيْبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَيْمٌ (۲۶)

زنان آلوده لایق مردان آلوده و مردان آلوده لایق زنان آلوده. زنان پاکدامن هم لایق مردان پاکدامن اند و مردان پاکدامن لایق زنان پاکدامن. برچسب‌های رشتی هم که به ایشان می‌زنند، به آن‌ها نمی‌چسبید، تازه، آنها از آمرزش و رزق کریم برخوردارند. این آیه نسبت به آیه "الرَّأْنِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَ الرَّأْنِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانِ أَوْ مُشْرِكٌ" که گفتیم دال بر کراحت یا حرمت نکاح با مشهورالزناست، حکمی کلی تر و بیانی اخلاقی است و میگوید هرکس هرجور است، همچنان زنی لایق اوست و خود بخود جذب او میشود. مقصود از خبیث و طیب نیز فقط زنا و عفت از زنا نیست. بلکه هرگونه خبائثی، از جمله هرزه‌بینی و بی‌عفتنی در کلام و حتی سوءخلق میتواند مراد باشد و نسبت به آنها تا حدی صادق است. البته این اقتضای امر است ولی شاید امتحان مؤمنی در زن سوء باشد، مثل نوح و هود(ع). اینها استثناست.

از این آیه باید برداشت کرد که ملاک اصلی در انتخاب همسر پاکی اوست نه زیبایی و مال و نسبش.

این آیه به صراحة و عده داده که کسی که پاک باشد روزی کریم دارد و طیبات، حق اهل ایمان است. آنها باید بهترین‌ها را داشته باشند و از آن بهره‌برند.

جلد شصت و چهارم بحارالأنوار روایت میکند که امام باقر(ع) عبارت "الْخَيْثَاتُ لِلْخَيْثَيْنَ وَ الطَّيْبَوْنَ لِلطَّيْبَاتِ" را قرأت نمود، سپس فرمود: گاهی دشمنان ما کارهایی میکنند که

کارهای دوستان ماست و گاهی شیعیان واقعی ما کارهایی میکنند که کار دشمن ماست. کار هر طایفه عاقبت به نامه عمل طایفه دوم بر میگردد چون هم سخن همان است. خصال از رسول خدا(ص) روایت میکند که دل مرد که پاک شود کم کم اعمالش هم پاک میشوند و چون دل ناپاک باشد، کارها نیز به پلیدی میگرایند. سپس فرمود "الْخَيْثَاتُ لِلْخَيْثِينَ وَ الطَّيْبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ". در اینجا آیات راجع به إفک و زنا به پایان میرسد.

يَا أَئِلَهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا يُؤْتَوْنَا غَيْرَ يُؤْتُكُمْ حَتَّىٰ تَشْتَأْسُوا وَ تُسْلَمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذُلِّكُمْ
خَيْرٌ لَكُمْ لَكُمْ تَذَكَّرُونَ (۲۷)

ای مؤمنان، وقتی به خانه‌های دیگران وارد میشوید اجازه بگیرید و به اهل آن سلام کنید. کاش متوجه بودید که این کار چقدر برای شما خیر به همراه دارد! این آیه و آیات بعد راجع به حرمت خانه است. از این آیات میتوان نتیجه گرفت که خانه و محل سکونت فرد، حریم اوست و هیچ کس اجازه ندارد، بی‌هوا و بی‌مهابا، این حریم را بشکند و بی‌اجازه و بی‌انس وارد شود و آرامش آنها را به هم بریزد. همانطور که رعایت این حرم، خیر و برکت دارد، شکستن این حریم هم شر و نکبت می‌افزیند. پس، هیچ‌گاه در خانه کسی یا در حضور زن و بچه و اهل کسی، او را خوار نکنید و جسارت ننمایید که شرّش دامنگیر شما خواهد شد.

روایت است که وارد خانه زنانی که مرد خانه حضور ندارد نشوید. روایت است که سه بار اجازه بگیرید اگر جواب ندادند برگردید. روایت است حتی اگر جواب دادند تا سه بار اجازه بگیرید تا فرصت یابند خود را جمع و جور کنند، آنگاه وارد شوید. روایت است که رسول خدا(ص) حين اجازه خواستن طوری نمی‌ایستاد که درون خانه را ببینند. روایت است که باز بودن در خانه دلیل جواز ورود نیست. روایت است که وارد شونده باید سلام را آغاز کند.

مشکاة الانوار از امام صادق(ع) روایت میکند که "سَتَّا نِسْوَا" در اینجا یعنی در را کوییدن و یا "یا الله" گفتن تا اهل خانه متوجه حضور وی شوند.

نورالثقلین روایت میکند که کسی میخواست وارد خانه پیامبر(ص) شود، پس سینه‌اش را صاف کرد تا متوجه او شوند. پیامبر(ص) به او گفت: چرا با زبان نمیگویی که: آیا اجازه هست؟!

کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که مرد برای ورود به اتاق پرسش اجازه لازم ندارد اما برای ورود به اتاق دخترش اجازه بگیرد. ولی اولاد برای ورود به اتاق پدر اجازه لازم دارند. علی بن ابراهیم در تفسیر قمی گفته مقصود از "بیوت" که برای ورود به آنها باید اجازه گرفت، صرفِ خانه نیست و برای ورود به اتاق شخصی کسی، در خانه او، باز باید اجازه گرفت؛ چون آیه در مقام تأذیب و ارشاد به حفظ حریم خصوصی افراد است. روایات بالا هم این مطلب را تأیید مینمایند.

فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوهَا فَارْجِعُوهَا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَعْمَلُونَ عَلَيْهِ (۲۸)

و اگر کسی در خانه نبود، داخل نشوید مگر اجازه داشته باشد و اگر دیدید آمادگی مهمان ندارند، برگردید؛ اینگونه رفتار کردن شما را بزرگوار میکند. بداین خدا تمام رفتارهای شما را زیر نظر دارد.

یعنی حتی اگر فرد در خانه نبود، حرمت خانه‌اش برقرار است و نباید در نبودش، بی‌اجازه قدم به آنجا نهاد. مگر اجازه داده باشد.

ضمناً اگر فرد پذیرای مهمان نبود، عذر او را بپذیرید و اصرار نکنید و برگردید و دلخور هم نشوید و توقع بیجا نداشته باشد. پاک باشد از این تنگ‌دلی‌ها و تنگ‌نظری‌ها. بزرگ باشد و بزرگوار. در نظر داشته باشد که همواره خداوند شما را از بالا میبیند و زیر نظر دارد. پس کریمانه رفتار کنید.

این آیات نشان میدهد که نپذیرفتن مهمان ناخوانده جایز است.

عبارت "ازْجِعُوا" نشان میدهد که پشت در خانه مردم توقف کردن هم ممنوع است. یعنی اگر نبود، برگردید نه اینکه آنجا بست بنشینید یا کمین کنید یا بجهت منظر بمانید. از نکات جالب این آیه اینست که لازم نیست همیشه هر دری روی شما باز شود. گاهی انسان باید سرش به سنگ بخورد و برگردد. خیر او این است.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَذَلُّوا بِيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدِونَ وَمَا تُكْتُمُونَ (۲۹)

البته ورود به مکانهای عمومی که خانه مسکونی کسی نیست، آنهم برای کاری، ایرادی ندارد. بداین! خدا مطلع است، هم از کارهایی که آشکار میکنید، هم از کارهایی که مخفیانه انجام میدهید.

مثالش مساجد و کاروانسراها و مدارس و کتابخانهها و بیمارستانها و بازارها و ادارات و مکانهای تفریحی و از این قبیل است. برای ورود به این مکانها نیازی به اجازه خاص از شخص خاص و انس گرفتن و رعایت کردن حریم با کسی نیست. چون اصولاً این اینه برای عموم ساخته شده‌اند و کاربردشان آرامش و سکونت شخصی نیست و متعلق به شخص خاصی نیستند.

عبارت "فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ" حساب ولگردی و پرسه‌زدن در بازار را جدا میکند. مؤمن اصلاً وقت چنین کارهایی ندارد.

برهان از امام صادق(ع) روایت میکند که مقصود از این آیه امثال گرمابه‌ها و دکان‌ها و آسیاب‌هاست.

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْقُظُوا فُرُوجَهُمْ ذِلِكَ أَرْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۳۰)

پیامبر، به مردان مؤمن بگو: مواطِب چشمانشان باشند و پاکدامنی خود را حفظ کنند، این به نفع آنهاست. خدا دقیق میداند هر کس چه کارهایی مرتکب می‌شود.

عبارت "يَعْصُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ" نشان میدهد که بعضی نظرها حرام است نه تمام آنها. "حفظ فُرْجٍ" کنایه از تنّه از زنا و لواط و مقدمات آنست. شاید هم در اینجا مراقبت خود از نظرهای ناپاک باشد.

مراقبت چشم و فرج، با هم آمده؛ چشم پاک مقدمه پاکدامنی است. یعنی چشم‌چران کم‌کم عفت خود را هم از دست میدهد و راه حفظ فرج از غَضَّ بصر می‌گذرد. پس آدم باید زورش را بگذارد روی مراقبت چشم‌ش. پس تکلیف مرد‌ها روش‌شده؛ اما تکلیف زن‌ها کمی پیچیده‌تر است که در آیه بعد آمده.

كنز الداقق از امیر المؤمنان (ع) روایت می‌کند که نظر اول عیسی ندارد اما نظر دوم تو را به فتنه می‌افکند.

همان کتاب از رسول خدا (ص)، روایت می‌کند که چشمی که امروز از ترس خدا خاضع باشد و به حرام نیفتند، فردای قیامت ایمن است.

روح‌البيان از عیسی (ع) روایت می‌کند که از نگاه حرام حذر کنید که بذر شهوت را در دل می‌کارد.

جلد صد و چهارم بحار الأنوار از رسول خدا (ص) روایت می‌کند که اگر کسی بخاطر خدا چشم‌ش را کنترل کند، خدا ایمانی به او می‌بخشد که حلاوت‌ش را در دل احساس کند. نتیجتاً کنترل چشم، جلوگیری از گناه، آنهم از سرچشمه است و استوار کردن پایه‌های تقوی در دل.

مستدرک از امیر المؤمنان (ع) روایت می‌کند که چشم، واجبی دارد که نگاه به قرآن و آیات خدا در طبیعت است و حرامی که در این آیات عنوان شده.

فقیه از امام صادق (ع) روایت می‌کند که تمام "حفظ فُرْجٍ"‌ها در قرآن حفظ از زنا و لواط است، جز این یکی که حفظ از دیده شدن است.

جلد صد و یکم بحارالأنوار از امام صادق(ع) روایت میکند که دستاویزی محکمتر از مراقب چشم بودن، نیست. کسی که چشمش را مراقبت کند جلال و عظمت خدا را در دل مشاهده میکند. راه کنترل چشم، خشوع در برابر خداست و توجه به اینکه خدا حاضر و ناظر است. رسول خدا(ص) فرموده چشمانتان را از حرام باز دارید تا عجائب ببینید. یحیی(ع) فرموده مرگ برای من گوارانی ندارد تا نگاهی که لازم و واجب نباشد.

وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُئْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيُضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُئْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِيُعَوِّتَهُنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءَ بُعْوَتَهُنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءَ بُعْوَتَهُنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخْوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَاءِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكُتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعَيْنَ غَيْرُ أُولَيِ الْإِرْزَقَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطَّفَلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهُرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعَلَّمَ مَا يُخْفِيَنَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا إِيَّاهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۱)

به زنان مؤمنه هم بگو: مراقب چشمان خود باشند و پاکدامنی خود را حفظ کنند و زیبایی خود را اظهار نکنند جز آنقدر که آشکار یا مرسوم است(یا خود بخود پیداست). روسربی خود را هم درست، سر کنند و جمال خود را بپوشانند جز برای شوهرهایشان یا پدرهایشان یا پدرشوهرهایشان یا پسرهایشان یا پسرشوهرهایشان یا برادرهایشان یا پسران برادرهایشان یا پسران خواهرهایشان یا زنان مسلمان یا کنیزان و غلامانشان یا پیشکاران مورد اعتمادشان یا اطفالی که هنوز چشم و گوششان بسته است. مبادا زنان هنگام راه رفتن، چنان پا بر زمین بکوبند تا توجه دیگران را جلب و خود را اظهار کنند!

همگی ای مؤمنان بدرگاه خداوند توبه کنید؛ بسا رستگار شوید.

زنان مؤمنه مکلف اند به چند چیز: یکی چشم چرانی نکردن. دوم، خود را حفظ نمودن از زنا و همجنس بازی. سوم، پوشاندن خود از مردان اجنبي جز چند طایفه‌اي که در اینجا تفصيلاً استثناء کرده و محروم زن محسوب میشوند. در میان آنها چند فقره نیاز به توضیح دارد. یکی "ما مَلَكْتُ أَيْمَانُهُنَّ" است. این عبارت هم کنیز و هم غلام معنا میدهد. در نتیجه زن لازم

نیست جلوی کنیز یا غلامش، حجاب داشته باشد. اکنون که مستخدم جای کنیز و غلام را گرفته، آیا این حکم نسبت به مستخدم مرد و زن قابل تسری است؟ به حکم مناطق بله. عبارت بعدی "الْتَّابِعِينَ غَيْرُ أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ" است. این عبارت را برخی مفسرین، مردان دیوانه معنا کرده‌اند که درست نمینماید. تابع هرکس در عرف آنروز و امروز، مباشرين و توابع او هستند یعنی کسانیکه رتق و فتق امور او را بر عهده دارند از جمله پیشکار و محافظ و نوکر و مشاور و مهتر و درشکه‌چی و راننده و باغبان و سرایدار و دیگر کسانیکه جزئی از خانه محسوب شده و با اهل خانه زندگی میکنند یا رفت و آمد بسیار دارند و مهمتر اینکه زنان خانه را به چشم خواهی و مادری میبینند و طمع به آنها ندارند و یعنی رابطه نامشروع و رفاقت پنهانی با آنها، بکلی مندفع است. از این مطلب با عنوان "غَيْرُ أُولَى الْإِرْبَةِ" نام برد و الإِرْبَة بمعنى طمع ناشی از حاجت است. در برابر چنین کسانی که آدم خانه محسوب میشوند، رعایت حجاب لازم نیست.

همچنین از محارم زن "نِسَائِهِنَّ" است، این عبارت را زنان مسلمان معنا کرده‌اند و نتیجه گرفته‌اند که در برابر زنِ غیر مسلمان، حفظ حجاب لازم است.

اما عبارت پر حرف و حدیث "وَلَيَصْرِئُنَّ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُبُوْبِهِنَّ" که میشود آنرا پیش‌بیان و توضیحی برای اخفاء زینت دانست: "خُمُرٌ" جمع خمار بمعنی پوشش است. تمام مفسرین آنرا سرپوش یا روسری معنا کرده‌اند. در اینصورت عبارت فوق معنایش این میشود که روسری‌ها خود را بزنند به گربیان یا سینه‌های خویش. مقصود باید دو طرف روسری باشد که از سر آویزان است. گویا دوطرفش را مثل عمامه بر سر میبستند یا به پشت میانداختن لذا گوشها و گردن و سینه‌هاشان هویدا بوده. لذا خداوند فرموده گوشها را پائین بیاورید و با آن غیر از سر، گوشها و گردن و بالتبغ زیر گردن یعنی سینه‌ها را هم پوشانید.

سیاق این آیات بی‌شک امر مولوی است یعنی دلالت بر وجوب حجاب دارد نه استحباب آن. چیزی که هست اینست که مخاطبیش مثل آیه جلاییب تنها زنان متّقی اند نه تمام زنان جامعه. یعنی وجوب الزام زنان بی قید به حجاب من باب نهی از منکر، به راحتی قابل استنتاج

از این آیه نیست، چون آنها اصلاً مخاطب این آیات نیستند و لیاقتش را ندارند، توجه بفرمایید!

این هم آیه جلاایب: "يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَرْوَاحِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُذْكِرُنَّ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَالِيْبِهِنَّ ذَلِكَ أَذْنَى أَنْ يُعْزَفَنَ فَلَا يُؤْذَنَ" [سوره الأحزاب : ٥٩] پیامبر! به همسران و دختران و نیز زنان مؤمنان سفارش کن که با جامه‌های خوبش خود را خوب بپوشانند. این برای آنکه به پاکدامنی شناخته شوند و اذیتشان نکنند، بهتر است. برای آنچه گذشته هم، خدا غفور و رحیم است.

بحث بعدی اینست که مقصود از زینت، که زن باید از نامحرم مستورش دارد، چیست؟ قاعده‌تاً باید هر چیزی باشد که برای مردان جذاب است و جلب توجه میکند، حتی مقنعه و چادر جذاب. از طرفی، آرایشی که عرف جامعه است و عادی شده و چندان جلب توجه نمیکند از دایره زینت و لزوم ستر خارج میشود. قید "إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا" هم زینت آشکاری که مستور شدنی نیست را از دایره حجاب خارج میکند. مثلاً جوانی و زیبایی صورت و لطافت حرکت و تناسب اندام زن را مگر میشود پنهان کرد؟!

عبارت "وَلَا يَضْرِبُنَّ بِأَجْلُلِهِنَّ لِعُلَمَ مَا يُخْفِيَنَ مِنْ زِينَتِهِنَّ" هم آنطور که مفسرین گفته‌اند جوری پا به زمین کوییدن است تا صدای خلخالی که به پا میبیستند یا دیگر زیورآلاتی که به خود اویزان میکرند بلند شود و جلب توجه کند. مثال امروزی اش میشود کفشهایی که صدای قدم برداشتمن زن را در محیط منعکس کرده و توجهات را جلب میکند.

در پایان این توصیه‌ها، عبارتی آمده که مو را به تن سیخ میکند و نشان از اهمیت این احکام دارد. آمده: "تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيَّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُقْلِحُونَ". یعنی اگر خبط و خطای بوده - که بوده - از آن توبه کنید و به راه خدا باز گردید.

مکارم الاخلاق از امام صادق(ع) روایت میکند که "ما ظهر منها" صورت و سعادتها و ساق‌هاست. گوییم: در برخی روایات صورت و کفین و قدمین و در برخی روایات فقط صورت و کفین آمده.

مستدرک از امام باقر(ع) روایت میکند که زینتی که "ما ظهر منها"ست و لازم نیست پوشاندش، برای هر کس فرق دارد: برای غریب‌ها جامه و سرمه و انگشت و خضاب و دستها و دستبند است. برای محارم، گردن و ساعد و خلخال به پایین است. برای، شوهر تمام بدن زینت است و لازم نیست پوشیده شود.

کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که زن مسلمان از زنان اهل کتاب، تن خود را بپوشاند چون برای شوهرانشان وصف میکنند. گوییم: اگر این خوف مندفع باشد شاید پوشاند غیر از عورتین در برابر آنها واجب نباشد. نکته دیگر اینکه شاید نسائهن در آیه معنای عمومی‌تری داشته باشد و زنانی که با انسان حشر و نشر میکنند معنا دهد نه زنان مسلمان.

کافی از امام باقر(ع) روایت میکند که "غیر اولی‌الاربه" مرد کم‌خردی است که شهوت به زنان ندارد. تفسیر قمی روایت میکند: مرد فرتوقی است که میل به زنان ندارد. کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که رسول خدا(ص) وقتی شنید دو جوان راجع به زنان متلاک‌پرانی میکنند و بدن آنها را وصف میکنند، فرمود: شما شامل "غیر اولی‌الاربه" نمی‌شوید و آنها را تبعید کرد به روستایی در اطراف مدینه. گوییم: در نتیجه مراد از "غیر اولی‌الاربه" میتواند وسیع‌تر و شامل مرد عفیفی باشد که نسبت به زنان نظر سوء ندارد.

وَأَنِّكُحُوا الْأَيَامِي مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءٌ يُغْنِهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلَيْهِ (۳۲)

برای زنان و مردان مجرد و همچنین، بردهگان و کنیزانی که صلاحیت دارند، مقدمات ازدواج را فراهم کنید. اگر هم فقیرند نگران نباشد، خدا از فضلش بی‌نیازشان می‌کند؛ زیرا خداوند وسعت‌بخش و به حال همه داناست.

این آیه تکلیف بزرگترها را نسبت به ازدواج جوانترها روشن میکند. آنها باید دست بالا بزنند و در این امر خیر مشارکت کنند و فعال باشند. این، یک وظیفه دینی است.

"الْأَيَّامِ" جمع آیم است به معنی مجرد یا عَذَب، شامل بیوه‌ها هم می‌شود. "عبد" جمع عبد است به معنای غلام و "إماء" جمه اُمّة به معنای کنیز. نظام عبد و مولا در گذشته نوعی نظام حمایت اجتماعی بوده نه اینکه مولا شلاق در دست داشته باشد و دائم عبد خود را بزند. همین آیه هم حرف ما را تأیید می‌کند و می‌گوید صاحب غلام که معادل امروزی اش می‌شود مستخدم - با این تقاویت که صاحب‌کار حمایت چندانی از مستخدم نمی‌کند - باید برای ازدواج غلام یا کنیزی که در خانه او به سَنْ تکلیف رسیده، وارد میدان شود. این، تکلیف اوست.

منتها در غلام و کنیز (یا ندیمه) یک چیز لحاظ شده و آن صالح بودن آنهاست. این صلاحیت را برخی صلاحیت برای ازدواج معنا کرده‌اند، یعنی بلوغ و برخی وسیع‌تر دانسته و صلاحیت اخلاقی و دینی را هم جزء آن دانسته‌اند. البته انسان نسبت به کسی که مؤمن و امین است بیشتر مسئول است تا کسی که فقط جسمش بالغ شده.

عبارت **إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءٍ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ** می‌گوید صالحین، اگر اقدام به ازدواج کنند، با ازدواج وسعت رزق هم برایشان حاصل می‌شود. توجه کنید که این آیه نمی‌گوید کسی که در فقر است برود ازدواج کند. اتفاقاً مطابق آیه بعدی، وظيفة کسی که از لحاظ مادی شرایط ازدواج برایش مهیا نیست، عفاف است نه ازدواج. این آیه خطابش به بزرگترهایست و می‌گوید برای ازدواج فقرای صالح خرج کنید تا ازدواج‌شان سر بگیرد. ازدواج‌شان که سر گرفت خداوند آنها را غنی می‌کند. یعنی ازدواج از ابواب رزق است. حالا کسی که الان فقرش اجازه ازدواج و بهره‌بری از این باب را نمیدهد چه کند؟ تقوی بورزد و بی‌عفتی نکند. یعنی مشخصاً از زتا حذر کند. عفاف هم باای از ابواب رزق است و رزق را بسویش جاری می‌کند تا بتواند ازدواج کند و از باب ازدواج روزی‌های بعدی اش برسد.

پس این آیه نمی‌گوید کسی که فقیر است، دل به دریا بزند و ازدواج کند. دقت بفرمایید!

وظيفة چنین کسی عفاف است، چنانکه در آیه بعد آمد. نورالثقلین از رسول خدا(ص) روایت می‌کند که هرکس در تزویج مسلمانی همکاری کند، روز قیامت در سایه عرش خدا جای دارد.

همان کتاب از رسول خدا(ص) روایت میکند که پدر و مادری که در تزویج فرزندنشان کوتاهی میکنند، اگر او مرتکب خطأ شود، شریک جرم‌اند.

راجع به ازدواج و تشویق به آن مبحث تحقیقی کاملی از روایات در جای دیگر همین کتاب ارائه نمودیم. در اینجا به چند حدیث بسنده میکنیم:

کافی از رسول خدا(ص) روایت میکند که نکاح سنت من است. کسی که به من علاقه دارد از سنت من نباید روی گردان باشد.

مکارم‌الاخلاق از رسول خدا(ص) روایت میکند که هرکس میتواند ازدواج کند و هرکس راهی به ازدواج ندارد روزه بگیرد تا شهوتش اذیتش نکند.

کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که نماز کسی که همسر دارد چون هفتاد رکعت نماز کسی است که عذب است. زن گرفتن، حفظ نیمی از دین است.

کافی از رسول خدا(ص) روایت میکند که هرکس از ترس فقر ازدواج نکند به خدا بدگمان شده. خدا میفرماید: إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ، گوییم: این فرق دارد با اینکه کسی ازدواج نکرده چون فعلاً فقیر است و از عهدهٔ مخارج دو نفر برآمیاید و زنی هم پیدا نمیشود که با این فقر حاضر باشد با او زندگی کند. ترس از فقر در آینده، غیر از اثر واقعی و بالفعل خود فقر در حال حاضر است.

کافی روایت میکند کسی بیش امام صادق(ع) آمد و از فقر شکایت کرد، حضرت(ع) فرمود: زوج! یعنی ازدواج کن. ازدواج کرد و فقرش برطرف نشد. باز خدمت حضرت(ع) آمد و شکایت کرد که وضعش بدتر شده. حضرت(ع) فرمود: طلاق! یعنی طلاق بده. طلاق داد و برایش گشایش آمد. حضرت(ع) فرمود: هم ازدواج و هم طلاق طبق نص قرآن باب روزی‌اند. سپس به این آیه و آیه "وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِي اللَّهُ كُلًا مِنْ سَعْتِهِ" [سورة النساء : ۱۳۰] که راجع به طلاق است استدلال نمود.

جلد صدم بحارالأنوار از امام رضا(ع) روایت میکند که اگر کسی پیدا شد و دین و اخلاق را توأم داشت و از دخترت خواستگاری کرد، به او دختر بده و از فقرش نترس. راجع به چنین کسی خدا فرموده: إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ.

کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که هرگز بخاطر زیبایی یا مال زنی با او ترویج کند، موكول به همان زن شده و خدا رهایش میکند و خوشبخت نمیشود. بخاطر دین و کمال با زنی ازدواج کنید تا مشمول آیه **إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءٌ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ** شده و ثروتمند شوید.

کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که روزی همراه زن و عیال میاید.

قرب‌الإسناد از امام صادق(ع) روایت میکند که کسی نزد پدرم آمد و از فقر گله کرد. پدرم پولی به او بخشید و فرمود: ازدواج کن. ازدواج کرد و روزی یافت. پدرم میفرمود غیر از رزق مادی، دو رکعت نماز این شخص اکنون مانند آن است که تمام شب را تهجد داشته.

وَلَيْسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ... (۳۳)

کسانی که امکان ازدواج ندارند، باید پاک‌دامنی و عفت به خرج دهنده تا خدا از فضل خویش فرصت ازدواجشان را فراهم کنند...

مراد از این عفت در درجه اول پرهیز از زنا و خدای ناکرده هم‌جنس بازی است و در درجه دوم پرهیز از رفاقت پنهانی با دیگران و معشوق یا معشوقه شدن، چنانچه صریحاً نهی شده: **مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتٍ أَخْدَانٍ** [سوره النساء : ۲۵]. درجه بعدی عفاف عبارتست از نگه داشتن چشم و جوارح تا جای ممکن از گناههای فردی مثل چشم‌چرانی یا امور بشدت مکروهی مثل استمناء. درجه بعدی عفاف عبارتست از نگه داشتن ذهن از مشغولیت بیش از حد به این امور که اگر رخ دهد فضیلت بزرگی است و عفاف به کمال رسیده.

همانطور که عرض شد این آیه میگوید اگر امکان ازدواج به هر دلیل - از جمله فقر، غربت، نیافتن مورد مناسب، اشتغال به تحصیل - برای شما میسر نیست، زنا و سفاحت را جانشین آن نکنید بلکه عفت داشته باشید تا خداوند شرایط را برای شما مهیا کند و موانع را منجمله فقر، کنار بزند.

آیه قبل تکلیف بزرگان و ریش‌سفیدان بود، آنها باید راه ازدواج دیگران را باز کنند. این آیه تکلیف خود آنهاست که نیازمند ازدواج‌اند و راه برایشان بسته است.

... وَ الَّذِينَ يُتَّغْوَى الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكُتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتَبُوهُ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَ آتُوهُمْ مِنْ مَا لَهُ اللَّهُ أَعْلَمُ ... (۳۳)

مطلوب بعد: بعضی برداگانتان میخواهند با نوشتن قراردادی، خود را بازخرید کنند. اگر صلاحیت‌های لازم را در آن‌ها سراغ دارید، تقاضایشان را بپذیرید. از زکات اموالی هم که خدا در اختیاراتان گذاشته است، مبلغی را برای کمک به آزادی‌شان اختصاص دهید.

مکاتبه، عقدی شرعی بوده بین برده و مولای او: برده کار میکرده و با بخشی از درآمدش، اقساط آزادی خود را میپرداخته. حین آزادی هم معمولاً صاحبش مالی در اختیار او میگذاشته تا زندگی‌اش را مستقل‌اً ادامه دهد. چیزی مشابه پرداخت اقساط تأمین اجتماعی برای بیمه بیکاری یا بازنشستگی.

از موارد زکات به تصریح قرآن کمک به آزاد کردن و استقلال برداگان است: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤْلَفَةُ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ ... [سوره التوبه : ٦٠].

سوال: آیا اسلام مروج بردهداری است؟ بله! بردهداری به شرحی که معروض میداریم انسانی‌ترین کاری است که با اسیران جنگی میشد کرد: میان کشورها جنگ بوده و خواهد بود. در جنگ یک طرف غالب و طرف دیگر مغلوب میشود و عده زیادی اسیر میشوند. چهار کار با اسیران میشد کرد: یکی اینکه همه را گشت، دوم اینکه همه را آزاد کرد اما عاقلانه نیست چون باز مسلح شده به جنگ با ما باز میگرددند، سوم اینکه همه را برد و زندان کرد؛ جدا از مفاسدی که زندان دارد بار اقتصادی زیادی بر مردم تحمیل میکند و زندانی نیز در سختی است. لذا اسلام دستور داده اسراء را میان خانواده‌های مسلمان تقسیم کنند تا در میان آنها مدتی زندگی کنند و با اخلاق زیبای اسلامی آشنا شوند و ضمن کمک به خانواده، مثل فرزندان خانواده سرسفره آنها بنشینند و به مرور و در مناسبتهای مختلف به عنوان کفاره یا ثواب، آزاد شوند. اسیری، در واقع آشنا کردن اجباری کسانی که به جنگ اسلام آمده بودند با اسلام بوده و از این نظر طرح مناسبی بود؛ چون اکثر کسانی که آزاد میشدند به اسلام گرویده و در سرزمین مسلمین میمانندند و تا آخر به خانواده‌ای که میزبان ایشان بوده وفادار

میماندند و مانند پسرخوانده ایشان محسوب میشدند. حتی اسلام دستور داده برده‌های خویش را همسر دهید و یا حتی به همسری بگیرید. اینها سبب حل شدن غلامان و کنیزان در جامعه مسلمین میشده. اینگونه است که بعضی امامان ما(ع) فرزندان همین کنیزان بوده‌اند. در واقع نظام برده‌داری نوعی نظام حمایت اجتماعی بوده و بخصوص به از میان برداشتن فقر از جامعه کمک میکرده است. الان هم همان برده‌داری به صورتی دیگر موجود است. مگر نظام کارمندی یا سربازی یا مستخدمی صورت تغییر یافته‌ای از برده‌داری نیست؟ آنهم با مزايا و حمایت کمتر!

بازگردیم به تفسیر آیه: عبارت "مَالِ اللَّهِ الَّذِي أَتَاكُمْ" یک دنیا عمق دارد و نشان میدهد مالِ آدم، مالِ خودش نیست، مالِ خداست. پس وقتی خدا میفرماید: بدء! باید بدهد. در آیه مکاتبه، اشاره‌ای هم به اهمیت و لزوم نوشتن قراردادها هست، ولو قرارداد بین عبد و مولا باشد.

نکته دیگر در این آیه مسئول بودن زبردستان نسبت به ازدواج زبردستان است. درست است که امروزه نظام برده‌داری نیست، اما اربابان جدید منجمله صاحبان کسب و کار، طبق این آیه نسبت به ازدواج کارمندان و کارگرانشان مسئولند.

راجع به "أَتُؤْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي أَتَاكُمْ" در حدیثی آمده که امام صادق(ع) یک‌ششم مبلغ مورد توافق را به طرف میبخشید یا تخفیف میداد. از امیر مؤمنان(ع) تا یک‌چهارم هم روایت شده.

جلد بیست و سوم وسائل الشیعه از امام صادق(ع) روایت میکند که از آنچه نیت داشته تخفیف دهد نه اینکه مبلغ را بطور کاذب بالا ببرد و بعد از آن تخفیف دهد (مثل حراجی‌های زمان ما).

عوااللثالی از امام صادق(ع) روایت میکند که "إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا" یعنی ایمان داشته باشد و شغل یا حرفه‌ای برای ارتزاق؛ یعنی بر پرداخت مبلغ توانا باشد.

من لا يحضر از امام صادق(ع) روایت میکند که حتی اگر راضی بود تا با گدائی مبلغ را فراهم کند، و درخواست کتابت داد، شما رد نکنید. چون خداوند بندگان را بواسطه هم روزی

میدهد(بیزق العباد بعضهم من بعض) و آنکه نیکوکار است را کمک خواهد کرد(المحسن معان).

**وَ لَا تُكِرُّهُوا فَتَيَابِكُمْ عَلَى الْبِقَاءِ إِنَّ أَرْذَنَ تَحَصَّنَا لِتَبَتَّعُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَنْ يُكْرِهُنَّ
فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۳۳)**

کنیزانی را نیز که می خواهد پاک دامن باقی بمانند، برای کسب درآمد مادی، به خودفروشی و ادار نکنید. اگر کسی به خودفروشی و ادارشان کند و آنها بهزور به چنین کار زشتی تن بدھند، خدا نسبت به آنها غفور و رحیم است.

یعنی چون مجبور به اینکار شده‌اند، بر آنها حرجی نیست و گناه اصلی بر دوش مسببین این قضیه است. پس به غفران و مهربانی خدا متمسک شوند که خدا ایشان را میبخشد. مصدق امروزی این آیه زنانی است که در خانه‌های فساد در دست تاجران فساد عملاً اسیر شده‌اند و نه سرپناهی دارند نه جایی برای گریختن و نه نانی برای خوردن: **فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ**. اینها باید به غفران و رحیمیت خدا چنگ زنند و از خدا بخواهند نجاتشان دهد.

وَ لَقَدْ أَنْتَ لَنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ وَ مَثَلًا مِنَ الظِّينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ (۳۴)

برایتان آیاتی واضح نازل کرده‌ایم و شرح حالی از گذشتگان؛ و نیز پندی برای اهل تقوی. این آیه فاصلی است مابین آیات مربوط به نکاح با آیه نور که خواهد آمد. یعنی فضا را عوض میکند و آن بحث‌های فقهی و اخلاقی را پایان میدهد تا بحثی معرفتی و عرفانی را آغاز کند.

**اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثُلُّ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ
الرُّجَاجَةُ كَانَهَا كَوْكَبٌ دُرَّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ
رَتْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْلَمْ تَمَسَّسْهُ فَأَرْ نُورٌ عَلَى نُورٍ يُهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ**

**الْأَنْمَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيهِمْ (۳۵) فِي يُؤْتِ أَذْنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ
يُسَيِّعُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْآصَالِ (۳۶)**

خدا نور آسمان‌ها و زمین است. نور هدایت و معرفت الهی همانند چراغ روی طاقچه است: روی آن شیشه براقی است و شیشه چراغ چنان می‌درخشد که انگار ستاره‌ای تابان است. سوخت چراغ هم روغن زلال زیتون است، برگرفته از درخت بابرکتی که وسط باغ کاشته‌اند و آفتاب از هر طرف به آن می‌تابد. این روغن بهقدیری صاف است که بدون آتش گرفتن هم روشنی می‌دهد. بله، نور چنین چراغی صدق‌نдан است. خدا هرکه را شایسته بداند، با این نور به مقصد می‌رساند. خدا برای مردم این مثال‌ها را می‌آورد؛ خدایی که دانای کل است. این چراغ پر فروغ در خانه‌هایی نورافشانی می‌کند که خدا خواسته است آن خانه‌ها مقام و منزلت پیدا کنند و در آنجا نامش را ببرند و مردان و زنانی هر صبح و شب به پاکی یادش کنند.

این آیه عمیق‌ترین مثال قرآن است و مفسران و عارفان و متکلمان و متفلسفان و ادبیان اسلامی راجع به آن بسیار نوشته‌اند و هر کس گوشه‌ای از دریای معانی آنرا کاویده و گوهر یافته، گرچه به عمق آن، هیچ‌کس نرسیده و باطنش برای هیچ‌کس آشکار نشده. برای فهم معنای درست آیه نور باید از آیه بعدش کمک گرفت. در آیه بعد گفته این نور در خانه‌هایی است که خداوند رخصت داده تا اهلش، مقامات باطنی یابند و از اولیاء الهی شوند. پس مراد از نور، نور خداوند است که در دلهای مؤمنان تجلی می‌کند و از آنجا چون چراغی، اطراف را هم روشن می‌کند. نور خدا جلوه هدایت‌گر و علم‌آفرین خداست. پس "اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ" یعنی خداوند، روشنایی‌بخش-کائنات است. خداوند مثل نور، ظاهر به نفس و مُظَهِّر لغیر است. برای همین "اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ" را در روایات معنا کرده‌اند "اللَّهُ مُنْوِرُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ".

برخی این روشنایی‌بخشی را کمی خاص‌تر معنا کرده‌اند و مراد از آنرا روشنایی‌بخشی معنوی یعنی "هدایت" دانسته‌اند و گفته‌اند "اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ" یعنی خداوند هادی تمام کائنات است. یعنی مراد از نور، نور هدایت الهی است.

البته یک معنای عام‌تر هم میتوان برای این تمثیل در نظر گرفت و گفت: نور بجای مُنَور، تمثیلی برای اصل وجود خداست. یعنی نور نزدیکترین مَلَ براى ذات خداست. در اینصورت ترجمه "اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ" میشود: خداوند، وجود مطلق و هستی کائنات است. طوریکه همه از او هست شده‌اند و هستی خود را از او گرفته‌اند، اما او قائم بذات خویش است.

پس نور استعاره است از وجود خدا یا تجلی علم خدا یا هدایت خدا. البته این معانی با هم تباینی ندارند بلکه یکدیگر را معارضت میکنند. در این آیه دل مؤمن به چراغی تشییه شده که نور خدا در آن افروخته است و از آنجا اطراف را هم روشن میکند.

عبارت "فِي بِيُونِتِ أَذْنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرْ فِيهَا اسْمُهُ" هم به محیط پرورش چنین مؤمنی اشاره دارد و به نقش خانه یا مدرسه باطنی که مؤمن پرور است اشاره دارد و میگوید چنین محیطی باید مأذون از جانب خدا باشد و شرط چنین اذنی اینست که آن خانه، دارالذکر خدا باشد. پس خانه‌ای که در آن نماز بسیار خوانده میشود و ذکر بسیار گفته میشود و از حرام خدا احتناب میشود، چنین خانه‌ای مورد عنایت پروردگار قرار میگیرد و اهلش رشد میکنند و دلشان به نور خدا روشن میشود و هدایت‌گر خود و دیگران میگردند.

"مشکاة" یا چراغدان، شکافی در دیوار بوده که چراغ را در آن می‌گذاشتند تا از باد مصون باشد. پس چراغ اشاره به خود مؤمن است و "صبحاً" دل مؤمن است که در چراغدان بدن قرار گرفته تا مصون باشد. این دل در "زجاجی" واقع شده تا هم محفوظ باشد، هم نورش بیشتر به بیرون بتاخد، در نتیجه زجاج محافظ نور خدا در دل و حافظ آتش مقدس عشق خداست. بهترین تأویل برای زجاج، شاید شریعت باشد که هم به حالات دل مصونیت میدهد و هم بیان آنرا قاعده‌مند میکند تا تلاءم بهتری پیدا کند.

اینکه گفته این چراغ از روغن زیتون لاشرقی و لاغربی، بهره‌مند است، آنهم روغنی که از صفا و پاکی، بی‌آنکه آتش گرفته باشد، نورانی و درخشش‌نده است. به نظر برخی مفسرین اوصاف دل مؤمن است که از صفا و پاکی و ملاطفت سرشار است و اگر عنایتی هم به آن

نرسد بر مبنای صفاتی و فطری که دارد، نورانی است؛ اگر عنايٰتی هم برسد نوری مضاعف است: نُورٌ عَلَى نُورٍ. نه شرقی و نه غربی بودن درخت زيتونی که روغن‌ش دل‌ماهیه مؤمنان است هم اشاره دارد به بی‌تعلقی و رهابی دل مؤمن و اینکه می‌بی‌رنگی خورده و از هر رنگی آزاد است. فقط صبغة الله بر آن نشسته و نشان از خدا دارد. آری، خدا هر کس را که لایق ببیند به این نور رهنمون و از آن برخوردار خواهد ساخت: يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ.

پس چراغ و چراغدان و روغن و زجاج، همگی مثل‌اند برای بیان اینکه اصل، بدبست آوردن نور خداست و روشن کردن دل با آن و مشیء با آن نور بسوی خدا: وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ. مؤمن باید در پی این نور باشد و راهش چنانکه در آیه بعد گفته، نشستن در خانهٔ تقوی و رفتت پیدا کردن باید خداست. آنهم یاد خدا در همه حال، عند الطاعة و المعصية و العبادة و الخدمة: فِي بُيُوتِ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْقَعَ وَ يُذْكَرْ فِيهَا. بخصوص روی عبادت در صبح و شام تأکید کرده و آنها را نورآفرین دانسته: يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُلُوْ وَ الْأَهَالِي. آیه بعد هم میگوید مظاهر زندگی و معیشت، چنین مؤمنان نورانی را که قدر برخورداری از نور خدا را میدانند، به غفلت نمیکشاند و آنها ضمن حضور در بطن زندگی، دائم‌الذکر و الحضورند؛ و مست نماز و هست به بخشش‌اند: رِحَالٌ لَا تُلْهِيهُمْ تِجَارَةً وَ لَا يَبْيَعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيمَانِ الرِّزْكَةِ. پس آیه نور، بیان ارزش نور خدا و لزوم بهره‌مندی مؤمن از آنست و تشویق مؤمنین به اکتساب این نور با عمل به فرآمین قرآن. نور خدا که آمد، علم الهی و قدرت الهی هم برای مؤمن می‌آید، سکینه و حلم هم می‌آید. حکمت هم می‌آید. نور خدا، بهره‌مندی انسان از وجود حق تعالی است؛ و اسماء و صفات حق، همگی، پرتوهایی از این نور هستند. پس اگر مؤمن نورانی شد، خدایی می‌شود و بسیاری از صفات حق در او متجلی می‌گردد.

پس تحصیل نور یا نور هدایت یا نور ایمان یا نور عنايٰت یا هر اسمی که رویش بگذاریم، تمام راه و حرف آخر و غایت دین است. دین آمده تا از انسان، انسانی نورانی بسازد. انسانی که نور خدا در او تابیده و از گُنام دلش به کرانه‌های عالم تابان است. چنین کسی ولی خداست و ولی خدا هرجا که باشد آنجا بیت‌الله است. آری، خانه‌اهل ایمان خانه‌ای است که اهلش

رفعت پیدا میکنند و منزلت مییابند. پس باید با زنده کردن یاد خدا، نور خدا را به خانه‌های خود دعوت کنیم و خانهٔ دنیا و آخرت خود را آباد کنیم.

در فرهنگ اسلامی؛ ایمان، علم، عقل، قرآن، هدایت، اسلام، پیامبر و امام، همگی نور یعنی وجودی از نور دانسته شده‌اند که انسان باید از طریق آنها کسب نور کند. میزان بهره‌مندی هر است چون آئین است، پیامبر نور است چون فرستاده است، امام نور است چون حافظ آئین است، ایمان نور است چون ربط با است، علم و عقل نورند چون وسیلهٔ آشنایی با او هستند. تفسیر قمی از امام رضا(ع) روایت میکند که مصباح محمد(ص) است. قرآن نور است، علی(ع) نور است.

کشف‌الیقین از امام صادق(ع) روایت میکند که مشکاة فاطمه(س) است. مصباح، حسنین‌اند و شجره، ابراهیم است. لاشرقیه و لا غربیه یعنی نه یهودی است نه نصرانی. یکاد زیتها یضی‌ء یعنی نزدیک است چشمده‌های علم از آن بجوشد. یهدی الله لنوره من یشاء یعنی خدا هر که را بخواهد وارد نور ولایت ما میکند.

کافی از امام باقر(ع) روایت میکند که هر امامی که ارتحال میکند، نور امامت را مثل چراگدانی به چراگدانی دیگر منتقل میکند.

توحید از امام صادق(ع) روایت میکند که مشکاة سینهٔ محمد(ص) است و نور علم، همان نبوّت است.

برهان از امام باقر(ع) روایت میکند که آیهٔ نور، مَثَلَ هدایت خدا در قلب مؤمن است. مؤمن است که درخت مبارک است و نوْرٌ علی نور یعنی واجبی در پس واجب و مستحبی در پس مستحب از او صادر میشود. یهدی الله لنوره من یشاء یعنی خدا او را به واجبات و مستحبات خود هدایت میکند.

جلد دوم بحارالأنوار از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند که هر حرف الفبا نشانهٔ اسمی از اسماء خدادست. الف الله است ... و نون نور.

جلد نود بحارالأنوار از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند که نور در قرآن به عنوان نامی از نامهای خدا، روشنایی ماه، سیماهی مؤمن، و برای دلالت بر خود قرآن بکار رفته.

نورالشقلین از امام باقر(ع) روایت میکند که "فِي بَيْوَتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ" خانه انبیاء و اوصیای آنها و نیز خانه علمای ربانی و حکماست.

برهان از امام صادق(ع) روایت میکند که هرگز از در این خانه‌ها وارد شود هدایت یافته و الهلاک میشود.

گوییم: از اوضح مصادیق این بیوت، مساجد است که پیوسته در آن ذکر و تسبيح و نماز برقرار است.

جلد بیست و سوم بحارالأنوار از امام کاظم(ع) روایت میکند که "يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ" یعنی اوقات نماز، در آن خانه‌ها نماز برقرار است.

گرچه بی‌ربط به موضوع است اما شاید بکار رفتن کلمه زیتون در این آیه، تمجیدی از این درخت و میوه آن باشد. چنانکه در روایات هست که توصیه آدم به وصی اش هبة الله این بود که زیتون بخور زیرا میوه درخت مبارکی است.

رَجَالٌ لَا تُلِمِّيهِنَّ تِجَارَةً وَ لَا يَئِعُّ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَسْتَقَبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ (۳۷)

نیکمردانی که هیچ تجارت و دادوستدی، آنان را از یاد خدا و اقامه نماز و بخشش پیوسته، به خود سرگرم نمی‌کند. اینان از روزی می‌ترسند که دل‌ها و دیده‌ها در آن زیورو می‌شود.

یعنی تجارت میکنند و خرید میروند اما دلشان همیشه یاد خداست، جسمشان پیش مردم و دلشان با خداست، و به محض اینکه وقت نماز میشود مسجدی پیدا میکنند و نماز میخوانند یا سجاده خود را میاندازند گوشه‌ای و مشغول نماز میشوند و نیز حواسشان هست که انفاق‌هایی که بیرون از خانه و ضمن خرید و فروش و تجارت میکنند، همان است که آخر برایشان میمانند و دستشان را در آخرت میگیرد. گویا اشتغال برایشان بهانه حضور بین مردم و پول دادن به مستمندان یا شاد کردن دلهاست. مثلاً اگر میروند رستوران، هم کسی را با خود

میپرند، هم رستورانی میروند که کمک به صاحبیش مستحسن باشد، هم بقدر ضرورت میخونند، هم با هر لقمه خدا را یاد میکنند، هم بعدش حمد میکنند، هم اضافه غذا را بسته‌بندی میکنند برای انفاق، هم به کارگر رستوران انعام قابلی میدهند، هم موقع نماز نمازشان را آنجا میخوانند، هم در راه رفت و برگشت صدقه میدهند، هم یک غذای اضافه مثلاً برای فامیلشان میگیرند و سر راه به او میدهند، و غیره و غیره. چنین رستوران رفتنی کم از حجّ بیت‌الله نیست. آری، چه بسا حاجی که برای خدا نباشد و مقبول نشود! و چه بسا حاجاجی که عاقبتیش آتش است!

پس فرق ما با اولیاء خدا بیشتر در تیات و ظرافت کارهاست که آنها برای خدا میکنند و همیشه با خداییند ولی ما برای لذت خود میکنیم و همیشه تا کمر در غفلتیم! البته که کسی اگر اینطور "خدایی" زندگی کند و ملتزم به ذکر مدام و نماز کامل و بخشش دائم باشد، سر تا پا غرق در نور خدا میشود و هم خودش راهش را میشناسد و غرق در سور آنرا طی میکند، هم برای اطرافیانش نجاتبخش است و در پرتوی نور او راه را میشناسند و از بودن با او غرق در نور و سور میشوند.

فرق تجارت با بیع آنست که تجارت شغل آدم است اما بیع، خرید و فروش برای رفع نیاز آدمی. فقط برخی مردم تاجراند اما همه آنها محتاج بیع‌اند.

در این آیه به نقش احتمالی تجارت و بیع برای غفلت و بازداشتمن از یاد خدا اشاره شده؛ در جاهای دیگر قرآن از تکاثر، امل، اولاد، و رفیق بد نام برده شده؛ آنها هم میتوانند چنین نقشی داشته باشند.

از این آیه شاید بشود نتیجه گرفت که بازار اسلامی حین نماز باید تعطیل شود. همچنان میشود نتیجه گرفت که ترک اشتغال ارزش نیست بلکه ضد ارزش است، درحالیکه اشتغال همراه با یاد خدا ارزش است.

کافی روایت میکند که امام صادق(ع) راجع به یکی از یاران پرسید، گفتیم کار را ول کرده در خانه عبادت میکند. فرمود: این، کار شیطان است. مگر نمیداند که رسول خدا(ص) کاروانی را که از جانب شام میآمد خرید و فروخت و هم قرضش را داد و هم تصدق نمود. سپس فرمود

در قرآن نخوانده اید: رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا يَيْقُعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ. این بهتر از کسی است که تجارت را رها کرده و فقط عبادت میکند.

جلد شصت و ششم بحارالأنوار از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند که ذکر موجب نورانی شدن دلهاست.

راجع به فقره "أَقَامُوا الصَّلَاةَ" کافی از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند که حقیقت نماز را فقط کسی میفهمد که شبها با آن مائوس باشد. زیاد نماز بخوانید و با آن خود را به خدا نزدیک کنید. نماز چون آبی است که شما را میشوید و چون بادی که گناهان شما را می‌ریزاند. آنها که نماز را شناخته‌اند هرگز دنیا و زیور آن از نماز بازشان نداشت.

لِيَجْزِيَّهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَرِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرِزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۸)
تا خدا بر اساس بهترین کارهایشان به آنان پاداش دهد. علاوه بر آن، با بزرگواری خودش با آنان رفتار کند و بر پاداششان بیفزاید؛ زیرا خدا هرکه را شایسته ببیند، روزی فراوان می‌دهد.
این هم عاقبت اولیاء الله.

راجع به عبارت "لِيَجْزِيَّهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا" سنت خدادست که جزای بدن را با ملاک قرار دادن بدترین کارشان و جزای خوبان را با ملاک قرار دادن بهترین کارشان که نوعی رکورد در بندگی است میدهد. شاید بشود این سنت را "سنت رکورد" نام نهاد. آدم اگر جهننمی شود بر حسب رکورد بدی خویش عذاب میبیند و اگر بهشتی شود بر حسب رکورد خوبی خویش، به او درجه و جایگاه بهشتی میدهدن. یعنی حتی به اعمال کم‌اهمیت و متوسطشان هم دیف بهترین اعمالشان پاداش میدهدن. نظام خدا اینطوری است: **نُذِيقَنَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَ لَنْجُزِيَّنَهُمْ أَسْوَى الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ** (فصلت: ۲۷)

عبارة "يَرِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ" هم امتیاز دوم آنهاست. یعنی خدا با عدلش که نظر به اعمال ایشان دارد با آنها تا نمیکند بلکه با فضلاش که معطوف بر کرم خودش است با آنها تا نمیکند. در عبارت "اللَّهُ يَرِزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ" هم صریحاً گفته آنها را در دنیا و آخرت، بی‌حساب روزی میدهد.

چقدر خوب است که عبارت "يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ الْكَوْيِ ما برای پرداخت اجرت باشد؛ یعنی مزد را تعیین کنیم اما در پایان چیزی به آن بیفزاییم.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٌ يَقْتَعِيَةٌ يَخْسِبُهُ الظُّلْمَانُ مَا هُنَّ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ لَمْ يَجِدُهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَاهُ حِسَابٌهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۳۹)

اعمال کسانی که دین ندارند، مثل دویین بی سرابی است در کویر؛ که تشنه از دور خیال می‌کند آب است؛ ولی هرچه به طرفش می‌رود، چیزی گیرش نمی‌آید! دست آخر هم با خدا رو برو می‌شود و خدا حسابش را کف دستش می‌گذارد. آری، خدا سریع الحساب است. آیات قبل راجع به زندگی نورانی یک انسان الهی بود، این آیه و آیه بعد راجع به زندگی ظلمانی و نکبت‌بار آدمهای بی خدا و غافل است.

این آیه راجع به اهداف و خواستهای آنهاست و آیه بعد راجع به حالات و روحیات آنها. اهل غفلت تمام عمرشان در پی سراب‌اند یعنی بدنیال چیزی میدونند که به آن نخواهند رسید. آن چیز آرامش است. آنها در پی آرامش‌اند اما چون از آرامبخش جهان یعنی خداوند، دل بریده‌اند و آرامش را در قدرت، ثروت، و لذت می‌جویند، هرگز به آن نخواهند رسید. بعکس زندگی بی خدا و سراسر گناه و غفلت آنها باری گران برایشان ساخته که بوقتیش پیش خدا باید تسویه کنند.

در این آیه نتیجه کاری که برای خدا نباشد، پوچ دانسته و به سراب تشبیه شده. تمام کارهای بنی آدم برای حصول آرامش است اما از کارهایی که برای خدا نباشد، در نهایت، آرامش واقعی و پایدار بدست نمی‌آید. آنها بی آب در پی سراب‌اند و بجائی نور، محسوسیه‌اند و صیاد سایه‌ها شده‌اند، بهوش باشند که حاصل عمرشان "هیچ" است.

نکته قابل توجه اینست که حتی اعمال بظاهر نیک کافران، چون برای خدا نبوده و روح اخلاص و بندگی را نداشته، سرابی بیش نیست.

نکته آخر آیه، سریع الحساب بودن خداست. خدا سریع الحساب است به این معنا که تمام اعمال نیک و بد ما در لحظه صدور، بلکه پیش از آن، از لحظه نقش بستن نیت در دل،

اثرش بر نفس فاعل و سرنوشت او ثبت و ظاهر می‌شود و بدی‌ها تا با توبه جبران نشده و نیز خوبی‌ها، تا ابد باقی می‌مانند و نکبت یا برکت می‌زایند. یعنی انسان، بالفعل سر سفره کرده خویش است. حسابرسی از این سریع‌تر؟!

عبارت "سراب" به فربیندگی ظاهری اعمال کافران هم دلالت دارد. کارهای آنها معمولاً ظاهری فربینده و تبلیغاتی دارد اما از درون پوک است و به جایی نمیرسد.

**أَفَكُظْلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجْجٍ يَعْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ
بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكُنْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ (۴۰)**

حال و هوایشان هم، مانند ظلماتِ منجلابِ عمیقی است که تلاطمات پی‌درپی و ابرهای تیره‌وتار همه‌جاش را پوشانده؛ آنچنان تاریک که چشم چشم را نمی‌بیند. آری، اگر خدا به کسی نوری نداده باشد، قطعاً او نوری نخواهد داشت.

در آیه‌پیش، رابطه آنها با پیرون، به سرابِ صحراء شبیه شده و تشنه‌لبی که میدود و نمیرسد. در این آیه، رابطه آنها با درون خویش به ظلمات دریایی شبیه شده که سراسر تلاطم و وحشت و تنهایی است. بله، نور خدا که نباشد، دل، زندان سکندر می‌شود و جز تاریکی و تنهایی و رنج و عذاب، هیچ چیز در آن نیست.

نکته‌ای که در عبارت "إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكُنْ يَرَاهَا" هست اینست که از فرط تاریکی حتی خودشان را نمیتوانند ببینند. یعنی خودشناسی، اولین نعمتی است که از ایشان مفقود می‌گردد.

عبارت "ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ" هم حکایت از جمع شدن ظلمات‌ها و تلنبار شدن آنها روی هم بدليل استمرار راه باطل دارد. همانطور که نور بر نور اضافه می‌شود، ظلمت هم بر ظلمت سوار می‌شود.

بعضی هم گفته‌اند سراب تمثیلی است برای اعمال بظاهر خوب کافران و ظلمات تمثیلی است برای اعمال آشکارا بد آنها.

راجع به عبارت "مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ" تفسیر فرات از رسول خدا(ص) روایت میکند که من با نور خدا طی طریق میکنم و علی(ع) با نور من و شیعیان علی با نور او. اما: مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ.

ارشاد القلوب از رسول خدا(ص) روایت میکند که هرکس از ما جا بماند چگونه میخواهد هدایت شود؟ خدا فرموده: مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ. تأویل الآیات از امام صادق(ع) روایت میکند که این عبارت یعنی کسی که اینجا امامی ندارد، آن دنیا هم راهی به بهشت ندارد.

بخش بعدی سوره تذکر به آیات آفاقی است بقصد بیدار کردن دل و کشاندنش به بندگی خدا تا نورانی گردد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَيِّعُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عِلْمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلَيْمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (٤١)

نمیبینی که هرچه در آسمانها و زمین است، حتی پرندگان در حال پرواز، مشغول ذکر خدایند؟! همه آنها آگاهانه نماز میخوانند و هر یک تسبیحی دارند. خدا هم دقیق حواسش به تک تک آنها و عبادت هایشان هست.

مقصود از هرچه در آسمانها و زمین است، همه چیز است نه فقط موجودات ذی شعور؛ به این مطلب در سوره إسراء تصریح شده: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَيِّعُ بِحَمْدِهِ وَلَكُنْ لَا تَنْقُهُونَ تَسْبِيحَهُمْ [سوره الإسراء : ٤٤].

جالب است که این آیه با "أَلَمْ تَر" شروع شده، یعنی مگر نمیبینی؟! پس تسبیح موجودات را باید به نحو شهودی، دید. و اگر مؤمنی الان نمیبیند بزودی خواهد دید. از عبارت "كُلُّ قَدْ عِلْمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ" دانسته میشود که هر موجودی، نماز تشریعی خاص خود را دارد و به لسان خودش باید تسبیح بگوید و نماز و ذکر تسبیحش را هم بلد است.

نکتهٔ دیگر: مثل انسانها که نمازو ذکر را بلندند اما خیلی شان ذکر نمی‌گویند و نماز نمیخوانند، به نظر می‌آید که موجودات هم برخی عابد و برخی غافل‌اند. روایت در تأیید این مطلب در حد تواتر است. یعنی حیوانات و نباتات و حتی جمادات، مؤمن و کافر دارند.

عبارت "كُلْ قَدْ عَلِمَ صَلَاتُهُ وَ تَسْبِيَحُهُ" نشان میدهد که نمازگزار حین نمازش باید حضور قلب داشته باشد و بداند چه می‌کند.

کافی از امام صادق(ع) روایت می‌کند که هیچ پرنده‌ای شکار نمی‌شود مگر اینکه تسبيح را وانهاده باشد.

وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۴۲)

بله، فرمانروایی آسمان‌ها و زمین فقط در اختیار خداست و به خدا ختم می‌شود آخر عاقبتی همه.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُنْزِلُ جِبَالًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْتَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَ يُنْذَرُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرِّ فَيُصَبِّبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَةَ بَرْ قَهْ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ (۴۳)

نمی‌بینی که خدا ابرهای پراکنده را آرام‌آرام ھل میدهد و بهم وصل می‌کند و بعد، متراکمشان می‌سازد؟! دست آخر، باران را می‌بینی که از لابه‌لاشان می‌بارد. گاهی هم از انبوه ابرهای کوهپیکر تگرگ می‌باراند و با آن‌ها به هرکه صلاح بداند، صدمه می‌زنند و از هرکه صلاح بداند، دور می‌کند. کم مانده که صاعقهٔ خیره‌کننده ابرها چشم‌ها را کور کند.

کافی روایت می‌کند که تا باران می‌بارید، علی(ع) با سر برهنه زیر آن میرفت و میفرمود: باران از عرش خدا نازل می‌شود.

مستدرک از امام صادق(ع) روایت می‌کند که تگرگ را نخورید که جلوه رحمت خدا نیست، چون فرموده: يُصَبِّبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ.

يُقْبَلُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعْبَرَةً لَا لُولِي الْأَبْصَارِ (٤٤)

خدا شب و روز را دائماً جایه‌جا می‌کند. به‌یقین، در این پدیده‌ها عبرتی است برای اهل بصیرت.

این آیه به پیاپی آمدن روز و شب از پس یکی‌گر دلالت دارد یا به فزونی و کاهش-پیاپی طول روز و شب. بقیه‌اش را اهل بصیرت می‌فهمند چه می‌خواسته بگوید!؟

وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِّنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٤٥)

خدا هر موجود زنده‌ای را از آب آفریده است. بعضی‌شان روی شکم راه می‌روند و بعضی‌روی دو پا و بعضی روی چهار پا. خدا هرچه را صلاح بداند می‌آفربند؛ خدا بر هر نوع خلق‌تی تواناست.

در این آیه به اقسام حیوانات از جمله خزندگان و پرندگان و پستانداران اشاره شده و تنوع خلقت را دلیل قدرت خدا دانسته.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطِ مُّسْتَقِيمٍ (٤٦)

بله، ما آیه‌هایی روشنگر نازل کردیم و خدا هرکه را که شایسته بییند، به صراط مستقیم هدایت می‌کند.

در آیاتی که گذشت، پدیده‌های طبیعی را با قدرت و اراده‌الهی و برای هدفی حکیمانه دانسته و تصریح کرده که عوامل طبیعی مسیر تحقق اراده خدا هستند نه بجائی اراده خدا.

نکته این آیه عبارت "صراط مستقیم" است. صراط مستقیم همان راه اقوامی است که قرآن انسان را از آن راه بسوی خدا دعوت می‌کند: **إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلّٰتِي هِيَ أَقْوَمُ** [سوره الإسراء : ۹]. راه اقوام، سریعترین و راحت‌ترین و مطمئن‌ترین راه است. راه‌های دیگر هم هست اما آدم را دیر به مقصد میرساند یا مشقت زیادی دارد یا خطرناک و پُر آفت است.

از اینجا بخش جدیدی از سوره آغاز میشود که به پدیده نفاق میپردازد. البته به کلمه نفاق تصریح نمیکند اما حالات منافقین را وصف میکند و آنها را با مؤمنین واقعی مقایسه میکند. از سیاق این آیات بر میآید که شان نزولی خاص دارند. گویا مرافعه‌ای رخداده و طرفین آن به رسول خدا(ص) مراجعه کرده‌اند. آن‌طرفی که منافق‌صفت بوده، نپذیرفته و طرف دوم که از ایمان واقعی برخوردار بوده، به حکم پیامبر(ص) گردن نهاده است:

وَيَقُولُونَ آتَنَا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطْعَنَا ثُمَّ يَتَوَلَّ فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (۴۷)

منافق‌ها می‌گویند: «به خدا و پیامبر ایمان آورده‌ایم و گوش به فرمانیم.» بعد از این اعتراف، عده‌ای از آن‌ها رو برمی‌گردانند. آن‌ها اصلاً مؤمن نیستند.

وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمْ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُغْرِضُونَ (۴۸) وَإِنْ يُكُنْ لَهُمْ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ (۴۹)

وقتی به آن‌ها می‌گویند برای حل دعواهایتان پیش خدا و پیامبرش بروید تا پیامبر میانتان داوری کند، عده‌ای از آن‌ها فوری رو برمی‌گردانند! البته اگر احساس کنند که حق با خودشان است، با سر پیش پیامبر می‌دوند.

کشف‌الغممه روایت میکند: نزاعی بین علی(ع) با مغیره یا کس دیگری رخداد. علی(ع) فرمود: راضی میشوی پیغمبر(ص) بین ما حکم کند؟ عبد‌الرحمن عوف به مغیره گفت: راضی مشو! پیغمبر(ص) همیشه به نفع علی حکم میکند. بخواه تا ابن‌شیبیه یهودی حکم باشد. او چنین گفت و هر دو پیش ابن‌شیبیه رفتند. ابن‌شیبیه گفت چطور شما محمد را پیامبر خدا میدانید اما او را در داوری کردن متهم میدانید. این بود که این آیات نازل شد.

أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرْضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۵۰)

آیا دل‌هایشان مريض شده یا در دين الهی شک کرده‌اند یا می‌ترسند که خدا و پیامبرش به آن‌ها اجحاف کنند؟! در هرحال، آن‌ها به خود بد می‌کنند!

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (٥١)

اما مؤمنان وقتی به آنان گفته شود برای حل اختلافات تان پیش خدا و پیامبرش بروید تا پیامبر میان تان داوری کند، می‌گویند: «چشم؛ با جان و دل شنیدیم و اطاعت می‌کنیم.» چنین کسانی قطعاً رستگارند.

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَى اللَّهَ وَيَتَّقَبِّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِرُونَ (٥٢)

هر کس که گوش به فرمان خدا و پیامبرش باشند و در برابر خدا خشیت کند و ملازم تقوی باشد، چنین کسی قطعاً بُرد کرده. این آیه مهم‌ترین آیه این بخش سوره است و لب کلام را جوهركشی کرده و رستگاری را در اطاعت و خشیت و تقوی دانسته.

تقوی یک روحیه کلی است. روحیه تسلیم در برابر شریعت و کتاب خدا تقوی نام دارد. خشیت، حساب بردن از خداست و جوری زیستن که انگار خدا دارد آدم را تماشا می‌کند. می‌شود آنرا دوام حضور معنا کرد. اطاعت از خدا و رسول هم به قرینه سیاق در اینجا آمادگی و گوش به فرمانی نسبت به ولی جامعه معنا میدهد.

این آیه چون اطاعت بی قید و شرط از پیامبر(ص) را خواسته، دلیل بر عصمت پیامبر(ص) است.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمْرَتَهُمْ لِيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةً مَعْرُوفَةً إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (٥٣)

منافقین سفت و سخت به خدا قسم می‌خورند که اگر به آن‌ها فرمان حضور در جبهه بدھی، حتماً به جبهه می‌روند. بگو: لازم نیست قسم بخورید؛ بجایش درست عمل کنید! و بدانید که خدا خوب میداند که چه می‌کنید.

این آیه نشان میدهد که اتفاقاً آنها که درونشان پوکتر است، چون طبل توخالی، تظاهر و خودنمایی بیشتری دارند و قسم‌های چنین و چنان می‌خورند.

جلد پنجاه و سوم بحار الأنوار از امام صادق(ع) روایت می‌کند که وقتی قائم قیام کند، مؤمنین وقتی صبح از خواب بر می‌خیزند کاغذی زیر سر خود می‌یابند که نوشته: طاعهٔ معروفة.

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلُّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِمَا حُمَّلَ وَ عَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۵۴)

بگو: گوش به فرمان خدا و پیامبرش باشید؛ پس اگر سرپیچی کنید، پیامبر مسئول اعمال خوبیش است و شما مسئول اعمال خودتان. اما اگر از او اطاعت کنید، هدایت می‌شوید. پیامبر جز رساندن صریح پیام الهی وظیفه‌ای ندارد.

در عبارت "إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ" در ساده‌ترین عبارت، تکلیف پیامبر و امت را روشن کرد.

اطاعت از خدا اطاعت از قرآن است و اطاعت از رسول اطاعت از دستورات حکومتی پیامبر(ص). هر دو اطاعت بر مؤمنین واجب است.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيَسْتَخْلِفُنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ حَوْفِهِمْ أَنَّمَا يَعْدُونَنِي لَا يُشَرِّكُونَ بِي شَيْئاً وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۵۵)

گروهی از شما مسلمانان ایمان واقعی آورده‌اند و به مقتضای ایمان عمل نیک کرده‌اند، خدا به آنان چنین وعده داده است: همان‌طورکه در گذشته، بندگان شایسته را جانشین دیگران قرار داد، آنان را هم در زمین جانشین قبلي‌ها می‌کند و دین اسلام را هم که برایشان

پسندیده، استقرار میبخشد و ترسیشان را به امنیت تبدیل میکند. تا تنها مرا پیرستند و چیزی را با من شریک نگیرند. اما کسانی که بعد از تحقق این وعده، کفر ورزند، حقیقتاً فاسق‌اند. این وعده‌ای است به تک‌تک مؤمنان، که اگر بر ایمان خود ثابت قدم باشند و نیکی کنند، در زمین قدرت می‌یابند و دینشان را تثبیت می‌کنند و با غلبهٔ تدریجی یا دفعی بر دشمنان پنهان و آشکار، ترسیشان به امن بدل خواهد شد. منتها مبادا پس از ظفر و پیروزی، به شرک بگرایند و عبادت خدا یا شکر را وازهند؛ در این صورت فاسق شده و حمایت خدا را از دست خواهند داد و باز به ضعف و زیونی گذشته برخواهند گشت.

این وعده از وعده‌های روشن قرآن است و نشان میدهد که خداوند بخشی از جزای مؤمنین را در همین دنیا با امن و قرار و قدرتی که نصیبیشان می‌کند، به جریان میاندازد؛ إِنَّ لَنَصْرًا رُّسْلَنَا وَالَّذِينَ آتُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا [سوره غافر : ۵۱] ما پیامبران خود را و آنها را که به آنها ایمان آورده‌اند در همین زندگی دنیا نصرت می‌کنیم.

در روایات بسیاری وارد شده که کمال- این آیه و تحقیق مصدق، کاملش در زمان ظهور حضرت حجت(عج) است و با جهانی شدن آئین اسلام است. این روایات به این مطلب هم دلالت دارد که اسلام راستین یعنی اسلامی که امام معصوم(ع) مفسر آن باشد، عالمگیر خواهد شد. چون اسلام امثال دواعش، بدرد خودشان هم نمیخورد.

قرطبي از رسول خدا(ص) روایت می‌کند که روزی میرسد که خانه‌ای نخواهد بود جز آنکه بانگ اذان از آن بلند است.

به این مطلب، عبارت "لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ" هم که در سه جای قرآن آمده، دلالت دارد. در جای دیگر هم می‌فرمایند: أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثِهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ [سوره الأنبياء : ۱۰۵]. عبارات "العاقبة للتقوى" یا "العاقبة للمتقين" هم اشاره به همین مطلب است. آری، تحولات تاریخ بدست خداست نه بازی سیاستمداران.

از عبارت "لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ حُكُومِهِمْ أَمْنًا" بدست می‌آید که امنیت واقعی تنها در سایهٔ حکومت مؤمنان و خداترسان ممکن است. و از اینکه بعدش گفته "يَعْبُدُونَنِي" برمی‌آید که شکرانه امنیت، عبادت پروردگار است.

از عبارت "وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ" برمیاید که حتی در حکومت صالحان، حتی بعد از ظهور، باز کفر و فسق هست، منتهها در اقلیت است.

در برخی روایات این آیه به سیر امامت و نصب یک امام به جای قبلی تأویل شده. در بعضی روایات هم به رجعت.

وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّقُوا الرَّبَّكَاهَ وَ أَطِيِّبُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (٥٦)

نماز را با آدابش بخوانید و پیوسته بخشش کنید و گوش به فرمان پیامبر باشید تا وعده الهی درباره حکومت صالحان در زمین، در مورد شما عملی شود.

این آیه نیز بیانی دیگر از همان وعده است و مشخصاً نماز و زکات به معنی بخشش و دستگیری را بعنوان مصداقی از عمل صالح نام برده است.

این آیه بر سه بعد اسلام یعنی بعد عبادی، بعد مالی، و بعد سیاسی صحّه گذاشتہ.

لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا وَاهِمُ النَّارُ وَ لَيْسَ الْمَصِيرُ (٥٧)

گمان نکنید که معرضین از دین خدا می توانند حریف خدا در زمین شوند؛ بلکه آن‌ها شکست می خورند و جایگاهشان آتش است که بهیقین، بد عاقبتی است.

بخش بعدی سوره در موطنی دیگر نازل شده و واجد سه حکم شرعی جداگانه است: حکم ورود به اتاق خواب، حکم حجاب موى سپيد، و حکم استفاده از امکانات نزدیکان:

يَا أَئِلَهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنُكُمُ الَّذِينَ مَلَكُثْ أَيْمَانُكُمْ وَ الَّذِينَ لَمْ يَتَلَّغُوا الْحُلُمُ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ ثَيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثَ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَ لَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الآيَاتِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (٥٨) وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَإِيْسَتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (٥٩)

مسلمانان! بردگان (خدمتکاران) و بچه‌هایتان که خوب‌بود را تشخیص می‌دهند، ولی هنوز به سن بلوغ رسیده‌اند در سه‌وقت از شب‌نیروز، برای ورود به اتاق خواب‌تان باید از شما اجازه بگیرند: قبل از نماز صبح که هنوز در رختخوابید، هنگام استراحت ظهر که لباس‌هایتان را کم کرده‌اید، بعد از نماز عشا که برای خواب آماده شده‌اید. این سه وقت، هنگام خلوت و خواب شمامست. اما در وقت‌های دیگر، برای شما و آن‌ها اشکالی ندارد که بی‌اجازه وارد شوند؛ زیرا شما اعضاً یک خانواده‌اید و دائم با هم سروکار دارید. خدا آیات و احکام را این طور برایتان توضیح می‌دهد. آخر، خدا علیم و حکیم است. وقتی هم بچه‌هایتان به سن بلوغ رسیدند، در تمام اوقات شب‌نیروز، برای ورود به اتاق خواب‌تان، مثل دیگر بزرگ‌سالان خانواده، باید از شما اجازه بگیرند. خدا آیات و احکامش را این طور برایتان شرح می‌دهد؛ زیرا خدا علیم و حکیم است.

نیجتاً ورود به اتاق خصوصی یعنی اتاق خواب کسی یا جایی که محل خلوت اوست باید با اجازه باشد.

راجع به مستخدم و نوجوان نابالغ البته کمی آسانتر است، آنها می‌توانند آزادانه رفت و آمد کنند مگر در سه وقت: سحر، خواب نیمروز، و شب. در این سه وقت باید اجازه بگیرند.

بچه کوچک هم که نمی‌فهمد اجازه گرفتن یعنی چه، پس بر او حرجی نیست. نکتهٔ زیبایی که این آیه دارد اینست که به اشاره می‌گوید اوقاتی از شب‌نیروز را مرد باید مختص همسر خویش کند و اصطلاحاً وقت دو نفره داشته باشند. این وقت دو نفره که البته معنی اش الزاماً آمیزش نیست و خیلی وقت‌ها به گفتگو می‌گذرد، برای سلامت روانی خانواده لازم است. از این آیه می‌شود استحباب استراحت بعد از ظهر را هم که جامعهٔ امروزی از اکثر ما گرفته، برداشت کرد.

نکتهٔ دیگر این آیه اینست که تنظیم وقت مؤمن باید بر اساس نمازها باشد. واحدهای زمانی در این آیه بر اساس قبل و بعد نمازهاست.

حفظ حریم اتاق شخصی والدین و اجازه گرفتن برای ورود به آن، مع‌الاسف، از احکام تعطیل شدهٔ قرآن است.

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَئِنْ عَلِمْتُمْ جُنَاحًا أَنْ يَضْعَفَنَّ ثِيَابُهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِرِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ حَيْثُ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (٦٠)

اشکالی ندارد که بانوان پیر و ازپاافتادهای که دیگر، جاذبه‌های جنسی ندارند، لباس‌های رویی‌شانرا نپوشند؛ بهشرط آنکه آرایش نکنند و زینتشان را نشان ندهند. البته اگر پوشش کامل را رعایت کنند، برایشان بهتر است؛ زیرا خدا شناوی داناست.

این حکم استثنائی از حکم حجاب است برای زنان قاعده. یعنی زنانی که سن ازدواج آنها گذشته و کسی به ازدواج با آنها راغب نیست. مانعی ندارد که آنها ثیاب خویش را برگیرند. ثیاب چادر و روسربی و مانتوست، یعنی لباس‌های رو. منتها نباید قصدشان خودنمایی و فتنه‌گری باشد. و هرقدر عفت را بیشتر رعایت کنند، به نفع دنیا و آخرت خودشان است. لذا کنار نگذاشتن ثیاب فضیلت است.

کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که مقصود از "يَضْعَفَنَّ ثِيَابُهُنَّ" کنار گذاشتن روسربی است نه برهنگی.

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمُرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنَّفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ يُبُوتٍ كُلُّكُمْ أَوْ يُبُوتٍ آبائُكُمْ أَوْ يُبُوتٍ أَمْهَاتُكُمْ أَوْ يُبُوتٍ إِخْوَانُكُمْ أَوْ يُبُوتٍ أَخْوَاتُكُمْ أَوْ يُبُوتٍ أَعْمَامِكُمْ أَوْ يُبُوتٍ عَمَاتِكُمْ أَوْ يُبُوتٍ أَخْوَالِكُمْ أَوْ يُبُوتٍ خَالِاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتَاً فَإِذَا دَخَلْتُمْ يُبُوتًا فَسَلَّمُوا عَلَى أَنَفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (٦١)

عیب و ایرادی ندارد که افراد نایبنا و معلول و بیمار با شما هم‌غذا شوند. همچنین، برایتان اشکالی ندارد که از خوارکی‌ها و امکانات این خانه‌ها استفاده کنید: خانه‌های خودتان، خانه‌های پدرانتان، خانه‌های مادرانتان، خانه‌های برادرانتان، خانه‌های خواهرانتان، خانه‌های عموهایتان، خانه‌های عمه‌هایتان، خانه‌های دایی‌هایتان، خانه‌های خاله‌هایتان، خانه‌هایی که اختیارشان به دست شماست یا خانه‌های دوستان نزدیکتان.

و نیز باکی نیست که با جمع غذا بخورید یا تنهایی.

بالین حال، وقتی خواستید به یکی از این خانه‌ها وارد شوید، سلام کنید که سلام، درودی مبارک و فرخنده از طرف خداست. خدا آیات و احکام اسلامی را این طور برایتان شرح می‌دهد تا عقلتان را به کار بیندازید.

راجع به هم‌غذا شدن با کور و شل و مریض، گویا وقتی مسلمانان مدينه به جنگ میرفته‌اند کلید خانه‌های خود را به این افراد که استطاعت جهاد نداشته‌اند می‌سپرده‌اند و می‌گفتند از غذاهای خانه استفاده کنید اما آنها حیا می‌کرده و وارد خانه‌ها نمی‌شده‌اند آنقدر که غذاها می‌گندیده، خداوند با نزول این آیات گفته وارد شوید و بخورید.

راجع به ورود به خانه‌ها و استفاده از امکانات فامیلی نام برد شده، گویا با نزول این آیات، بخشی از حق فامیلی محسوب شده. تعبیر به خوردن گویا کنایه از استفاده معقول از امکانات است ولی برخی فقهاء آنرا خوردن معنی کرده و گفته‌اند سایر انتفاعات نیازمند اذن است.

جالب است که در این آیه فقط به خانه‌فamilه‌ای نسبی اشاره شده و فamilه‌ای سببی مثل پدر زن را نیاورده. شاید چون آدم با آنها صمیمی نیست، چنین اذنی صادر نشده. از طرفی خانه فرزند هم از موارد جواز ورود و اکل محسوب نشده.

راجع به جواز خوردن فردی، گفته‌اند رسمی بین برخی قبایل بوده که تنها غذا خوردن را ننگ میدانستند و چند روز لب به غذا نمی‌زدند تا مهمان برسد. خداوند با این آیات این تکلفات را برداشت.^{۱۲۱}

نکته مهم در انتهای آیه اهمیت سلام کردن حین ورود به خانه است. و عبارت "فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ" نشان میدهد که انسان حتی وقتی وارد خانه خالی می‌شود باید با صدای بلند به خودش سلام کند. البته این سلام به ملائکه و جنیان آن بیت هم هست. سلام صرف نظر از اینکه به خود باشد یا به فرشتگان و اجنه یا به دیگران، تحییتی الهی است و برکت با خودش می‌آورد و زندگی را طیب می‌کند. سلام اسم خداست و سلام کردن ابلاغ و ایصال آن اسم است بر یکدیگر تا در سلم و سلامت مستغرق گرددن. سلام مثل یک دعای خیر است در حق دیگران و مسلم است که اولین کسی که از آن بهره می‌برد خود آدم است.

نورالثقلین از امام باقر(ع) روایت میکند که پیش از اسلام، نایبینایان و بیماران حق نداشتند با افراد سالم غذا بخورند. با نزول این آیات خداوند بر این رسم جاهلی خط بطلان کشید. راجع به عبارت "فَسَلِّمُوا عَلَى أَنفُسِكُمْ" معانی الاخبار از امام باقر(ع) روایت میکند که یعنی به خانواده خود سلام کنید.

جلد دوازدهم وسائل الشیعه امام باقر(ع) روایت میکند که وقتی کسی در خانه نیست بگویید: السلام علینا من عند ربنا. و در جلد هفتاد و سوم بحار الانوار امام باقر(ع) میفرمایند: بگویید سلام علیکم و قصدتان ملائکه باشد.

کافی روایت میکند که از امام صادق(ع) پرسیدیم آیا پدر میتواند از مال فرزند چیزی بخورد؟ فرمود: اگر نیازمند باشد، بدون زیاده روی و تنها به اندازه خوراکش. گفتیم: پس چرا از پیامبر(ص) روایت شده که به پسری فرمود: تو و هرچه داری، متعلق به پدرت هستند. امام(ع) فرمود: این مال مورد بخصوصی است: فرزندی پدرش را به شکایت نزد پیامبر(ص) برد و گفت او در میراث مادرم بر من ستم کرده. پدر هم مدعی شد که خرج خودش کرده‌ام. پس پیامبر(ص) چنین گفت تا شکایت فیصله یابد چون پدر مالی نداشت تا بستاند و به پسر دهد. آیا باید پدر را بخطار فرزند به زندان میانداخت؟!

کافی از امام باقر(ع) روایت میکند که پدر به مال فرزند دست دراز نکند مگر بقدر ضرورت و ناگزیر. چون خدا فساد را دوست ندارد.

کافی از امام صادق(ع) روایت میکند: زن حق دارد از خانه شوهرش بخورد و صدقه دهد و دوست هم حق دارد که از خانه دوستش بخورد و صدقه دهد.

کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که یکی از مصادیق "ما ملکتم مفاتحه" وکیل شخص است.

خصال از امیر مؤمنان(ع) روایت میکند که حین ورود به خانه سوره توحید بخوانید که فقر را از آن خانه ریشه‌کن میکند.

بخش آخر سوره شأن نزول مجازی دارد: در شبی که فردایش بنا بود جنگ اُحد دربگیرد، یکی از اصحاب پیامبر بنام حنظله داماد شده بود، لذا از پیامبر(ص) خواست اجازه دهد شب را در مدینه و پیش زنش سپری کند. پیامبر(ص) به او اجازه داد. فردا صبح، غسل نکرده و با عجله خود را به اُحد رساند و در اثنای جنگ به شهادت رسید. پیامبر(ص) فرمود: دیدم فرشتگان در حال بردن روحش به آسمان، غسلش میدادند. لقبش شد حنظله غَسِيل الملائکه. یعنی کسیکه ملائکه غسلش داده‌اند.

مستدرک الوسائل از علی بن ابراهیم نقل کرده که زن حنظله از وصلت آشپ بچه‌دار شد. حنظله هم در جنگ در حالیکه پای اسب ابوسفیان را برید و از اسب بر زمینش انداخت، قصد جان او را کرد اما محافظان ابوسفیان او را بقتل رساندند.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَاءُوكُمْ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُوكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا أَسْتَأْذَنُوكُمْ لِيَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذْنُ لَمَنْ شِئْتُ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۶۲)

مؤمنان کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان واقعی دارند و وقتی که در کار مهمی همراه پیامبرند، بی‌اجازه او جایی نمی‌روند. بله، کسانی که از تو اجازه می‌گیرند، به خدا و پیامبرش واقعاً ایمان دارند. پس هر وقت برای کار مهمی که برایشان پیش آمده است، از تو اجازه می‌گیرند، به هر کدامشان که صلاح می‌دانی، اجازه بد و برایشان از خدا آمرزش بخواه؛ چون که خدا آمرزنده مهربان است.

این آیه مفهوم ولایت و حاکمیت پیامبر(ص) را بر جامعه اسلامی بخوبی نشان میدهد. و نشان میدهد که در جامعه اسلامی تصمیم‌گیری نهایی با رهبر است، البته رهبر هم باید در سیاستهای خود انعطاف داشته باشد.

عبارت "اسْتَغْفِرْ لَهُمْ" نشان میدهد که نگه داشتن حرمت پیامبر و اجازه گرفتن از او آدم را مشمول استغفار پیامبر می‌کند. بعضی هم گفته‌اند نفس رها کردن کار جمعی، گرچه با اجازه جایز می‌شود، ولی اثر وضعی دارد و نیازمند استغفار است.

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ يَتَنَكُّمْ كَدُعَاءً بَغْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَادِيَ
فَلْيَحْذِرِ الَّذِينَ يُخَالِقُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (٦٣)

دعوت پیامبر از شما و درخواستش را مثل درخواست خودتان از هم به حساب نیاورید. خدا خوب می‌شناسد کسانی را که با پنهان شدن پشت این و آن، آرام و بی‌سر و صدا صحنه را ترک می‌کنند! پس کسانی که از فرمان پیامبر سریچی می‌کنند، بترسند از اینکه بلای در دنیا یا عذابی اليم در آخرت گربیان‌شان را بگیرد.

بعضی بی‌توجه به سیاق آیه آنرا معنی کرده‌اند: پیامبر را بی‌لقب یا با صدای بلند صدا نزنید. مثلاً نگویید: محمد! بگویید: یا رسول الله. بعضی هم گفته‌اند دعا و نفرین پیامبر(ص) را مثل دعا و نفرین خود ندانید، دعا و نفرین او مستجاب است و یا سعادت‌آور است یا خانمان‌سوز.

راجح به عبارت "تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ" در این آیه در روایات هست که فتنه، شک و کفر و نفاق در دین است یا زخمی که خداوند بخاطر آن پاداشی نمیدهد. در اخبار دیگر هست که منظور از فتنه، بلا و مصیبت است و عذاب، کشته شدن. در روایتی این فتنه، سلطانی ستمگر دانسته شده که بر ایشان مسلط می‌گردد.

کافی روایت می‌کنند از کسی که: در مدینه بودم که شترانی نظرم را جلب کرد، آنها را خریدم. امام کاظم(ع) که خبردار شد فرمود: تو را چه به شتر! مگر نمیدانی چقدر دردرس دارد. به حرف امام توجهی نکردم و از بس آن شتران به نظرم خوب آمده بود، همه را با کاروانی پیش از خود با غلامانم به کوفه فرستادم. مدتی بعد خبر رسید همگی در راه هلاک شده‌اند. با افسوس پیش امام(ع) رفتم. تا مرا دید فرمود: فَلْيَحْذِرِ الَّذِينَ يُخَالِقُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ... (٦٤)

بدانید که: هرچه در آسمان‌ها و زمین است، مال خداست. خدا کاملاً از احوالتان باخبر است.

... وَيَقِمْ بِرِّ جَعْنَةِ إِلَيْهِ فَيُبَتَّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ يُكْلِلُ شَيْءًا عَلَيْهِمْ (۶۴)

روزی هم که مردم را به سویش بر می گردانند. آن وقت، کارهای ایشان را جلوی رویشان می گذارد. بله، خدا هر چیزی را می دارد.

سوره نور پر از درس‌های اخلاقی و ظرائف فقهی است و وسط این حکمت‌های بظاهر ساده اما سرنوشت‌ساز آیه نور نشسته.

اول، راجع به درس‌های آیه نور صحبت کنیم: آیه نور یک تمثیل بسیار زیباست. در این آیه خداوند به نور تشبیه شده و قرب هر کس به خدا به میزان برخورداری او از این نور شبیه دانسته شده. نور خدا یا نور ولایت و هدایت خدا در دل مؤمنین افروخته است و چون چراگی اطراف را روشن می‌کند. با این تمثیل خداوند خواسته مؤمنین را متوجه نور قرب به خویش کند و بگوید ذکر و تسبیح و عبادت و نیز بخشش و دستگیری و خدمت، انسان را برخوردار از عنایت خدا و واجد نور می‌کنند. پس، در زندگی خویش در جستجوی نور باشید و بکوشید نور وجود خویش را که پرتویی از نور خدادست فزون کنید.

در این راستا از کثرت ذکر و عبادت خصوصاً نماز اول وقت و نیز بخشش به دیگران نام می‌برد و با آوردن عبارت "فی بیوت أذن الله أَنْ تَرْفَعَ" تأکید می‌کند که از راهش و از پناه گرفتن در امن خانه‌ای که خدا خواسته باید به این نور نائل شد. البته این زندگی الهی و نورانی با معیشت و تجارت نه تنها ناهماهنگ نیست بلکه با بودن در بطن جامعه و کار و تلاش می‌توان بدان نائل شد. رمزش حفظ رابطه مدام با خدا و دوام حال حضور در محضر است.

در مقابل این انسان نورانی، اهل غفلت و خودخواهی، دلشان ظلمت‌کده است و مثل منجلابی است تاریک و سراسر گمراهی، و زندگی‌شان هم مثل رفتن در پی سرابی است که هیچ عایدی ندارد جز خستگی و بی‌حالی. سپس اشاره می‌کند که چطور انسان می‌تواند غافلانه زندگی کند، آنهم در عالمی که تمام موجودات، به ذکر و تسبیح و سمع مشغولند و

هریک به زبان شریعت خویش، نماز میگذارند؟! حتی تشویق میکند که چشم باطن باز کنید و تسبیح ایشان را ببینید!

از این آیات که از منضّمات آیه نور بود که بگذریم، این سوره از اول تا آخر، نکاتی راجع به آداب و عفاف دارد و احکامی را تشریع کرده که به ترتیب به آنها اشاره میکنیم:

- در صدر سوره حد زنا آمده که صد تازیانه است در مَسْهَدِ مؤمنان.
- حرمت ازدواج با کسی که مشهور به زناست.
- حکم قذف یعنی تهمت زنا زدن به مؤمنین و تکمیل نکردن چهار شاهد که هشتاد تازیانه است.
- حکم لعان که بین شوهری که زنش را در حال زنا بی‌شاهد دیده با زنش برگزار میشود و از هم جدا میشوند.
- نهی مؤمنین از سوءظن به یکدیگر و نهی از کمک به شیوع شایعه علیه هم، مؤمن نباید هرچه میشنود را نقل کند و نباید بدخواه کسی باشد و نباید مُهره شیطان در بردن آبروی دیگران بشود.
- توصیه أغنیای مؤمنین به مهربانی و خطابوشی و گذشت و بخشش و دستگیری نسبت به ضعفا.
- لزوم اجازه گرفتن برای ورود به خانه‌ها و فضاهای خصوصی و رعایت حریم افراد.
- نهی مؤمنین از چشم‌چرانی و لزوم مراعات عفاف و پوشاندن خود.
- حکم حجاب واجب برای زنان مؤمنه و مستثنیات آن از جمله محارم و مستخدمین و مباشرين و نيز حکم حجاب زنان يائسه.
- تشویق بلکه امر والدین به تزوج جوانها و توصیه عفاف به جوانهایی که مقدمات ازدواج برایشان فراهم نیست.
- امر یا تشویق به آزاد کردن بردهان با عقد قرارداد پرداخت قسطی بهاء.
- نهی از استفاده از زنان بعنوان کالایی برای تجارت جنسی و وعده بخشش به زنانی که به این کار مجبور شده‌اند.

- لزوم مراجعه به پیامبر(ص) یا سنت او در دعاوی و پذیرفتن حکم ایشان.
- بی اجازه وارد اتاق خواب والدین نشدن و اجازه خواستن پیش از ورود.
- جواز استفاده از خانه و امکانات فامیل بشرط رضایت آنها.

آخر سوره توصیه و تأکیدی است که مؤمنین در امور جمعی و گروهی با هم همکاری کنند و از زیر کار در نزوند و مطیع پیامبر(ص) باشند. و تصریح میکند که از زیر بار چنین مسئولیتهایی شانه خالی کردن عواقب دنیوی و اخروی خاصی دارد. بعيد نیست که این توصیه نسبت به زمان ما هم صدق کند و تنها گذاشتن مؤمنین و سربیچیدن از درخواست کمک کسی که امیر مؤمنین است، عواقب و آثار وضعی داشته باشد و فرد و جامعه را به فتنه دچار کند و چه بسا ناخواسته سرکرده فتنه‌ای شود یا مفتون فتنه‌ای.

در میان آیات این سوره یک آیه امیدبخش هم هست که سنتی از سنت‌های خدا را بیان میکند و به مؤمنینی که اهل صالحات یعنی عبادت و خدمت‌اند و عده میدهد که اندک‌اندک ایشان را در حوزه خود تمکن میدهد و قوی میسازد بطوریکه حاکم شوند و بتوانند دینشان را بی‌ترس به اجرا بگذارند و دیگران را هم به آن دعوت کنند و قدرت و امنیت یابند. آری، خدا با پیشینیان هم چنین کرده. منتها این خودش آزمونی برای آنهاست و هرکس به کفر و کفران مایل گشت، مُهر فسق بر او خواهد نشست. پس در حال قدرت، مؤمن باید ملازم ایمان و تقوی و عدل و شکر باشد و عبادت و خدمت تخطی نکند.

سوره فرقان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره فرقان با بیان مبارکي قرآن و مبارکي خدایي که قرآن را برای بشر نازل کرده آغاز ميشود و قرآن را با کلمه "فرقان" وصف ميکند. فرقان يعني ملاک درست از نادرست.

سپس خداوند را خالق و اداره‌کننده مُلک هستی معرفی ميکند و افسوس ميخورد که غافلان، بجای خدا دل در گرو معبدهای نهاده‌اند که مخلوق ذهن‌اند یا مخلوق خدا و مالک نفع و ضری نيسنند، نه برای خودشان نه برای عابدان‌شان.

سپس به بیان برخی از ابرادات مُستَشکلان میپردازد: آنها قرآن را برساخته محمد(ص) با معاونت تی‌چند میدانستند و میگفتند قرآن قصه‌های تاریخی است؛ یا میگفتند اگر کتابی آسمانی است پس چرا فرشته‌ای نازلش نکرده یا چرا محمد(ص) که مدعی پیامبری است ثروت و قدرتی ندارد؟! خدا پاسخ میدهد که اگر میخواست بیش از اينها را به پیامبرش میداد؛ اما خواسته محمد(ص) چون ديگران باشد. سپس اشاره ميکند که عامل اين اشکالات انکار آخرت است.

سپس عاقبت سوء جهنيان و تقييظ و زفیر جهنم را توصيف ميکند و ميگويد اين بهتر است یا بهشت متّقین؟

ادame ميدهد: کافران ميگويند چرا فرشتگان بر ما نازل نمي‌شوند یا چرا آنها را نمي‌بینيم؟ اين درخواست، ناشی از تکبّر ايشان است. البته روزی فرشتگان را خواهند دید، روزی که وقت مرگ آنها و رفتشان از دنياست. اما آنروز ايمان نفعی به حالشان ندارد.

آنروز فرياد واحسرتايشان به هواست و ميگويند کاش راهی که پیامبران گفته بودند در پيش ميگرفتيم، کاش با دوستان نايم معاشرت نمي‌کردیم. کاش گول شيطان را نمي‌خورديم.

مؤمنين هم در آنروز حسرت ميخورند که کاش بيشتر، از قرآن بهره مي‌برند.

سپس اشاره‌اي به داستان موسى و عاد و ثمود و اصحاب رَسْ ميکند و سرنوشت منکران وحی را متذگر ميشود.

سپس پیامبر را دلداری میدهد و میگوید تمام پیامبران مکذبان و دشمنان بسیار داشته‌اند. و آنها بای را که به پیام جان‌بخش وحی دل نمی‌سپارند به حیوانات تشبیه می‌کند و بلکه میگوید بدترند! از پیامبر(ص) میخواهد که با تکیه بر معارف قرآن، با کافران جهاد کند، جهادی همه جانبه.

سپس به نعمات خدا بر مردم، از جمله آفتاب و سایه و شب و روز و باد و باران اشاره می‌کند و میخواهد که ایمان بیاورند. پیامبر را نیز به استقامت بر ایمان و توکل بر خدا و تسبيح و سجود بسیار در شب و روز فرامیخواند.

سپس دوازده آیه در معرفی عبادالرحمان یعنی مؤمنان برگزیده است و آنها را کسانی معرفی می‌کند که آراسته به حلم و تواضع‌اند و مدارای بسیاری با مردم دارند، شب‌خیز و عابدند، اهل دعا و ثنایند، در مخارج زندگی میانه‌رو اند، از شرک و قتل و زنا برحدار اند، اهل لهو و لغو نیستند و با کرامت از کنارش میگذرند، آیه‌شناسند و دیده شهشناس دارند، نسبت به خانواده خوبیش حساسند و برای آنها بسیار دعا می‌کنند.

ختام سوره توصیه به دعاست و اینکه اگر دعا را واگذارید، خدا هم شما را وامیگذارد.

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيُكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا (۱) الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا (۲)

مبارک است خدایی که فرقان را بر بنده‌اش محمد نازل کرد تا هشداری باشد برای تمام مردم جهان. همان خدایی که مُلک آسمانها و زمین مال اوست و هرگز کسی را به فرزندی نپذیرفته و کسی را در مُلک با خود شریک نساخته و همه چیز را خودش آفریده و دقیق، تقدیر کرده. عبارت "تَبَارَكَ الَّذِي" را می‌شود إنشایی هم معنا کرد، یعنی: مبارک باد! خدایی که ... به هر تقدیر، برکت معنای خاصی در فرهنگ قرآنی دارد. این واژه نه بار در قرآن آمده که سه بارش در همین سوره است. غیر از این سوره، سوره مُلک هم با عبارت "تَبَارَكَ الَّذِي" آغاز می‌شود. مبارکی به معنای پربرکتی و دوام است. برکت خدا، رحمت اوست وقتی جریان می‌یابد یعنی

منجر به خلقت میگردد. کلمه برکت در عبری و عربی و سانسکریت وجود دارد و همین معنا را افاده میکند. یعنی از ریشه‌ای ترین واژه‌هایی است که هزاران سال در ادیان بشری وجود داشته، به همین دلیل میتوان نتیجه گرفت از آن اسمائی است که به تعییر برعی روایات، "نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ" یعنی از آسمان نازل شده. مبارکی به سه چیز دلالت دارد: یکی فرونی، دوم دوام، و سوم یُمن و خوشی. پس وقتی به کسی میگوییم فلاں چیز برای تو مبارک باشد یعنی برایت بماند و فرونی و یُمن آورد. منشا برکت در هستی خداوند است یعنی هرجا برکتی هست از اوست. در سوره اعراف پس از ذکر خلقت زمین و آسمان و شب و روز و تسخیر شمس و قمر و نجوم به امر خدا، آمده: تبارک الله رب العالمين (آیه ۵۴). یعنی خدای رب العالمین تبارک است. یعنی منشا برکت اوست. این برکت راجع به تکوین است، مثل آیه تبارکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ [سوره المؤمنون : ۱۴]. اما در اینجا در سوره فرقان نزول قرآن را مبارک دانسته یعنی برکت راجع به نظام تشریع بکار رفته. کلاً این واژه ۹ بار در قرآن به خود خداوند نسبت داده شده و ۱۲ بار به غیر او، منجمله به مکه، قرآن (۳ بار)، مسیح، ذکر، منزل، شجر، تھیة، بُقْعَه، شب قدر، و باران نسبت داده شده. یعنی منشا برکت خداست اما به اذن الهی، برکت در هرچیزی قابل جعل است. وقتی چیزی برکت پیدا کرد مقدس میشود و ارتباط با آن، آدم را هم پاک و مقدس و نورانی میسازد. برای مثال به آیه ۶۱ سوره نور دقّت بفرمایید: وقتی وارد خانه‌ای میشوید، به هم سلام کنید، که این کار تھبیت مبارک و طیی از جانب خداست. یعنی سلام کردن وسیله انتقال برکت الهی و نشر آن به دیگران است، البته به شرط قصد. پس برکت همان نور و رحمت خداست که در چیزی میجوشد و سر ریز میشود؛ مثل شب قدر، بقعة مبارکه طور، وجود مقدس عیسای مسیح، باران، کتاب خدا، ... و البته اینها مشت نمونه خروار است و برکت الله خیلی جاها هویداست: أَيْنَمَا تُؤْلَوْا فَتَّمَ وَجْهُ اللَّهِ (بقره: ۱۱۵) به هر طرف رو کنید وجه خداست. بعضی جاها بیشتر و بعضی جاها کمتر. البته دوستی با خدا و توفیق از جانب خدا میخواهد تا انسان از برکت الله، برکت بیابد و الا شب قدر بر همه میگذرد و قرآن بر طاقجه هر خانه‌ای هست اما آنها که بر خود ستم میکنند -پناه بر خدا- نصیبیشان خسارت است نه برکت. به سراغ آیه باز گردیم: تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ... مبارک

است خدایی که "فرقان" را بر عبدهش محمد(ص) نازل کرد. کلمهٔ فرقان که نام سوره هم از آن گرفته شده مصدری است که در معنای وصفی بکار رفته تا مبالغه را برساند. قرآن فرقان است یعنی فارق میان حق و باطل است. یعنی با قرآن میشود فهمید که حق چیست و باطل کدام است. با قرآن، هم درستی واقعیت معلوم میشود، هم وظایف ما نسبت به آنها. فرقان شامل هر دو ساحت- هست‌ها و بایدها میشود. فرقان از بزرگترین نعمتهايی است که ممکن است خداوند به کسی بدهد. قرآن فرقان آور است منتها بشرطی که به آن عمل شود، به این مطلب تصريح شده: یا أَئِهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهُ يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا [سوره الأنفال : ۲۹]. یعنی فقط انسان قرآنی یعنی انسانی که عامل به قرآن شده، با قرآن میتواند حق را تشخیص دهد و این جنبه راهگشای قرآن برای غیر متّقین نیست. به عبارت دیگر همانطور که هدایت و شفای قرآن مخصوص مؤمنین و متّقین است، فرقان قرآن هم فقط مخصوص آنهاست. فرقان بودن قرآن یکی از شوّون عالی آنست اما جنبه انذار قرآن برای همه هست. برای همین فرموده: لَيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا. این عبارت از آیاتی است که جهانی بودن رسالت پیامبر اسلام(ص) را هم میرساند.

لب کلام آیه دوم، اختصاص "ملک" به خداوند است. مُلک یعنی مالکیت به اضافه فرمانروایی، وقتی کسی مالک جایی بود و حکمش در آنجا مطاع بود، مالک مُلک آنچاست، مُلک آسمانها و زمین مال خداست و هرچه بخواهد در آنها فرمان میراند. هیچ‌کس هم در این مالکیت و فرمانروایی با خدا شریک نیست.

عبارت "خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ" عبارت مهمی است و نشان میدهد هرچه هست، تک به تک، مستقیماً مخلوق خداست. یعنی همه‌چیز را خدا خودش ساخته و امضای خدا پای همه چیز هست، همه چیز از ریزترین ذرات اتم تا عظیم‌ترین سحابی‌ها.

جلد شانزدهم بحارالأنوار روایت میکند که وقتی آیه اول سوره فرقان نازل شد، رسول خدا(ص) فرمود خداوند مرا در این آیه عبد نمیده، مرا جز به این نام نخوانید که این بهترین لقب است برای من.

علل الشرایع از رسول خدا(ص) راجع به وجه نامگذاری قرآن به فرقان روایت میکند که: به این دلیل فرقان نامیده شده که به تفریق و آیه آیه بر من نازل شده، بخلاف تورات و انجیل که دفعتاً نازل شده‌اند.

کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که قرآن تمام کتاب است و فرقان محکمات آن که عمل به آن بر همه واجب است.

جلد نود و دوم بحار الأنوار از ابن عباس نقل کرده که "عالَمِين" در "لَيَكُونَ لِالْعَالَمِينَ نَذِيرًا" فرشتگانند و اهل سماوات و جن و انس.

راجح به عبارت "خَاقَ كُلَّ شَيْءٍ" علل الشرایع از امام باقر(ع) روایت میکند که خداوند هستی را از شیء یعنی چیزی خلق نکرد بلکه خلق کرد "لَا مِنْ شَيْءٍ" یعنی از هیچ. توحید از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند که هر سازنده‌ای شیء را از چیزی میسازد ولی خدا آنچه آفرید را از ناچیز (لَا مِنْ شَيْءٍ) ساخته.

کافی از امام کاظم(ع) روایت میکند که خلق کردن خدا بواسطه علم اوست. خدا بر اساس علمش، مشیت میکند و بر اساس مشیتش اراده میکند و بر اساس اراده‌اش تقدیر میکند، صفات و قدرت و ارزاق و حدود اشیاء را بطور دقیق. و سپس قضاء میکند یعنی حکم میکند به ایجاد آنها و وقتی ایجاد شدند، امضاء صورت گرفته و دیگری بدائی نیست. اما قبلش بداء ممکن است و ناشی از قدرت و اختیار مطلق خداوند است.

توحید از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند که گناهان عباد به امر خدا نیست و بنده به اختیار خود گناه میکند اما برای تحقق گناه حول و قوه و مشیت خدا را با سوء اختیار خود بکار میگیرد. خداوند چنین اختیاری به انسان داده تا بعد از او حساب بکشد و عذابش کند. همینطور طاعت، به حُسن اختیار بنده و با استفاده از حول و قوه خداست و چون به امر و رضای خدا بوده، خداوند به آن پاداش میدهد.

راجح به عبارت "فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا" تفسیر قمی از امام رضا(ع) روایت میکند که تقدیر، حدود موجود را از حیث زمان بدنیا آمدن و از دنیا رفتن و نیز ارزاق اولیه او را معلوم میکند. گرچه اینها میتوانند با حسنات و سیئات فرد، دستخوش تغییر شود.

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلَهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ وَ لَا يَنْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لَا نَعْمًا وَ لَا يَنْلِكُونَ مَوْتًا وَ لَا حَيَاةً وَ لَا نُشُورًا (۳)

اما بجای خدا چیزهایی را معمود گرفته‌اند که نمیتوانند چیزی خلق کنند و خود، مخلوقند. حتی اختیار سود و ضرر خود را هم ندارند. مرگ و زندگی و حساب و کتاب کسی هم دستشان نیست.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرَاهُ وَ أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَ زُورًا (۴)

منکران دین مدعی‌اند که قرآن جز مشتی دروغ نیست که محمد از خودش ساخته و عده‌ای هم در این کار کمکش کرده‌اند. با چنین نسبتی مرتکب ظلم و دروغی بزرگ شده‌اند. ظلم در قرآن معمولاً برای گمراهانی که باعث گمراهی دیگران میشوند بکار رفته و زورگویی، معنای ثانویه و فرعی برای آنست.

وَ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا (۵) قُلْ أَنْرَلِهُ الَّذِي يَعْلَمُ السَّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَنْهُ رَحِيمًا (۶)

مدّعی‌اند: افسانه‌های باستانی است که محمد بازنوسی کرده و برای اینکار عده‌ای صبح و شب برایش میخوانند. ای محمد، به آنها بگو: چنین نیست؛ قرآن را خدایی نازل کرده که اسرار آسمانها و زمین در مشت اوست، همان خدایی که آمرزندۀ است و مهریان.

بعضی از مفسرین کنکاش کرده‌اند که مقصودشان از همکاران محمد، چه کسانی بوده؟ چه کسانی را منشاً این بقول خودشان اسطوره‌ها میدانستند؟ بعد نامهای بعضی از یهودیان و نصاری را ردیف کرده‌اند که از دوستان پیامبر(ص) بوده‌اند و شاید توسط مشرکین مگه متهم به القاء اسطوره به محمد(ص) بوده‌اند. اما خود این کنکاش به زعم ما نادرست است، اتهام و کذب را که تفھص نمیکنند! کسی که اتهام میزند دوست دارد ذهن ما را مشغول اتهام خود

کند، کنکاش ما در اتهام او هم در جهت تأمین غرض اوست. پس در تفسیر فقراتی از قرآن که نقل اکاذیب کافران است باید دقّت کرد که ناخواسته شارح آن اکاذیب نباشیم. خود قرآن هم آنها را سربسته نقل میکند، ما چرا بازشان کنیم؟!

جوابش سر خط و سرراست است: قُلْ أَنْزَلَ اللَّهُ الَّذِي يَعْلَمُ السَّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... عبارت "يَعْلَمُ السَّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ" که راجع به نازل‌کننده قرآن که خداست بکار رفته، بی‌اعشار نیست که قرآن حاوی اسرار و حکم بسیاری است، برای همین فرقان است. گویا مراد از اسرار السماوات، اسرار آسمانی باشد یعنی قواعد زندگی اخروی؛ و مراد از اسرار الارض، قواعد تکوین و تشریع برای زندگی زمینی باشد.

وَقَالُوا مَا لِهَا الرَّسُولِ يَا كُلُّ الظَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَكْ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا (٧) أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَا كُلُّ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَبَعُونَ إِلَّا رُجَالٌ مَنْحُورًا (٨) انْظُرْ كَيْفَ ضَرَّ بُوْلَكَ الْأَمَّارَ قَضَلُوا فَلَأَ يَسْتَطِيعُونَ سَيِّلًا (٩)

اشکال میکنند: این چه پیغمبری است که مثل مردم عادی آب و غذا میخورد و در کوچه و بازار رفت و آمد میکند؟! چرا فرشته‌ای با او فرود نیامده تا با هم مردم را هشدار دهنده؟! یا چرا گنجی بپایش ریخته نشده یا با غی ندارد که از آن ارتزاق کند؟! در نتیجه ظالمان میگویند شما مسلمانان دنبال مردی جادو شده راه افتاده‌اید. بین چه حرف‌های بی‌اساسی راجع به تو میزنند و از طریق انصاف خارج میشوند و راه هم به جایی نمیبرند.

اینکه مثل مردم غذا میخورد یعنی چرا مثل فرشته‌ها نیست و اینکه در بازار راه میرود یعنی چرا مثل پادشاهان نیست؟ انتظار داشتند خدا چنین کسانی را نبوت دهد نه کسی مثل محمد(ص) را.

احتجاج از امام هادی(ع) روایت میکند که اگر پیامبر(ص) مثل شاهان بود، نمیتوانست با مردم ارتباط بگیرد و معارف دین را منتقل کند، بلکه پشت درب قصر خویش محصور میشد. آری خدا فردی چون محمد(ص) را نبوت بخشدید و تمام اشرف و شاهان گیتی نتوانستند

مانع گسترش دینش شوند و آئینش عالم‌گیر شد. همین، از معجزاتی است که حقایقت محمد(ص) را نشان میدهد.

راجع به عبارت "قَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَبَعُونَ إِلَّا رُجُلًا مَسْحُورًا" همانطور که عرض شد ظلم در قرآن بیشتر ستم معنوی معنا میدهد تا مادی. یعنی ظالم کسی است که نه تنها با کفر، به خود ستم کرده بلکه با بستن راه دین خدا و گمراه کردن دیگران، به آنها هم ستم کرده. آیا ظلمی در حق دیگران از این بزرگ‌تر و غیر قابل جبران‌تر هست؟ در این آیه هم انکار انبیاء و بهانه‌جویی در کار آنها ظلم دانسته شده.

در این سه آیه ایراداتی را متوجه پیامبر(ص) میکنند و نقصی را به او نسبت میدهند اما مگر زندگی عادی داشتن و مثل دیگران زیستن، نقص است؟! اتفاقاً برای پیامبری که میخواهد الگوی مردم جامعه باشد عین کمال است که مثل آنها باشد؛ و مثل آنها محتاج آب و غذا و سرپناه.

فقره "يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ" نشان میدهد که پیامبر اکرم(ص) در کوچه و بازار معاشر مردم بوده و هرگز بین او و مردم حجاب و حائلی نبوده. این مطلب باید سرمشق زمامداران دین و دنیاى مسلمین باشد. از این عبارت برمیاید که انبیاء آنچه نیاز داشتند را خودشان شخصاً از بازار میخریدند. این هم درسی است برای همهٔ ما.

در اینجا مخالفان پیامبر را مسحور خطاب میکنند، بارها هم او را ساحر خطاب کرده‌اند. اتهام‌های آنان گاهاً متضاد و با هم قابل جمع نیست. اصولاً چون اتهام بنایش بر جهل و نشناختن طرف یا افترا بر وی است، اتهام‌ها که چند تا میشوند، بینشان تضاد هویدا میشود.

تَبَارَكَ اللَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ يَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا (۱۰)

مبارک است خدایی که اگر میخواست بهتر از آنها را در همین دنیا به تو عنایت میکرد، مثلاً بجای یک باغ، باغهایی پر از نهر بتو میداد؛ قصرهایی باشکوه هم نصیبت میکرد. میشود این آیه را ناظر به آخرت دانست:

مبارک است خدایی که انشا الله برای تو بهتر از اینها را قرار خواهد داد: با غهای پر نهر و قصرهای باشکوه.

از این آیه نتیجه گرفته اند زندگی مرفه و کاخ نشینی دور از شأن انبیاء است. این مطلب به این کلیت درست نیست و انبیاء کاخ نشین هم مثل داود و سليمان هم داشته ایم. اما چیزی که غیر قابل انکار است اینست که زهد، اگر تواضعًا لِّه باشد، زینت انبیاء و اولیاء است و مؤمنی هم که نصیبیش شود فوز برد. این آیه اشاره غیر مستقیمی هم دارد که فقر و غنا، دست خدادست.

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا (۱۱) إِذَا رَأَتُهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَقْيِطًا وَزَفِيرًا (۱۲)

نه، اینها بله است، آنها قیامت را قبول ندارند و ما برای کسانی که قیامت را انکار کنند، هم اکنون آتشی فروزان آمده کرده ایم. آتشی که چون از دور بینندشان، نعره خشم و خروشش را میشنوند.

در این آیه گفته آتش، از دور آنها را میبینند، نه اینکه آنها آتش را میبینند، یعنی شعور به آتش نسبت داده شده. گویی آتش دوزخ جهنمیان را میشناسد و تا میبیند نعره میکشد و به خروش می‌افتد. "زفیر" غرش و خروشی است که با بازدم صورت میپذیرد. بخلاف "شهیق" که بانگی است که با دم و فرو دادن هوا در سینه بر میخیزد مثل خرخر. در قرآن هم به خود جهنم، هم به کسانی که در آن در حال عذاب شدن اند زفیر و شهیق نسبت داده شده. زفیر که بهترین ترجمه برای آن نعره است در اینجا آمده و شهیق هم در این آیه: **إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَقُوْرُ** [سوره الملك : ۷] مجموع البیان از امام صادق(ع) روایت میکند که "مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ" یعنی فاصله یکسال راه برهان از امام صادق(ع) روایت میکند که ساعات به عدد ما امامان، دوازده عددند و هریک از ما معادل ساعتی از ساعات شبانه روز و نیز ماهی از ماههای دوازده گانه سال هستیم.

امیر مؤمنان (ع) معادل ساعت اول است و منظور از "بْلَ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ" کسانی است که او را تکذیب کردند.

و إِذَا أَتَوْا مِنْهَا مَكَانًا ضَيْقًا مُقْرَنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا (۱۳) لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَ اذْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا (۱۴)

وقتی کتبسته به جای تنگ و تاریکی در جهنم پرت شوند، آنجاست که آرزوی مرگ میکنند.
آرزو نه یکبار بلکه بارها و بارها باید آرزوی مرگ کنید!

"مُقْرَنِينَ" جمع مُقْرَن است، یعنی کسی که دست و پایش به زنجیر بسته شده. "ثبور" تباہی و هلاکت معنا میکند. به فریاد استغاثه و واویلابی که از فرد در معرض هلاکت شنیده میشود هم ثبور گویند.

جهنم انقدر بزرگ است که تمام جهنمیان را میبلعد و میگوید باز بدھید تا بیلعم: يَوْمَ تَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَرِيدٍ [سوره ق : ۳۰]، با این وجود سلول جهنم چنان تنگ است که جهنمیان را در درون خود منگنه میکند. مجمع‌البیان از رسول خدا(ص) روایت میکنند که جهنمیان مثل میخی در دیوار فروکوفته میشوند.

غفلت از خدا و اعراض از درگاهش در دنیا تنگنا و در برزخ دلتگی و در آخرت ضيق ابدی به همراه دارد:

وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى [سوره طه : ۱۲۴]
وَمَنْ بُرِدَ أَنْ يُضْلَلَهُ يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَّاجًا [سوره الأنعام : ۱۲۵]
وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى [سوره اللیل : ۱۰]

ایمان به خدا و با درک حضور و یاد خدا زیستن نیز، در دنیا و برزخ و آخرت، فتح و یسر و بسط و بهجهت و سرور و بهاء در پی دارد:

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَأَنْقَى ... فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى [سوره اللیل : ۷]
وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرْبَى آمَنُوا وَأَتَقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ [سوره الأعراف : ۹۶]

حتّیٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَرَنَّهَا سَلَامٌ عَيْنِكُمْ طِبْسُمْ فَادْخُلُوهَا حَالِدِينَ [سوره الزمر : ۷۳]

به این معانی، آیه زیاد و فوق حد احصاء است بلکه تمام قرآن در صدد بیان همین حقیقت است.

ارشاد از رسول خدا(ص) روایت میکند که صدای جهنم مثل صدای کوه آتشفسان است. جلد هفتم بحارالأنوار از امام صادق(ع) روایت میکند که جبریل به رسول خدا(ص) فرمود: مؤمنان محشور میشوند درحالیکه تکبیر و تحمید میکنند خدا را و کافران از گور بر میخیزند در حالیکه فرباد واویلایشان به هواست: دَعْوَا هُنَالِكَ ثُبُورًا

تفسیر قمی از علی بن ابراهیم نقل میکند که مقرنین یعنی به هم زنجیر شده.

قُلْ أَذِلَّكَ حَيْثُ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَرَاءً وَ مَصِيرًا (۱۵) لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ حَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْتُولًا (۱۶)

ازشان بپرس: این بهتر است یا بهشت جاودانی که به متّقین وعده داده شده؟! بله، پاداش و فرجامشان بهشت است. در آنجا هرچه دلشان بخواهد برایشان هست، آنهم برای همیشه. این وعده را خداوند بر عهده گرفته.

عبارت "کانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْتُولًا" را اینطور هم فهمیده اند: این وعده ای است که مؤمنان از خدا بسیار درخواست میکنند. در اینصورت مؤمنان سائل و خدا مسئول و بهشت مسئول عنه است. البته این معنای متکلفانه چندان با سیاق سازگار نیست و از ظاهر عبارت هم فاصله میگیرد.

از عبارت "لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ" نتیجه گرفته میشود، انسان تنها در بهشت است که به تمام آرزوهای خود میرسد نه قبل از آن. قبل از آن لااقل نسبت به غیرمؤمنان این سنت برقرار است که: وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ [سوره سباء : ۵۴] بین آنها و خواسته هایشان حائل میشوند؛ با گذشتگان نیز چنین کردیم.

سوال: با توجه به عبارت "لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ" اگر بهشتیان بخواهند که همهٔ اهل جهنم از جهنم خلاص شوند یا بخواهند که خودشان به درجات انبیاء نائل شوند، شدنی است؟

جواب: خیر؛ دایره‌ای که خواست بجهشتیان در آن نافذ است دایره‌ای است محدود به خودشان و ظرفیت وجودی‌شان. یعنی فقط تقاضاهای حکیمانه و مربوطه مسموع است و این عبارت به بهشتیان قدرت لایزال نمیدهد. شاید از قیود "لَهُمْ" و "فِيهَا" هم بشود همین مقدمات حکمت را برداشت کرد.

راجع به عبارت "كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولاً" جلد هفتم بحارالأنوار از ابن عباس نقل میکند که از خدا، وفای به وعده‌اش را بخواهید. فرشتگان نیز از خدا وفای به وعده‌اش را برای مؤمنین خواستارند و میگویند: رَبَّنَا وَأَذْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنِ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ [سوره غافر : ۸]

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَتَتْنُمْ أَضْلَلْتُنُمْ عَبَادِي هُؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا
السَّبِيلَ (۱۷) قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَتَبَغِي لَنَا أَنْ تَنْجِدَنَا مِنْ دُونِكَ مِنْ أُولَيَاءِ وَلَكِنْ مَتَعْنَمُونَ وَ
آبَاءُهُمْ حَتَّى نَسْوَا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا (۱۸)

روزی که خداوند، آدم‌های بی‌خدا و آنچه را که بجای خدا میپرستیدند محشور میکند، به آن معبدوهای دروغین میگوییم: شما بندگان مرا گمراه کردید یا خودشان راه را گم کردند؟! استنکاف میکنند که: خدایا پاک و منزه‌ی تو؛ ما کجا و جز تو خدایی برگرفتن کجا! خدایا، به اینها و پدرانشان رفاه داده بودی تا جایی که یاد تو را فراموش کردند و بدل شدند به مردمانی پوج و تباہ شده.

معبدوهایی که در طول تاریخ توسط بشر بجای خدا پرستش میشده‌اند از چند قسم خارج نیست: گاهی بت‌هایی ساخته شده توسط بشر بوده که نمادی از موجودات خیالی مانند خدایان یونانی بوده، گاهی آن بت‌ها نمادی از جنیان یا سلاطین جن بوده و برای جلب رضایت ایشان پرستش میشده‌اند، گاهی بت‌ها نمادی از فرشتگان واقعی بوده‌اند و در واقع آن فرشتگان مؤثر در تقدیر دانسته شده و پرستش میشده‌اند؛ گاهی معبدوها طاغوت‌مسلمکانی بوده‌اند که مردم را به اطاعت خود فراخوانده و بندهٔ خود کرده بودند، یعنی

صاحبان زر و زور و تزویر از جمله حکام و اغنياء و روحانی نماها. اين قسم معبودها، هنوز هستند و پرستيده ميشوند؛ گاهی بشر انبیاء و قدیسین برق را به ناحق پرستش ميکرده و برای آنها استقلال قائل بوده و آنچه باید از خدا ميخواسته، از آنها ميخواسته. پرستش عيسی بن مریم و مادرش به شهادت قرآن و پرستش علی بن ابيطالب در میان برخی فرق غالی و انحرافی چون علی‌الله‌ی به شهادت تاریخ از اين قسم‌اند. اين قسم هم هنوز طرفدارانی دارد.

در آيه شريفه صحبت از محشور شدن اين معبودها و تکلم خدا با آنهاست و جالب است که منکر اضلال پرستش‌کنندگان خویش‌اند و اصولاً شرك را انحرافی میدانند که ساحت حق از آن منزه است. پس باید مقصود از چنین معبودهایی یا فرشتگان باشد یا ارواح طيبة اولیاء الله و انساب چنین کلمات حکمت‌زابی به طواغیت و اجنه یا بت‌ها با فرض زنده شدن آنها در قیامت، ناممکن است. مشابه اين خطاب و عتاب با عيسی بن مریم در جای ديگر هم آمده، جالب است که جواب او هم با سبحانک شروع ميشود: **وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنَّكَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأَمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ** [سورة المائدة: ۱۱۶]. اين راجع به معبودها، اما استدلال عجيب آنها راجع به دليل گمراه شدن مردم که عبارتست از "مَتَعَظَّهُمْ وَأَبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذُّكْرَ" جمله‌ای قابل توجه است. ميگويند خديا دليل گمراهی اينها ناز و نعمت بود، ناز و نعمتی که بجای شکر، صرف غفلت شد و ذكر را از ياد آنها برد. مقصود از ذكر، ذكر خداست. يعني فراموش کردنند که بندۀ خدایند و اينکه خدا خلقشان کرده و با آنها کار دارد.

نتیجه چنین زندگی غافلانه‌ای در عین رفاه مادی، بوار است. بوار هلاکت باطنی است. وقتی کسی مبتلا به بوار شد، زندگی اش پوک و پوج و تباہ ميشود. ثروت بی خدا عین تباہی است و آدم را جهنمی میکند. اين "تمتع" مصدقی از مكر خدا نسبت به کسانی است که بجای خدا، غير خدا را بندگی میکنند. جالب است که ثروتمند ميشوند، اما اين ثروت تجلی مكر خداست و آنها را از خدا دورتر میکند و از درون، تهی ميشوند.

این آیه هم از آن آیات بسیاری است که صحّه میگذارد بر این حقیقت که رو به راه بودن وضع دنیاپی کسی به معنای درست بودن راه او نیست و نشان نمیدهد که خدا از او راضی است. بر عکس، عاقبت بسیاری از این مرفهین، تلخ و دردناک است: **فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعْدُ أَهْمُمْ عَدًّا** [سوره مریم : ۸۴].

در این آیه صحبت از نسیان و غفلت، از طریق رفاه شده؛ عوامل دیگری هم در قرآن، دام نسیان معرفی شده‌اند. منجمله:

أولاد: شَغَلْتَنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا [سوره الفتح : ۱۱].

شغل: لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةً وَلَا يَنْعِمُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ [سوره النور : ۳۷].

تقریح: وَإِذَا رَأَوْا ... لَهُوَا افْضُوا إِلَيْهَا [سوره الجمعة : ۱۱]؛ **الْعَدَوَةَ وَالْبَغْضَاءُ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدُّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ** [سوره المائدہ : ۹۱].

یک نکتهٔ خاص هم در این آیه هست: اشاره به "مَنْعَتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ" نشان میدهد که خانواده‌هایی که چند نسل در رفاه بوده‌اند، خیلی باید مواطن غلبه نسیان باشند.

فَقَدْ كَذَبُوكُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيْعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِمْ مِنْكُمْ نُذْقُهُ عَذَابًا كَبِيرًا (۱۹)

خدا به بتپرست‌ها می‌گوید: خب، معبدوها هم حرف‌هایتان را دروغ دانستند! با این حساب، نه دیگر می‌توانید عذاب را از خودتان دور کنید و نه از کسی کمک بگیرید. هر کدامتان که بد کرده باشید، عذابی بی‌اندازه به او می‌چشانیم.

در این آیه ظالمین را به عذاب آلیم حواله داده، در آیات دیگر خداوند برای ظلم، آثاری بیان کرده، منجمله ناکامی و محرومیت از رحمت خدا.

معانی الاخبار از رسول خدا(ص) روایت میکند که در عبارت "فَمَا تَسْتَطِيْعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا" صرفاً یعنی فدیه و نصراً یعنی توبه.

در آیه قبل، طواغیت جامعه به عنوان عامل گمراهی معرفی شدند، عوامل گمراهی البته منحصر به ایشان نیست و در قرآن از عوامل دیگری هم، عنوان عامل گمراهی نام بردۀ است؛ اینها عبارتند از:

هواي نفس خود انسان: يَا دَأْوُدُ... لَا تَبْتَغِ الْهَوَى فَيُضْلِلَكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ [سورة(ص) : ٢٦]

والدين گمراه: وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا أَبَاءَنَا [سورة الأعراف : ٢٨]

رفيق گمراه: لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الدِّرْكِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي [سورة الفرقان : ٢٩]

اکثريت جامعه: وَإِنْ شَطَعْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضْلُلُوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ [سورة الأنعام : ١١٦]

رهبر منحرف: وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى [سورة طه : ٧٩]

عاليم منحرف: فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ [سورة البقرة : ٧٩]

آدم به دست اينها که آلوده نشود، تازه نوبت به شيطان ميرسد که گمراه‌کننده اصلی انسان

است: هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ [سورة القصص : ١٥]

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَشْوَاقِ ... (٢٠)

قبل از تو هم، هرچه پیامبر که فرستادیم، مثل مردم عادی آب و غذا می خوردند و در کوچه و بازار رفت و آمد می کردند.

... وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِيَعْضِ فَتَنَةً أَتَصْبِرُونَ وَ كَانَ رَبُّكَ بَصِيرًاً (٢٠)

و ما بعضی از شما مردم را وسیله امتحان بعضی دیگر قرار داده ایم تا بیینیم صیر میکنید؟ به هر حال، خدا از احوالتان آگاه است.

این فقره در پس فقره قبلی که صحبت از زندگی عادی پیامبران بود، شاید میخواهد بگوید انبیاء از میان مردم عادی هستند و زندگی عادی دارند و تنها با پیام متعالی ای که آورده‌اند متمایز میشوند و خدا از میان همین مردم یکی را پیغمبر میکند تا مایه امتحان دیگران باشد تا ببیند به او ایمان می‌آورند یا تکبیر میکنند؟ از طرفی آن پیامبران هم با سختی ای که در راه

رسالت خود از این مردم میکشند و صبری که باید بکنند امتحان میشوند. این مطلب با توجه به سیاق درست است اما حق آنست که در اینجا خواسته قانونی کلی و جهان‌شمول را مطرح کند، اینکه خدا بندگانش را بوسیله هم امتحان میکند. این، یک قضیه عالم است و امتحانی که انبیاء توسط امت یا امت توسط شخص نبی میشوند، فقط یکی از مصادیق آنست.

مطابق این قانون جهان‌شمول که یکی از سنتهای خداست و میشود آنرا سنت امتحان مردم به هم نامید، یکی از طرق جریان فتنه یعنی سختی بر افراد، اطرافیان او یا کسانی که سر راه او قرار میگیرند هستند و غایت این سنت، حصول ملکه صبر و برکات آن برای متّقین و جریان یافتن بخشی از عذاب دنیوی برای کافرین و فاسقین است. البته صبر کافر هم - بموجب فَمَنْ يَعْمَلْ مِنْقَالَ دَرَةً خَيْرًا يَرَهُ [سوره الزلزلة : ۷] - بی فایده نیست و اگر صبر کند، از برکات دنیوی صبر برخوردار خواهد شد. برکات دنیوی صبر عبارتند از درجاتی از حکمت و بصیرت و نصرت و سکینت و حفاظت. صبر برای فاسق، غیر از این برکات، مغفرت را هم در پی دارد و صبر برای متّقین موجب اجر بی حساب و درجات رفیع است. بعضی کمالات جز با صبر بدست نمیآید و مؤمن لامحاله بخشی از مسیرش از وادی صبر میگذرد. پس ببینید در پس این تلخی ظاهری یعنی ساییده شدن آدمها با هم چه گنجی نهفته است و صبر نکردن چه خسران بالفعلی است.

تفسیر قمی از علی بن ابراهیم راجع به "جَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً" نقل میکند که مثلا اگر غنی خود را بخاطر ثروتش از شخص فقیر بالاتر بداند، به فتنه دچار شده.

وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أَنْرَى عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنفُسِهِمْ وَعَنُوا عُتُوا كَبِيرًا (۲۱) يَوْمَ يَرْفَعُنَا الْمَلَائِكَةُ لَا بُشَرٍ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَبِقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا (۲۲)

کسانی که انتظار دیدار ما را ندارند، می‌گویند: پس چرا فرشتگان بر ما نازل نمیشوند؟! یا چرا خود خدا را نمی‌بینیم؟! آن‌ها دچار خوبیزگی‌بینی شده‌اند و سرکشی را از حد گذرانده‌اند!

وقت مرگ که فرشتگان را ببینند، برای چنین گناهکارهایی اصلاً خبر خوشی در کار نیست.
با النماض، به فرشتگان می‌گویند: رحم کنید به ما!

اینکه فرموده انتظار دیدار ما را ندارند یعنی آنرا باور ندارند. چنین کسانی را چه به نزول
فرشتگان یا رؤیت رب؟!

مفهوم مخالف این عبارت بسیار امیدوارانه است، یعنی آنها بی که به لقای ما امید بسته و
انتظار آنرا میکشند، بر آنها، ملائکه نازل میشود و روزی خدا را خواهند دید. البته مقصود از
رؤیت، وجود مستقیم پروردگار است با همه وجود: **وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ** [سوره
القيامة : ۲۳]، نه دیدن با چشم سر که خدا فرموده: **لَنْ تَرَانِي** [سوره الأعراف : ۱۴۳] یعنی با
چشم سر هرگز مرا نخواهید دید.

نزول ملائکه بر مؤمنان از محکمات قرآنی است: **إِنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا رَبِّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَنَزَّلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَا تَخَافُوا وَلَا تَحْرَنُوا وَأَيْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ** [سوره فصلت : ۳۰]
آنها که خدا را رب خویش دانستند و بر راه بندگی استقامت کردند، ملائکه بر ایشان نازل
میشوند ...

البته رؤیت ملائکه نیز هم برای مؤمنان و هم برای کافران در آستانه مرگ میدهد چنانکه
در آیات بسیاری به آن تصریح شده و همین آیه سوره فرقان هم به این مطلب ناظر است.
پیش از آنوقت هم به اذن خدا رؤیت فرشتگان برای بعضی مؤمنین، گاه‌گاه مقدور است
چنانکه در قرآن در چند مورد به آن اشاره شده. این رؤیت هم میتواند به شکل تمثیل باشد هم
به شکل تجسس. مثال اولی داستان مریم است و مثال دومی ابراهیم.

راجع به عبارت "جِبْرًا مَحْجُورًا" اگر از زبان مجرمین باشد، اصطلاحی است برای استغاثه و
امان‌جویی اما اگر از زبان ملائکه باشد، یعنی بهشت بر شما حرام و منمنع است.

راجع به عبارت "لَا بُشَرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ" اختصاص از امام صادق(ع) روایت میکند که
عزرائيل در هیبتی سهمگین و ترسناک ظاهر شده و با عمود آهنین بر فرق سرشان میکوبد.

وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُرًا (۲۳)

بعد، سراغ تمام کارهایشان می‌رویم و آن‌ها را غباری پراکنده می‌کنیم!
حتی کارهای خوبشان چون با نیت درست و خالصانه نبوده، باد هوا می‌شود و چیزی از آن
باقی نمی‌ماند.

میبدی در کشف‌الاسرار گوید یکی از اهل معرفت گفته: هیچ‌جای قرآن چون این آیه
فرج‌بخش نیست چون گفته خدا اعمال ما را بر باد میدهد تا تنها تکیه‌گاه ما کرم خودش
باشد.

گوییم این آیه از جلالی‌ترین جملات حق تعالی در قرآن است و نابودگری خالق باقی را قشنگ
اظهار می‌کند. بله، خداوند اعمال مجرمین را تماماً حبط می‌کند.

مستدرک از امام رضا(ع) روایت می‌کند که این آیه راجع منکران ولایت ماست.
 بصائر از امام صادق(ع) روایت می‌کند که این آیه راجع به دشمنان ما و دشمنان شیعیان
ماست.

جلد شصت و چهار بحار‌الأنوار روایت می‌کند که از امام باقر(ع) پرسیدند: بعضی شیعیان شما
دزدی و راه‌زنی و شرب خمر می‌کنند و به زنا و لواط مبتلا هستند اما بعضی دشمنان شما ابداً
اهل این نواحی نیستند بلکه در عبادات و صالحات و کمک به دیگران کوشان هستند. فرمود:
خداوند از دشمنان ما عملی را نمی‌پذیرد. سپس تلاوت فرمود: **قَدِّمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا**. سپس فرمود: این از اسرار آل محمد(ص) است، آنرا بازگو نکنید که
مردم قدرت درکش را ندارند.

دعائی‌الاسلام از امام صادق(ع) روایت می‌کند که اگر کسی به تمام دین عمل کند اما
پیامبری که دین را آورده و وصی بر حق او را دشمن داشته باشد، عملی از او قبول نمی‌شود.
سپس فرمود: **قَدِّمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا**.

کافی روایت می‌کند که از امام صادق(ع) راجع به آیه "قدِّمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا" پرسیدیم، فرمود: اهل نماز و روزه بوده‌اند اما وقتی به حرامی بر می‌خوردند از آن
احتراز نمی‌کردند.

فقه الرضا از ایشان(ع) راجع به آیه روایت میکند که واجبات را انجام میداده اند اما در مواجهه با حرام، خویشن دار نبوده اند و با کی از ارتکاب آن نداشته اند.

ارشدالقلوب از رسول خدا(ص) روایت میکند که حتی اهل نماز شب بوده اند اما اگر حرامی برایشان مهیّا میشده، بسویش خیز برمیداشته اند(وَتَبَوَ عَلَيْهِ).

کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که اینها حرام خدا را اول توسط عالمانشان حلال می کرده، سپس مرتكب میشندند.

عدّة الداعي از معاذ از رسول خدا(ص) روایت میکند که چند چیز است که اعمال انسان را تباہ میکند و مصدق این آیه است که : قَدِمْتَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا. آنها عبارتند از: غبیبت، برای دنیا کار کردن و خلوص نداشتن، کبر، حسد، بی رحمی، بدنبال آوازه بودن، و سرزنش کردن دیگران. گفتند: یا رسول الله چه کسی میتواند اینها را رعایت کند؟! فرمود: اگر خدا بخواهد آسان است. از خدا توفیق بخواهید.

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقْرٌ وَ أَحْسَنُ مَقِيلًا (۲۴)

اما بهشتیان، در آنروز بهترین جای-گاه و نکوترین استراحت-گاه را دارند. "مستقر" محل استقرار است، جایی که آدم آرام و قرار میگیرد. این واژه بیشتر به مقام ایشان اشاره دارد تا مکانشان.

"مقیل" را اسم مکان برای قیلوله که همان خواب نیمروز است دانسته اند، یعنی آرامشگاه برای استراحت.

میشود آنرا از "قول" یا گفتار منشعب دانست در اینصورت "أَحْسَنُ مَقِيلًا" به نیکی گفتار آنها در آنروز دلالت دارد. یعنی بهشتیان در تربیون خوبی قرار میگیرند (خَيْرٌ مُسْتَقْرٌ) و بخوبی سخن میگویند (أَحْسَنُ مَقِيلًا): در عوض کافران که به آنها خطاب میشوند که خفه شوید و هیچ نگویید: قَالَ أَحْسَنُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ [سوره المؤمنون : ۱۰۸].

وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْفَعْمَامِ وَتُنَزَّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا (۲۵) الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلَّهِ حُمْنٌ وَّ كَانَ
يَوْمًا غَلَى الْكَافِرِينَ غَسِيرًا (۲۶)

روزی که آسمان با ابرها شکافته شود و فرشتگان بهنحوی بی سابقه فرستاده شوند، آن روز بخوبی معلوم می‌شود که فرمانروای حقیقی خدا بوده است. آنروز برای بیدین‌ها روز طاقت‌فرسایی است.

شّفه شدن آسمان با ابر را، انفجار کهکشانها و تولید توده‌های عظیم گاز از آن، در آستانه قیامت معنا کرده‌اند؛ اینگونه نظام عالم ماده از هم گسیخته و نظام آخرت با نظمی نوین شکل می‌گیرد. مرحوم علامه طباطبایی هم این عبارت را تأویل کرده به کنار رفتن حجابهای عالم مشهود و آشکار شدن بواطن عالم غیب.

وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدِيهِ يَقُولُ يَا أَيُّنِّي أَتَحَذَّثُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا (۲۷) يَا وَيْلَتَنَا أَيُّنِّي لَمْ
أَتَحْذِفْ لُلَانَا خَلِيلًا (۲۸) لَقَدْ أَضَلَنَنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلنِّسَانِ خَدُولًا
(۲۹)

روزیکه، آنکه بد کرده، پشت دستش را گاز می‌گیرد و با حسرت می‌گوید: کاش همراه پیامبر سالک راه خدا می‌شدم. وای بر من! کاش با فلانی دوست نمی‌شدم. با آنکه تعالیم قرآن به دستم رسیده بود، مرا از زندگی کردن طبق آن، منحرف کرد. بله، چنین شیطان‌هایی همیشه انسان را خوار می‌کنند و در زمان نیاز، تنها می‌گذارند!

این آیات، از مهمترین آیات قرآن راجع به حساسیت دوست‌یابی و لزوم دوست شدن با ابرار و دوری کردن از فجّار و اهل غفلت است. اساسی‌ترین قانون تربیت اینست که آدم، آخرش، مثل معاشرینش می‌شود. پس در انتخاب معاشرین، دقّت کند!

ارکان اربعه سلوک یکی کسب علم الهی است و دوم کثرت ذکر و عبادت و سوم عمل صالح. این سه تا، هر روز باید محقق شوند و الا رشد آدم در آنروز کند می‌شود و به مرور به توقف میانجامد. در کنار این سه تا، چهارمین رکن، معاشرت با مؤمنین است. کسانی که دیدنشان آدم را یاد خدا می‌اندازد و حرکات و سکناتشان، الهام‌بخش آدمی است.

و بدترین چیز برای سلوک و تعالی انسان، معاشرت با نااهل و خصوصاً دوستی با آنهاست. ملاک دوستی اینست که دوست، انسان را بیاد خدا و بندگی او میاندازد یا نه؟ اگر بله، پس این از آن دوستانی است که هم در دنیا ناصر انسان در دین و معیشت است و هم در آخرت شفیع انسان خواهد بود، چنانکه اهل عذاب آرزو میکنند کاش چنین دوستانی می‌داشتند: **فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ** [سوره الشعرا : ۱۰۱]. اما اگر خدای ناکرده از آن دوستانی است که آدم را از خدا و اسباب هدایت خدا و آنچه خدا دستور داده باز میدارد، چنین کسی وبال دنیا و آخرت است و نه وفاکی در بزنگاه‌های زندگی از او قابل انتظار است و نه در آخرت میتواند انسان را نجات دهد، تازه در آخرت دعوا سر میگیرد که تو مرا گمراه کردی و او میگوید تقصیر خودت بود.

تعییر **"أَضْلَلْنِي عَنِ الدُّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي"** نشان میدهد که هدایت برای همه می‌آید اما دوستان ناباب آنرا از خیلی‌ها میدزدند. این همان هدایت عام خداست. آری، نور خدا در تمام دلها، می‌تابد اما انسان قدرش را نمیداند و از آن رخ میگرداند.
"خذول" تعییر بجایی است که راجع به شیطان و این شیاطین انسی بکار رفته، آنها انسان را خوار میکنند و بعد، تنها میگذارند. هرگز امروز انسان را از ذکر باز دارد، فردا مخدوش میکند.

عبارت "مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا" نشان میدهد که راه خدا، نیاز به معیت با رسول دارد و بدون آن طی شدنی نیست. ضمناً معیت با رسول نیاز به تنزه از دوستان ناباب دارد.
rag' بـ "یا لَيْتَنِي اتَّحَدَتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا" برahan از امام صادق(ع) روایت میکند که مقصود از سبیل، ولایت علی(ع) است. یعنی ای کاش در کنار پیامبر(ص) علی(ع) را نیز قبول میکردم.

گوییم شروع مناجات امیرمؤمنان(ع) در مسجد کوفه این عبارت است: **اللَّهُمَ إِنِّي أَسْأَلُكُ الْإِيمَانَ، يَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُونَ عَلَى يَدِيهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّحَدَتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا...**
مکارم الاخلاق از رسول خدا(ص) روایت میکند که هرگز مؤمن مسافری را کمک کند، خدا کمکش میکند روزی که **يَعْصُ الظَّالِمُونَ عَلَى يَدِيهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّحَدَتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا**.

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبَّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًاً (۳۰)

و آنروز پیامبر اسلام شکایت میکند: خدایا، قوم من این قرآن را کنار گذاشتند. مهجور نمودن قرآن که جفای امت در حق آنست هم به ترک تعلیم و قرائت آنست بگونه‌ای که یا بلد نیستند قرآن را بخوانند یا بلدند اما رقبتی به خواندنش ندارند و فقط گاه‌گاه سراغ قرآن میروند؛ هم به اینکه به آنچه از قرآن میخوانند عمل نمیکنند و تعالیم قرآن در متن زندگی ایشان مفقود است. خلاصه اینکه انسان‌قرآنی نیستند و تقوی ندارند؛ چون تقوی عمل به قرآن است.

پس مهجور کردن قرآن که در همهٔ ما امّت نبی (ص) کم و بیش هست، یا به ناآشنایی با قرآن است یا با ترک قرائت مستمر آن یا با زندگی نکردن طبق آن. اگر میخواهیم مشمول گله رسول خدا (ص) نباشیم، باید قرآن را بیاموزیم و با آن انس داشته و روزانه تلاوت کنیم و زندگی خود را صد در صد طبق قرآن تطبیق دهیم. جالب است که پیامبر اکرم (ص) نفرین نمیکند بلکه فقط گلایه میکند. بیخود نیست که ایشان را رحمةً للعالمین نامیده‌اند.

جناب آفای قرائتی در تفسیر نور سه نقل قول زیبا از بزرگان نقل میکند: ملاصدرا در تفسیر سوره واقعه میگوید: بسیار به مطالعه کتب حکما پرداختم تا آنجا که گمان کردم کسی هستم ولی همین که کمی بصیتم باز شد خودم را از علوم واقعی خالی دیدم در آخر عمر به فکر رفتم که به سراغ تدبیر در قرآن و روایات بروم، یقین کردم که کارهای گذشته‌ام بی‌اساس بوده است. زیرا در طول عمرم بجای نور در سایه ایستاده بودم... فیض کاشانی میگوید: کتابهای و رساله‌ها نوشتیم ولی در هیچ یک از علوم دوایی برای دردم و آبی برای عطش نیافتیم. پس بسوی خدا فرار کردم و انا به نمودم تا خدا مرآ از طریق تعمق در قرآن نجات دهد.

همچنین امام خمینی از اینکه تمام عمرش را صرف تدبیر در قرآن نکرده در سخنرانی‌های آخر عمرش بسیار افسوس میخورد.

عیون اخبار الرضا از امام رضا(ع) روایت میکند که در قرائت نمازها قرآن بخوانید تا قرآن بین شما مهجور نشود.

کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که یک آیه از قرآن در قیامت بالا میرود و عاملین به خودش را به اعلا درجات بهشت میرساند، چه رسد به یک سوره.

کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که شایسته است مسلمان هر روز پنجاه آیه از قرآن را تلاوت کند.

نورالثقلین از امام صادق(ع) روایت میکند که در حق هر انسانی یکی دو آیه، اختصاصاً هست که او را نجات میدهد و به بهشت میرساند یا راهی جهنم میکند.

وَكَذِلِكَ جَعْلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُواً مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَ كَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَ نَصِيرًا (۳۱)

سنت ماست که سر راه هر پیامبری، دشمنانی از گناه کاران قرار دهیم. نگران نباش: همین بس که خدا راهنمای یاور است.

گنه کار شدن یک نکبت است و دشمن پیامبر خدا و دین خدا شدن، نکبتی مضاعف. نکبت، پله پله است و اگر آدم یک پله فروافتاد، ممکن است دچار استدراج شود و پله بعدی را هم بیافتد. پس زود باید توبه کند و برگردد بالا!

مطابق این آیه دشمن داشتن برای انبیاء و مؤمنین به ایشان، امری طبیعی و عادی است. اگر کسی دشمن ندارد در صحّت راهش شک کند. دشمن باید باشد تا ایشان را خالص و مصمم و آبدیده کند.

جمله آخر یعنی "كَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَ نَصِيرًا" نشان میدهد که علیرغم دشمن و دشمنی هایش، خداوند راه حفاظت و مقابله را به مؤمنین الهام میکند و خودش یاور آتهاست و نصرت شان میکند. این عبارت تلمیحاً سه اسم کافی و هادی و نصیر را ذکر مؤمنین در مواجهه با دشمنان میداند.

اینکه در آغاز آیه کلمه "جعل" را بکار برد، دلالت دارد که تضاد میان حق و باطل بخشی از تکوین و در مدار اراده الهی است.

مشکاة الانوار از امام صادق(ع) روایت میکند که هیچ پیامبر یا وصی یا مؤمنی نیست جز اینکه یا دوستی هست که بر او مسلط است و اذیتش میکند یا همسایه‌ای یا فامیلی.

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا تُنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذِلِكَ لِتُبْتَأَتِ بِهِ فُوَادِكَ وَ رَتَّلَتَهُ
تَرْتِيلًا (۳۲) وَ لَا يَأْتُونَكَ بِمِثْلٍ إِلَّا جِئْنَتَاهُ بِالْحَقِّ وَ أَخْسَنَ تَفْسِيرًا (۳۳)

آنها که دلشان به نور ایمان روشن شده، باز اعتراض میکنند: چرا قران یکجا بر او نازل نشده؟! اتفاقاً ما قران را به تدریج و با ترتیب خاصی می‌فرستیم تا دلت را با آن قرص کنیم. و تا اینکه هر وقت در برابر تو و حرف‌هایت بهانه‌جویی و اشکال‌تراشی کردند، پاسخ بهموضع و توضیح مناسب بدھیم!

یکی از ایراداتی که به قران می‌گرفتند این بود که چرا تدریجاً و ضمن بیست و سه سال نازل شده، اتفاقاً این، نقطه قوت قران است.

در قران یکبار کلمه "تفسیر" بکار رفته و آن همینجاست. خداوند خود عبارات قران را که متناسب با شرایط زمانه نازل می‌شود و حال مشکلات امروز و فردای بنی‌آدم است "أَحْسَنَ تَفْسِيرًا" نامیده. خود کلمه تفسیر یعنی توضیح.

عبارت "لِتُبْتَأَتِ بِهِ فُوَادِكَ" نشان میدهد که غایت قران نورانیت دل مستمعان و فزونی یقین آهه است نه صرفاً ارائه اطلاعات به آنها. یعنی قران جوهر انسان را قرار است عوض کند نه اینکه همان باشد که بوده، اما بر او کتابی چند!

"رَتَّلَنَاهُ تَرْتِيلًا" که به نزول تدریجی و نظاممند و با ترتیب خاص قران دلالت دارد نشان میدهد که آموزش باید تدریجی و با نظمی خاص و پیگیر همراه باشد تا اثر کند.

نورالثقلين از رسول خدا(ص) روایت میکند که قران را ترتیل بخوانید چنانکه ترتیل نازل شده، یعنی آرام و شمرده و هر روز در اسرار و عجایب آن درنگ کنید و درس بگیرید و دلهای خود را متوجه معانی آنها کنید و هدفتان اتمام سوره نباشد.

الَّذِينَ يُحْشِرُونَ عَلَى وُجُوهِهِمْ إِلَى جَهَنَّمَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَ أَضَلُّ سَبِيلًا (۳۴)

افسوس! کافران به این کتاب هدایت را که به روافتاده و کشان کشان به طرف جهنم می بردند، از همه بدتر است جایشان و از همه گمراحتند.

گویا "حشر علی وجوه" که ترجمه اش می شود به صورت محشور شدن، اصطلاحی خاص و وضعیتی است بس خوار و رقت انگیز. البته مال تمام کفار نیست و ویژه برخی از آنهاست، برخی از بدبخت ترین آنها.

وَلَقَدْ أَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيَّرًا (٣٥) فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمِرْنَا هُنْ تَدْمِيرًا (٣٦)

به موسی، تورات را دادیم و برادرش هارون را همراه و دستیارش کردیم. فرمان دادیم: به سوی مردمی بروید که آیه ها و نشانه های ما را تکذیب کرده اند. اما آخرش دمار از روزگارشان درآوردیم!

این آیه نشان میدهد که ممکن است بیش از یک نبی، توأمًا به سرزمینی ارسال شوند اما یکی از آنها همیشه ولی و رئیس است. این اهمیت ولایت را نشان میدهد.

وَ قَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرَّسُولَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَ أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (٣٧)

قوم نوح را هم، وقتی پیامبران را دروغگو دانستند، غرق کردیم و مایه عبرتی برای دیگران قرار دادیم. برای چنین ظالمانی عذابی أليم آماده کرده ایم.

وَ عَادًا وَ ثَمُودًا وَ أَصْحَابَ الْرَّسَّ وَ قُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا (٣٨) وَ كُلَّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَ كُلَّا تَتَّبَّرُنَا تَتَّبِيرًا (٣٩)

قوم عاد و ثمود و اصحاب رس و خیلی از نسل های را که در خلال این سال ها زندگی می کردند، به خاک سیاه نشانیدیم! تک تک شان را اندر زها دادیم؛ اما فایده نکرد و دست آخر همگی را در هم شکستیم.

اصحاب رس که جمعاً دو جا در قرآن فقط اسم آنها آمده و از رسم شان چیزی نگفته، به نقل اخبار، قومی بودند که درخت صنوبری کهنسال را می پرستیدند و مساحقه (لواط زنانه) در میان زنانشان رایج بوده. در اوقات جشن، در پای آن درخت قربانی می کردند و بر حسب نقل، شیطان آن درخت را می چنگاند که نزد ایشان علامت قبول قربانی محسوب می شده سپس به جشن و پایکوبی و مساحقه مشغول می شدند. خداوند پیامبری حضله نام را بسوی ایشان گسیل داشت و او از شرک و فحشاء بازشان داشت، اما آن پیامبر را بچاه انداختند و کشتند. رس به معنای چاه است.

جلد چهاردهم بحار الانوار از امام کاظم (ع) روایت می کند که رس نام رودی است میان آذربایجان و ارمنستان و اصحاب رس به طاعون از میان رفتند.

در همان کتاب از امام حسین (ع) روایت می کند که سه روز پیش از ضربت خوردن پدرم، کسی نزد او آمد و پرسید: اصحاب رس کیانند؟ امیر مؤمنان (ع) فرمود: چیزی از من پرسیدی که تا کنون کسی نپرسیده و نیز پاسخش نزد احده جز من نیست. سپس آهی کشید و گفت: زودا که این حامل اسرار الهی را از دست بدھید و افسوس بخورید. سپس فرمود: اصحاب رس درخت صنوبری را که یکی از فرزندان نوح کاشته بود و عمر بسیار داشت می پرستیدند و آنرا "شاه درخت" مینامیدند. هر سال در کنار درخت جمع می شدند و قربانی بسیار می کردند و شیطان هم شاخه های درخت را به علامت قبول قربانی و رضایت از ایشان، میلرزاند و صدایی مانند صدای کودک در میاورد که می گفت: ای بندگان، از شما راضی شدم! پس به جشن و پایکوبی می پرداختند و شراب مینوشیدند و زنان با هم مساحقه می کردند. خداوند پیامبری بسوی ایشان فرستاد. آن پیامبر هرچه آنها را نصیحت کرد گوش ندادند، پس از خدا خواست درخت صنوبر را که موجب گمراهی ایشان بود خشک کند. فردا که صبح کردند شاخه های درخت صنوبر را خشک دیدند. پس گفتند خشکی صنوبر یا به سحر نبی است یا

علامت نارضایتی درخت از وجود این نبی در میان ما. پس پیامبر را در چاهی افکندند و بر سر چاه سنگی گران نهادند و آب رود را به چاه سرازیر کردند. تا فردا صدای ناله پیامبر میامد که از خداوند میخواست زودتر او را شهید کند و به لقاء خود برساند. یک شبانه روز طول کشید تا پیامبر به لقاء حق پیوست. پس از شهادت پیامبر، خداوند فرمان به عذاب ایشان داد و چون سرب که در کوره گداخته و به یکبار میشکند، ایشان را ذوب نمود و درهم شکست.

قصص الانبياء راوندی از رسول خدا(ص) روایت میکند که علم نسبشناسی درست نیست چون خدا فرموده: قُرُونًا يَبْيَنَ ذَلِكَ كَثِيرًا.

وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقُرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرَجُونَ
نُشُورًا (٤٠)

مشرکین مکه از خرابههای شهری که باران بلا بر آن باریده است، عبور کرده‌اند! مگر آنجا را نمی‌دیده‌اند؟! چرا، می‌دیده‌اند؛ ولی امید و اعتقادی به قیامت نداشته و ندارند!

مقصود از این روستاها راقریههای قوم لوط دانسته‌اند چون شش جا در قرآن، هلاکت قوم لوط را با مطر سوء دانسته.

وَإِذَا رَأَوْكَ إِنْ يَتَحِذَّنُوكَ إِلَّا هُرُواً أَهْذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا (٤١) إِنْ كَادَ لَيُظْلِمُنَا عَنْ
الْهَيْتَنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسُوفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَصْلَلَ سَبِيلًا (٤٢)
وقتی تو را بیینند، فقط بهمسخرهات می‌گیرند: اینست کسی که خدا به پیامبری فرستاده؟!

اگر پای اعتقادمان به بت‌ها نایستاده بودیم، چیزی نمانده بود که گمراهمان کند! وقتی عذاب الهی را بیینند، خواهند فهمید چه کسی گمراهتر است!

أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهًا هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تُكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا (٤٣) أَمْ تَحْسُبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَفَ
يَعْقِلُونَ إِنْ هُنْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُنْ أَضَلُّ سَبِيلًا (٤٤)

دیدی کسی را که هوا نفسم خود را میپرستد؟! تو میتوانی مراقبش باشی که گمراه نشود؟!
خیال میکنی که بیشترشان گوش به حرف میدهند یا عقلشان را به کار میاندازند؟! آنها را
جز به چهارپایان نمیتوان شیبیه دانست. حتی گمراحترند!

ریشه بتپرستی، هوایپرستی است. بتها را در واقع هوا نفسم تراشیده. این آیه ریشه انحراف
بنی آدم را حللاجی کرده و بیرون کشیده. هوایپرستی یعنی اسیر خواستهای خود بودن و خود را
بندگی کردن و به دلخواه خود عمل کردن. هوایپرستی با خدایپرستی جور در نمیآید چون کسی
که بنده خداداشت باید نفسش را لجام بزند و به خواست و فرمان خدا تمکین کند. بنده خدا در
هر کار اول نگاه میکند رضای خدا چیست و خدا چه میخواهد اما بنده نفس، دنبال نفع
خویش است ولذت خویش و خواست خویش.

آیه دوم، هوایپرستان را به چهارپایان تشییه کرده و حتی از آنها بدتر دانسته. چون چهارپایان با
اینکه عقل ندارند لااقل به ضرر خود اقدام نمیکنند، اما اینها خیر سرشان! عقل دارند و
نمیاندیشنند و خود را هلاک میکنند: وین دو چشممش بود و در چاه اوافتاد.

تفسیر قمی از علی بن ابراهیم نقل میکند که سابقاً در میان اعراب رسم بود که هر کس درخت
یا صخره‌ای نظرش را جلب میکرد، بدآن تقریب میجست و به پایش قربانی میکرد و خون
قربانی را به آن میمالید و آنرا "صخره سعد" مینامید. پس خدا فرمود **"أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ
هَوَاهُ".** همین هوایپرستی بار دیگر بعد از پیامبر(ص) در میان اصحاب او با کنار زدن
امیر مؤمنان(ع) خودنمایی کرد.

راجع به **"كَالْأَنْعَامِ بْلَ هُمْ أَصْلُ سَبِيلًا"** کافی از امیر مؤمنان(ع) روایت میکند که: مقصود،
اکثر مردم است. نام دیگر آنها نستاس است. سپس حضرت(ع) با دستش به مردم اشاره کرد.
خصال از امام صادق(ع) روایت میکند که بگوییم **"كَالْأَنْعَامِ بْلَ هُمْ أَصْلُ سَبِيلًا"** چه کسانی
هستند؟ کسی که کثیف است و مسوک نمیکند، کسی که حق دیگران را مراعات نمیکند و
در جای تنگ چهار زانو مینشیند، کسی که بیخود مضطرب است، کسیکه دائم با دوستان
خود مخالفت میکند، کسیکه در هر چیزی نظر میدهد، ...

کافی از رسول خدا(ص) روایت میکند که مقصود از "کَالْأَنْعَامِ بُلْ هُنْ أَضْلُّ سَبِيلًا" کسانی هستند که روح قدرت طلبی و شهوت دارند اما روح الایمان را فاقداند. خداوند حتی راضی نشد آنها را به حیوانات تشبيه کند بلکه گفت پست ترند.

**أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَ الظَّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ ذِيلًا (٤٥)
قَبْضَنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا (٤٦)**

مگر ندیدی که خدا، در قسمتی از روز، چطور سایه‌ها را می‌کشد؟ اگر می‌خواست، برای همیشه ثابت نگهشان می‌داشت؛ ما وجود سایه را به نور خورشید وابسته کردیم! بعد، سایه‌ها را آرام آرام کوتاه می‌کنیم.

این آیه از مشکلات قرآن و جولانگاه اهل تأویل است. عارف‌مسلمکان و حکماء در بطون این آیه سخن‌ها گفته‌اند. علت اینکه آیه را عمیق‌تر از معنای ظاهری اش دانسته‌اند چند چیز است: یکی اشاره به نور و ظلمت و چیز عجیبی میان آن‌دو یعنی سایه. دوم، دلیل بودن خورشید بر سایه. سوم، عبارت "قَبْضَنَاهُ إِلَيْنَا" که راجع به سایه بکار رفته یعنی خدا سایه را بسوی خودش قبض میکند، پس نباید سایه اشیاء مراد باشد؛ تازه گفته قبضاً يَسِيرًا.

کلیدواژهٔ فهم این آیات، کلمهٔ "ظلّ" است. تحقیقی که مرحوم میرزا حسن آقای مصطفوی که از عارفان گمنام زمان ما بود در کتاب گران‌سنگش "التحقیق فی کلمات القرآن الکریم" آورده، مهیمن است بر آنچه دیگران در این زمینه گفته‌اند. ایشان فرموده اصل مادهٔ "ظل ل" برای دلالت بر انبساط آثار وجود و شخصیت چیزی یا کسی است، چه مادی و چه معنوی. با این تحقیق، تمامی معانی این ریشه روشن میشود و در جای خودش مینشینند. ظلّ خورشید، همانطور که در اینجا آمده آیه و دلیل خورشید است. البته برای تشکیل سایه فقط وجود خورشید کفایت نمیکند و وجود جسمی هم لازم است. نور خورشید وقتی به جسمی می‌تابد، در اطراف جسم سایه‌ای مختص آن جسم تشکیل می‌شود. پس سایه، نقشی است که بخارتر شکل خاصی که شیء دارد، از نور خورشید بوجود می‌آید. سایه یکی دلیل وجود خورشید است و دوم، مشخص کنندهٔ کیفیت و تعیین و تشخّص آن موجود. سایه در اصل، آثار

وجود و گستره آن شخص یا شیء است وقتی در معرض نور خورشید قرار میگیرد. پس سایه مال آن شخص است نه خورشید. در قرآن هم سایه‌ها به اشخاص نسبت داده شده و گفته: **أَوْلَمْ يَرَوَا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَقَبَّلُ ظَلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ** [سوره النحل : ۴۸]. پس سایه استعاره‌ای است برای تعین و تشخّص یک مخلوق در پرتوی وجود باری تعالی. البته تعین برای مخلوق بد نیست و اگر مخلوقی هیچ تعین و تشخّصی نداشته باشد میشود خدای احد و صمد. پس مخلوقات در اصل، اظلال وجود حق تعالی هستند که در تعینات و تشخّصات خاصی قالب گیری شده‌اند. از این حیث، مخلوقات همگی ظل الله‌اند. پس ظل، وجه الهی هر موجود و بهرہ او از نور حق تعالی است که بمناسبت عین ثابت‌هایی که دارد، شکلی خاص و رنگ و صبغه‌ای خاص دارد.

پس آیه شریفه دارد میگوید خداوند در قالبهای موجودات، نور وجود خویش را تاباند تا هر موجودی با تعینی خاص، بوجود آید و دلیل وجود و بقای هر موجود، هر لحظه، شمس عالمتاب هستی یعنی خالقیت خداست. سپس در ادامه هر موجود را میمیراند و بسوی خود احضار میکند و آرام آرام طی منازل و عوالمی، به دریای وجود خویش منضم مینماید. این بود تأویل ما از آیه شریفه و خدا میداند چقدر با مقصود خدا هماهنگ است.

مناقب روایت میکند که امام کاظم(ع) مدتی از حکومت وقت گریزان بود، پس وارد یکی از شهرهای شام شد. آنجا در غاری که در کنار شهر واقع بود راهبی بود که سالی یکبار از غار خارج میشد و نصارا را نصیحت میکرد. به امام(ع) عرض کردند، فردا وقت خروج آن عابد از مغاره است. امام(ع) فرمود: ما هم به دیدارش برویم. وقتی در خیل زائرانی که برای دیدن آن عارف آمده بودند، چشمش به امام کاظم(ع) افتاد، هیبت امام او را گرفت. به امام(ع) گفت: تو از ملت ما هستی؟ امام فرمود: از امت مرحومه یعنی اسلامم. پرسید: از عالمانشان هستی؟ امام فرمود: جاهم نیستم. راهب پرسید: چطور درخت طوبی در خانه مسیح یا بقول شما محمد است اما شاخه‌هایش در تمام خانه‌ها؟! امام(ع) فرمود: مثل نور و سایه خورشید است که در همه جا گسترده شده: **أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَ الظَّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا**. آن عارف گفت اکنون تو سوال بپرس و بدان هرچه بپرسی پاسخ خواهم داد. امام(ع) دستش را

مشت کرد و گفت چه در مشت من است؟ آن عارف دقائقی درنگ نمود و سپس گفت: در تمام عوالم، همه چیز سرجایش است جز در آسمان چهارم، که پرنده‌ای سه تخم داشته که یکی از آنها نیست! باید در دست تو باشد. امام(ع) مشتش را گشود و گفت درست است. راوی گوید وقتی امام(ع) مشتش را گشود تخمی در دستش دیدیم که ماندش در دنیا نبود. امام(ع) از آن عابد پرسید: چطور به این قدرت رسیدی؟ او پاسخ داد: هرچه نفس گفت، خلافش کردم. امام(ع) فرمود: اسلام بیاور! او کمی درنگ کرد و چون کفر را مطابق نفس دید و بنایش عمل بر خلاف نفس بود، ایمان آورد. به محض ایمان، علمش را از دست داد و فریاد زد: کور شدم، کور شدم، دیگر هرچه را که میخواهم نمیبینم. امام(ع) فرمود: نگران نباش از حالا هرچه را که خدا بخواهد میبینی و به آن علم پیدا میکنی، نه هرچه را که نفست بخواهد.

جلد هفدهم بحارالأنوار روایتی آورده که شأن نزول آیه مدظل اعجازی است که از پیامبر اکرم(ص) صادر گشت. به این نحو که در جحفه زیر درختی که سایه اندکی داشت با اصحاب نشسته بودند اما خیلی از اصحاب در سایه قرار نداشتند و آفتاب اذیتشان میکرد. پس خداوند سایه را چنان در هر طرف گسترد که تمامی اصحاب از آن بهره‌مند شدند.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَاسِأَ وَ النَّوْمَ سُبَاتَاً وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا (٤٧)
الرَّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا (٤٨) لِنُنْخِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيِّنَا وَ
نُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَ أَنَاسِيَّ كَثِيرًا (٤٩)

اوست که شب را مثل بوششی برایتان کرده است، خواب را هم وسیله استراحت و آرامشتن و روز را زمان کار و فعالیتتان. هم اوست که بادها را می‌فرستد تا مژده‌رسان باران رحمتش باشند. بعد، از آسمان، آبی طهور می‌فرستیم. تا به برکتش، زمین‌های مرده را زنده کنیم و چهارپایان و انسان‌های فراوانی را که آفریده‌ایم، سیراب کنیم.

اینکه شب، سُبات است و روز نشور، یعنی شب را باید به آرامش و عبادت و خلوت گذراند نه شبنشینی و مهمانی و جشن. سبات از سبتیت یهودیان می‌آید. روز سبت که شنبه است باید همه کار را تعطیل کنند و بسوی خدا "عود" نمایند. برای همین شنبه‌ها نزد آنها "عید" است. چه خوب است شبها هم برای مؤمنین عیدِ عبادت و ذکر خدا باشد و در آن بسوی خدا عود کنند. نشور بودن روز هم این پیام را دارد که روز را باید به جهد و جهاد و اجتهاد در مرمت معاش و کسب علم و عمران زمین و خدمت به بندگان خدا گذراند. البته از عبادات روز که بیشتر در جماعت برگزار می‌شوند و ذکر کثیر در حین وظایف اجتماعی غافل نبود: **رَجَالٌ لَا تُهِمْهُمْ تَجَارَةٌ وَلَا يَيْمُنُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ** [سوره النور : ۳۷]

خلاصه اینکه خواب و بیداری را تا می‌شود باید با طبیعت و طرحی که خدا در آن بی‌افکنده منطبق ساخت.

نکته دیگر این آیات "طهور" نامیدن آب باران است. طهور یعنی طاهری که مُطَهَّر است یعنی تطهیر می‌کند. پاک‌کنندگی آب منحصر به زدون نجاست ظاهری نیست، آب می‌تواند به اذن خدا خباثت باطنی ناشی از افکار و خواطر را نیز بشوید. به این آیه که راجع به نزول باران پیش از جنگ بدر است دقت بفرمایید: **وَتُنَرِّلُ عَنْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيُزِيلَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثْبِتَ بِهِ الْأَقْدَامَ** [سوره الأنفال : ۱۱]. خداوند برایتان بارانی از آسمان فرستاد تا با آن پاکتان کند و سوسوه‌های شیطانی را از وجودتان برطرف سازد و دل‌هایتان را قرص کند و گام‌هایتان را استوار.

برای حصول این مقصود کافی است باور داشت که آب - نه فقط آب باران بلکه هر نوع آبی - چنین خاصیتی دارد و این خاصیت را از آن قصد کرد و خواست.

مصطفی الشريعه از امام صادق(ع) روایت می‌کند که خداوند آب را وسیلهٔ مناجات و قرب خود قرار داده است.

وَلَقَدْ صَرَّ فُنَاهٌ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (۵۰)

قرآن را در زمین میان شان انتشار دادیم تا مردم به خود آیند؛ ولی بیشترشان جز ناشکری کار دیگری بلد نیستند!

بعضی ضمیر "ه" را به باران بازگردانده‌اند: برف و باران را در مناطق مختلف زمین می‌بارانیم تا مردم به خود آیند و شکر کنند؛ ولی بیشترشان ناشکری می‌کنند!

جلد پنجاه و ششم بحارات‌النوار از ابن عباس نقل کرده که هیچ سالی باران کمتر از سال قبل نیست ولی خدا آنرا به هرجا که بخواهد می‌فرستد چنانکه گفته: لَقَدْ صَرَّفَنَا يَتَّهِمُونَ.

وَلَوْ شِئْنَا لَبَعْثَتْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا (۵۱) فَلَأَتُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدُهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا (۵۲)

اگر می‌خواستیم، برای هر دیاری پیامبری جداگانه می‌فرستادیم؛ اما چنین نکردیم و تو پیامبر همه‌ای. پس، دنباله‌رو بی‌دین‌ها نباش و با معارف قرآن، با آنها به مبارزه پیروزی داشتیم. بلکه اینطور صلاح دیدیم که مردم دیگر قریبه‌ها بیاند و از تو تبعیت کنند.

خداآوند برای هر امتی، نذیری فرستاده، چنانکه هست وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَآ فِيهَا نَذِيرٌ [سوره فاطر : ۲۴]؛ نه برای تک‌تک قریبه‌های آن امت.

به قرینه اینکه گفته "جَاهِدُهُمْ بِهِ" و ضمیر "به" باید به قرآن که در تقدیر است باز لذا برخی مفسّرین گفته‌اند مقصود از جهاد در این آیه جهاد فرهنگی است. بازگشت ضمیر به قرآن نشان میدهد که آیه قبیل هم باید راجع به قرآن باشد نه باران. البته جهاد با قرآن، فقط جهاد فرهنگی نیست و قرآن مایه جهادی همه جانبه با کافران است چه جهاد با شمشیر که جهاد اصغر است، چه جهاد فرهنگی که همانطور که در آیه آمده "جهاد کبیر" است و چه خودسازی و شاگردپروری در مکتب اسلام که طبق فرمایش رسول خدا(ص) جهاد اکبر است. البته اطاعت نکردن از کافران یا مبارزه منفی هم یکی از شیوه‌های مبارزه است که با عبارت "لَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ" در اول آیه آمده است.

وَ هُوَ الَّذِي مَرَّ جَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبُ قُرَّاتُ وَ هَذَا مِلْحُ أَجَاجُ وَ جَعَلَ يَئِنْهُمَا بَرَزَخًا وَ حِجَارًا
مَنْجُورًا (۵۳)

اوست کسی که دو دریا را به تلاطم انداخت و این یکی آبش شیرین و گواراست و آن یکی سور است و تلخ. و بین آنها برزخی و حائلی محکم قرار داد.

این آیه به چرخه آب شیرین و جریان آن در کنار اقیانوسهای شور دلالت دارد و مراد از بحر شیرین، مجموعه آبهای شیرین خشکیهای است که در چرخه‌ای از اقیانوس شور، تبخیر شده و در خشکیها باریده و به شکل منبع زیرزمینی از زمین می‌جوشند و با تشکیل نهرها و رودها دوباره به اقیانوس بازمی‌گردند. و اینگونه مجموعه آبهای شیرین و شور طبیعت بی‌آنکه به هم تعددی کنند، هر یک در مداری جریان دارند و هریک ساکنان و موجوداتی مخصوص خود دارد. واژه بحر هم الزاماً دریای مصطلح معنا نمیدهد و به هر فراخی و وسعت در لغت عرب "بحر" گفته می‌شود گرچه صحرا باشد. یعنی کلمه بحر برای دلالت بر عظمت وضع شده و بر مجموعه عظیم اکوسیستم آب شیرین کاملاً قابل تطبیق است و احتمالاً مراد آیه شریفه همین است.

در سوره الرحمن هم آیه‌ای مشابه هست: مَرَّ جَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (۱۹) بَيْنَهُمَا بَرَزَخٌ لَا يَنْغِيَانِ (۲۰)

آری، دو مجموعه آب شیرین و شور هریک موج میزند و جریان می‌یابد (موج البحرين) و آخرش به هم می‌رسند (یلتقیان) اما در واقع هیچ یک مزاحمتی برای دیگری ایجاد نمی‌کند و به دیگری تعددی نمینماید (لا یلقیان). حجابی هم که بین این دو اکوسیستم است هوا و خاک است. وسیله جدایی آب شیرین از آب شور نیز تبخیر ناشی از انرژی خورشید است. و عامل بازگشت دریای شیرین به شور، سنگینی و نقل زمین است که رودها را بسوی دریا به جریان می‌اندازد.

می‌شود هم گفت این آیه کلاً تمثیل برای آیه قبل است که خط کفر و ایمان را ترسیم کرده بود. مطابق این تمثیل، این دو خط تا ابد هست و از هم جداست: رگ‌رگ است این آب شیرین آب شور؛ در خلائق می‌رود تا نفح صور.

جلد دوم بحار الأنوار از امیر المؤمنان(ع) روایت میکند که عترت، آب خوشگوار و شیرین است و رخ تافتن از ایشان آب شور و تلخ است.
کافی از امام باقر(ع) روایت میکند که هر چشمهای که ولایت ما را انکار کند، تلخ و شور و بدمره میشود.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَابًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا (٥٤)

هم اوست که انسانی به این عظمت را از آب می‌آفریند و برایش رابطه نسبی و سببی قرار می‌دهد. بله، پروردگار تو می‌تواند.

رابطه نسبی از رحم منتقل میشود و رابطه سببی از ازدواج بوجود می‌آید. به نظر می‌آید ماء در اینجا کنایه باشد برای منی. اما در هر حال در جاهای دیگر تصریح شده که حیات، ریشه‌اش آب است: **وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلًّا شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ** [سوره الأنبياء : ۳۰]. پس میشود ماء در این آیه همان آب مراد باشد. گرچه ماء را در این آیه سوره انبیاء هم برخی ماء بسیط معنا کرده‌اند که اولین مخلوق خداست. خداوند اول این ماء را خلق کرد، بعد همه چیز را از آن خلق کرد. در اینصورت ماء مثل صفحه کاغذ بی‌انتهایی است که با بریدن از آن و تقیید به حدود، هزاران هزار شکل میشود خلق کرد.

کافی از امام کاظم(ع) روایت میکند که خداوند صهر(دامادی) را سبب الفتیافت دل‌ها و آیه‌ای برای قدرت خویش در رأفت بین مردم قرار داده است.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْقُضُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا (٥٥)

به جای خدا، بت‌هایی را می‌پرستند که به آن‌ها نه سودی می‌رسانندونه ضرری می‌زنند. آری، کافر کمر به دشمنی با پروردگارش بسته.

عبارت "وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا" را بعضی اینطور فهمیده و ترجمه کرده‌اند: تازه، کافران خودشان بت‌هایشان را تروخشک می‌کنند!

یا اینطور: کافران علیه خدا، دست به دست هم داده‌اند.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۵۶)

بله، تو را فقط مژده‌هند و هشدار‌هند فرستاده‌ایم.

قُلْ مَا أَنْسَلْنَاكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مِنْ شَاءَ أَنْ يَتَعَظَّمَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا (۵۷)

بگو: من برای رساندن قرآن، از شما مزدی نمی‌خواهم! همین برايم بس است که هر کس می‌خواهد، با عمل به دستورهایش به طرف خدا راهی در پیش بگیرد.

اینکه در سوره شوری آمده: لَا أَنْسَلْنَاكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى [آیه: ۳۳] یعنی اجری نمی‌خواهم جز موڈت با نزدیکانم، نشان میدهد که موڈت با ذوی القربای پیامبر(ص) سبیلی الی الله است.

اجرت مالی یا تشکر زبانی یا تقاضای احترام نداشتن، دلیل خلوص و رمز نفوذ کلام انبیاء است. این مطلب در چندین جای قرآن آمده.

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ حَبِيرًا (۵۸)

ای پیامبر، بر خدای زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد، تکیه و توکل کن و با حمد کردن، او را تسییح کن. همین بس که او از گناهان بندگانش آگاه است.

در آیه قبل از پیامبر(ص) خواسته بود که چشم‌داشتی از مردم نداشته باشد، پس چه کند؟ در اینجا گفته بجایش بر خدا توکل کند.

موضوع توکل، گستره‌اش اموری است که اختیار و کنترلی روی آنها نداریم. فرض کنید ما می‌خواهیم یک خانه در زمین خود بسازیم. آنچه برای شروع باید داشته باشیم بول لازم برای ساخت و مراجعته به شهرداری برای گرفتن مجوز است. دارایی ما که البته آنها را خدا داده، زمین و پول و فکر است. نیت ما هم آباد کردن زمین و کارآفرینی برای یکسری کارگر و فزون کردن مال و عمران زمین است. همه اینها نیت‌های خیر و خداپسندانه‌ای است. حالا ما باید حرکت کنیم و برویم شهرداری و درخواست مجوز کنیم. اینکه مجوز میدهند یا نه؟ کارگر پیدا

میشود یا نه؟ مشکل پیش میآید یا نه؟ اصلاً زنده‌ایم یا نه؟ اینها اموری است که به ما مربوط نیست. در این امور که فعل ما نیست باید توکل کرد بر خدا و اصلاً حذر و ترسی نداشت و به خدا و نصرتش امیدوار بود. در روند کار قطعاً مشکلاتی پیش میآید، اما خداوند راه بروند رفت از مشکلات را هم به مؤمن نشان میدهد. پس وقتی ما کاری را که موظف به آن بودیم انجام دادیم و کوتاهی نکردیم، نوبت به توکل میرسد. موضوع توکل بخش عظیمی از کار است که کنترل و اختیاری روی آن نداریم. اما اینکه کسی بدون پول و مجوز و در زمین غصبی شروع به خانه‌سازی کند و بگوید توکل به خدا! خداوند تضمین نکرده که کمکش کند. تضمین خدا مال وقتی است که بندۀ متّقی، امکانات را داشت و تدبیر درست را هم بکار برد و تلاشش را هم در وقت درست، کرد. خداوند راجع به چنین کسی فرموده: **وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بِالْحُكْمِ أَمْرِهِ** [سوره الطلاق: ۳].

اما کسی که امکانات را ندارد باید چه کند؟ مثلاً جوانی نیاز به ازدواج دارد ولی پول ندارد. خداوند فرموده: **وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُعْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ** [سوره النور: ۳۳] [۳۳] یعنی فعلاً وقت ازدواج نیست، عفت بورزد تا خدا از فضلش او را غنی کند، غنی که شد برود با توکل به خدا ازدواج کند. یعنی الان وظیفه‌اش ازدواج نیست چون قدرت اداره کردن یک زندگی را ندارد. وظیفه‌اش عفاف است هر قدر که میتواند.

البته بزرگترهای او وظیفه دیگری دارند: **وَأَنِّكُحُوا الْأَيَامَيْ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءٍ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلَيْمٌ** [سوره النور: ۳۲] [۳۲] آنها باید کمکش کنند و اسباب ازدواج را برای او مهیا کنند و نترسند از آینده چنین ازدواجی چون اگر پسر یا دختری صالح باشد(خوب دقت بفرمایید!) خداوند پس از ازدواج آنها را بسوی غنا سوق میدهد و از کمک دیگران مستغنی اش میکند.

پس توکل انجام دادن وظیفه خود در هر لحظه و سپردن دیگر بخششای کار به خداوند است. کسی که توکل کرده دیگر نباید فکرش را مشغول کند و خودش را آزار دهد و کاسه نکند اینطور شود، نکند آنطور شود در دست بگیرد.

راه حصول توکل، خواستن توکل از خداوند است، عقیب نمازهای واجب. چه زیبا امیرمؤمنان(ع) دائم مناجات میکرد: **اللَّهُمَّ مُنِّ عَلَىٰ بِالْتَوْكِلِ عَلَيْكَ**. خدایا بر من مثبت گذار و مرا از متوكلین درگاهت قرار ده.

این راجع به اصل توکل و جایگاهش. اما اینجا وجه جالبی برای توکل بر خدا آورده، گفته: **تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ**. یعنی بر خدا توکل کن چون همیشه زنده است و بالتابع، حاضر و ناظر و قادر. و بر مؤمنان رئوف و رحیم است. وقتی خدا هست، چه جای حساب کردن روی کسی که امروز هست و فردا نیست. امروز پشت میز ریاست است و همه کاره اما فردا پشت میله‌های زندان و هیچ‌کاره. کم از اینها دیده‌ایم؟!

اینکه گفته "سَبِّحْ بِحَمْدِهِ" هم کلید تحصیل توکل و شکرانه آنست. یعنی توکل فقط نصیب عابدین و ذاکرین و حامدین و مسبحین میشود، برای همین عرض شد که عقیب نمازها توکل را بخواهیم. و وقتی خدا به انسان توکل داد، او باید با کثرت حمد، خدا را تسبیح بگوید.

تسبیح گاهی به حمد است گاهی به تنزیه گاهی به تکبیر و گاهی به تهلیل و غیره و غیره. اما عبارت "کَفَى بِهِ ذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا" ربطش به ماقبل چیست و چرا اینجا نشسته؟ شاید میخواهد بگوید خداوند با اینکه از گناهان شما مطلع است، دست از حمایت شما نمیکشد، از بس که مهریان است. پس چرا آستان او را ول میکنید و به غیر او ملتمنس میشوید؟ عبارت "ذُنُوبِ عِبَادِه" نشان میدهد که گناه کاران هم بندگان خدا هستند.

**الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا يَنْهَا مَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ
فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا (۵۹)**

همان که آسمان‌ها و زمین را و آنچه میان آن‌هاست، در طول شش مرحله آفرید. آن‌وقت، بر مقام فرمانروایی جهان تکیه زد. او خدای رحمان است. حقیقت را از چنین خدای آگاهی بپرس.

عبارت "فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا" را اینطور هم معنا کرده‌اند: از فرد آگاهی راجع به خدا بپرس. سپس اختلاف کرده‌اند که آن شخص آگاه کیست؟ گفته‌اند جبرئیل است، گفته‌اند عالمان اهل

کتاب‌اند. حتی گفته‌اند از خودت که دانای کلی بپرس! اما معنایی که ما آورده‌یم سرراست‌تر است و معدنویریت کمتری دارد.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلَّهِ حِمْنٍ قَالُوا وَمَا اللَّهُ حِمْنٌ أَنْسُجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَرَادُهُمْ نُفُورًا (٦٠)

وقتی به آن‌ها گفته شود: «در برابر خدای رحمان سجده کنید»، خودشان را به نفهمی می‌زنند و می‌گویند: «خدای رحمان دیگر چیست؟! در برابر چیزی سجده کنیم چون تو فرمانمان می‌دهی؟!» اینگونه است که این دعوت، فقط نفرشان را بیشتر می‌کند! این آیه نشان میدهد که سجده برای خدا و تسليیم در برابر او و او را مظہر رحمت دانستن، اساس دعوت انبیاست. سجده روح ادیان توحیدی است.

تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سَرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا (٦١) وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِتَنْعِيزَ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا (٦٢)

پربرکت است آن که در آسمان، صورت‌های فلکی گذاشته است و خورشیدی درخشان و ماهی تابان در آن پدید آورده. هم‌اوست که شب و روز را جایگزین هم قرار داده، برای آن‌هایی که بخواهند بیاد خدا باشند یا شکر کنند.

یعنی اگر شب را از دست دادیم، فردا صبح متذکر خدا باشید و عبادتش کنید و شکر نمایید و اگر روز در غفلت گذشت، عیبی ندارد، شبش جبران کنید. خلاصه اینکه نگذارید غفلت روی غفلت تلباش شود و فترت به فترت وصل شود.

اختصاص از رسول خدا(ص) روایت می‌کند که ذکر خدا عبادت است، یاد من عبادت است، یاد علی عبادت است، یاد امامان عبادت است. سپس قرائت نمود: **تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا**. و فرمود: آسمان منم و برج‌ها امامان پس از من‌اند.

من لا يحضر از امام صادق(ع) روایت می‌کند که هر نمازی که شب از تو فوت شد آن را در روز قضا کن که خدا فرموده: **هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً**.

جلد چهارم وسائل الشیعه روایت میکند از امام صادق(ع) پرسیدیم بسیار میشود که نماز شب از ما فوت میشود. فرمود: روز قضایش کنید، مگر نخوانده اید که هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا. سپس فرمود: این مطلب از اسرار آل محمد(ص) است. جلد هفتاد و سوم بحارالأنوار روایت میکند که هرگاه حضرت رسول(ص) از خواب برمیخواست، میفرمود: سپاس خدا را که جَعَلَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا.

وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هُوَنَا وَ إِذَا خَاطَبُهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا (٦٣)

بندگان واقعی خدای رحمان کسانی اند که سرشار از حلم و تواضع اند و وقتی آدمهای نفهم با آنان بی ادبانه رفتار میکنند، با مُدارا و ملایمت پاسخ می دهند. از اینجا تا دوازده آیه بعد توصیف عبادالرحمن است و سپس در دو آیه، پاداش آنها را بیان کرده است. این بخش از سوره بخشی مجاز است و به نظر میاید جداگانه نازل شده است. اما چرا در این سوره بندگان خدا را عبادالرحمن خوانده؟ در چند آیه قبل از کافران خواسته شد که برای خدای رحمن سجده کنند، اما استنکاف ورزیدند و گفتند خدای رحمان دیگر کیست؟ در این فقرات، بندگانی را که در برابر خدای رحمان، سر به خاک بندگی نهاده اند وصف میکند.

نخستین صفت آنها راه رفتن بر زمین با حالت هون یا نرمی است. این صفت هم به آرامش و تائی و حلم و سکینه و وقار دلالت دارد، هم چنانکه برخی گفته اند تواضع و نرم خوبی را میرساند. شاید هم تواضع، لازمه درونی حلمی است که از بیرون دیده میشود. یا شاید مشیء اجتماعی ایشان تواضع است و مشیء فردی ایشان سکینه. در هر حال نرم و آرام اند. این صفت را باید از خدای رحمان خواست و با تمرین و استعانت از ذکر "یا حلیم" در خود بوجود آورد. مشیء فقط راه رفتن نیست، مَنِش و روش زندگی و سلوک مراد است. عبادالرحمان در تمام زندگی مشیشان آرام و با طمأنینه است.

دومین صفت ایشان مدارا و ملایمت با دیگران حتی بی‌ادبان است. پس جواب جهل و درشتی را با جهل دادن و از کوره به در رفتن، زیبندۀ بندگان حق تعالی نیست.

"قالوا سلاماً" یعنی کلامشان سلام و سلام است نه اینکه هیزم به آتش تخاصم بریزد و مقابله به مثل کنند. آنها زیباترین کلام را در برابر نیشن دشمنی جاهلان از خود بروز میدهند و همه را آرام میکنند. ممکن هم هست سلام وداع مقصود باشد. یعنی دهن به دهن شدن با جاهل را زود خاتمه میدهند. چنانچه وقتی ابراهیم با لجاجت پدرش مواجه شد گفت: **قالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي** [سوره مریم : ۴۷] خدا حافظ، برایت از خدا طلب مغفرت خواهم کرد؛ و رفت.

جالب است که وقار و نرمی نخستین صفت اولیاء الهی است. مجمع‌البيان از امام صادق(ع) روایت میکند که مراد از "يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنَا" اینست که خود را برای دیگران یا حتی برای خود، به تکلف و رنج و تعب نمیاندازند. تحف‌العقلوں از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند که: ای کمیل، داد و قال راه مینداز و از جدال پرهیز و از نادان فاصله بگیر و پستان مصاحبت مکن و هرچه گفتند تحمل کن و با آنها درگیر مشو.

جلد شصت و پنجم بحارالأنوار روایت میکند که پس از فتح بصره، احنف بن قیس امیرمؤمنان(ع) را به همراه نزدیکانش مهمان کرد. وقتی چشمش به یاران ایشان افتاد همگی لاغر و ژولیده‌اند. پرسید: یا علی، چرا یارانت مثل مشک‌های خالی شده‌اند. امیرمؤمنان(ع) فرمود: برای خدا ریاضت کشیده‌اند و خدا هم از ایشان پذیرفته است.

جلد هفتاد و پنجم بحارالأنوار از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند که مؤمنین با آرامش و طمأنیه بر زمین راه میرونند، دنیا را رها کرده و به آخرت روی آورده‌اند، گمنام و ناشناسند، شب‌زنده‌دار و روزه‌دارند، آنها را در اطراف شهر و نقاط دوردست بجویید و هرگاه یکی از آنها را دیدید از آنها درخواست کنید برایتان طلب مغفرت کنند.

وَالَّذِينَ يَبْيَطُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَ قَيَّاماً (۶۴)

آنان در حال سجده و ایستاده، برای خدا شب زنده داری می‌کنند.

راجع به شب زنده داری، ده آیه بسیار زیبا هست، که با آیه فعلی می‌شود یا زده آیه و نیاز به تطویل کلام نیست. باید از خدا توفیق خواست و از همین امشب قیام نمود.
اما آن آیات:

لَيَسْوَا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَنْلَوْنَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ [سوره آل عمران : ۱۱۳]

أَقِيمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَسْهُودًا [سوره الإسراء : ۷۸]

وَمِنَ الَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَنَّكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا [سوره الإسراء : ۷۹]
فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءَ اللَّيْلِ

فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارَ لَعَلَّكَ تَرْضَى [سوره طه : ۱۳۰]
أَمْنٌ هُوَ قَاتِنُ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَاتِنًا يَخْذُرُ الْآخِرَةَ وَبَرِّجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هُلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ
يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ [سوره الزمر : ۹]

وَمِنَ الَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِذْبَارُ السُّجُود [سوره ق : ۴۰]
كَانُوا قَلِيلًا مِنَ الَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ [سوره الذاريات : ۱۷]

وَمِنَ الَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِذْبَارُ التُّنُجُومِ [سوره الطور : ۴۹]
قُمْ الَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا [سوره المزمل : ۲]

وَمِنَ الَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيَلَّا طَوِيلًا [سوره الإنسان : ۲۶]

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا (۶۵)
وَمَقَامًا (۶۶)

و این طور دعا می‌کنند: خدایا، شر عذاب جهنم را از سرمان کوتاه کن که عذاب جهنم،
مصيبتی است بی‌پایان. و بد جا و مکانی است!

کلمه "غَرَام" همین یکبار در قرآن بکار رفته و به معنی مصیبی است که دست از سر آدم بر ندارد. عشق بشری را هم چون چنین صفتی دارد، در عربی غَرَام گویند.

چهارمین صفت اولیاء الهی، دعای پیوسته و استعاذه به خداوند از عذاب اوست. یعنی ترسی بجا از عاقبت به شری دارند و برایش پیوسته دعا میکنند.

صفی از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند که زمینی را وقف کرد و در وقفا نوشت: این زمین را در راه خدا وقف کردم تا از بدینوسیله از آتش دوزخ در امان باشم.

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَتُّقْرُبُوا وَكَانَ يَئِنَّ ذَلِكَ قَوَاماً (٦٧)

در خرج کردن هم نه ولخرجی می‌کنند و نه خسیس بازی درمی‌آورند؛ بلکه راه میانه این دو را در پیش می‌گیرند.

پنجمین صفت عبادالله، اقتصاد و میانه روی در خرج کردن است، چه در مخارج شخصی و چه در بخشش‌ها و صدقات.

قوام یعنی میانه روی و قوام یعنی عامل ثبات. میان این دو کلمه، استتفاق اکبر است و میانه روی عامل ثبات انسان میشود.

کافی روایت میکند که از حضرت رضا(ع) پرسیدند مقدار قوام در این آیه چقدر است؟ فرمود: عَلَى الْمُؤْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ [سوره البقرة : ٢٣٦] یعنی برای ثروتمند و فقیر فرق میکند؛ هر کس در حد شأن خود، مطابق عرف.

اگر کلمه اتفاق را در این آیه، صدقه معنا کنیم، باز فرقی نمیکند چون در صدقه نیز اسراف ناپسند است، چنانکه در جای دیگری آمده: وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَيْ عُنْقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدْ مَلُومًا مَحْسُورًا [سوره الإسراء : ٢٩]. وقتی صدقه که عمل صالح است، حد تعادلی داشت؛ تکلیف بقیه خرج‌ها دیگر معلوم است. بنابراین اسراف جائز نیست حتی در کمک به دیگران.

کافی از امام صادق(ع) روایت میکند: از کمکی که بیش از آنکه برای طرف، نفع داشته باشد، به خودت ضرر میزند، دست بکش.

جلد شصت و ششم بحار الانوار از رسول خدا(ص) روایت میکند که هرکس در جای درست خرج کند اسراف نکرده و هرکس در جایی که حق است کم بگذارد، بخل ورزیده.

کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که در چیزی که برای بدن لازم و مفید باشد، اسراف نیست. تعادل اینست که انسان گاهی گوشت بخورد و گاهی نان و گاهی شیر و گاهی روغن و گاهی سرکه.

کافی از امام کاظم(ع) روایت میکند که تفسیر قوام در این آیه است: **لِيُنْقُضُ دُوَسَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا أَتَاهُ اللَّهُ** [سوره الطلاق : ۷] یعنی انفاق مجاز و ممدوح هرکس مخصوص خود است.

خلاص روایت میکند که از امام رضا(ع) پرسیدیم انفاق بر زن چقدر باشد؟ فرمود: بین دو حد افراط و تقریط: **الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا**.

مستدرک از کاظم(ع) روایت میکند که برای آنکه در خرج میانه روی کند، ضمانت میکنم که فقیر و محتاج نشود.

وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَنْتَلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَرْنُونَ وَ مَنْ يَفْعُلْ ذَلِكَ يُلْقَ أَثَاماً (۶۸) يُضَاعِفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا (۶۹)

دیگر اینکه هم‌ردیف خدا، معبد دیگری را صدانمی‌زنند. همچنین، آدم بی‌گناهی را که خدا جانش را محترم می‌داند، نمی‌کشنند؛ مگر اینکه حقش باشد. زنا هم نمی‌کنند که هرکس چنان کند کیفر خواهد دید؛ روز قیامت، عذابش دوچندان می‌شود و همیشه با خفت و خواری در عذاب می‌ماند.

خواندن معبد دیگری هم‌ردیف خدا یعنی امید بستن به او، درخواست کردن از او، و او را مستقل در منع و اعطاء دانستن و نیز اطاعت کردن از او و بی‌رضایت او بودن. اینها چیزهایی است که کم و بیش همه به آن مبتلایند جز عباد خالص خدا یا همان عباد الرحمن.

قتل نفس، حرام است اما در فقه اسلامی چند مورد استثنای دارد که در واقع مصاديق قتل حق‌اند، اینها عبارتند از: قصاص قاتل، مدعی نبوت، سبّ النبی، ساحر، مفسد فی الارض،

محارب با دین، مرتد متجاهر، باغی بر امام، و نیز اکثر اقسام زنا، ... منتهی در حکومت اسلامی برای تحقیق‌شان نیاز به حکم حاکم شرع است.

﴿يَلْقَ أَثَامًا﴾ ترجمة تحت الفظی اش میشود: برخورد میکند با آثارم. آثارم کیفر گناه است. و گفته‌اند نام وادی‌ای است در جهنم، مخصوص اهل زنا. البته احتمالاً آثارم به قتل و شرك هم بازمیگردد و سزای آنها هم هست.

طبق این فقرات، عبادالرحمن از شرك و زنا و قتل منزه‌اند و گرد چنین اموری نمیچرخدن. درج زنا، هم‌رده‌ی شرك و قتل، قباحت و هلاکت‌بخشی آنرا نشان میدهد.

زنا طغیان شهوت است و قتل، طغیان غصب. پناه بر خدا از این هر دو. در قرآن غیر از اینجا، برای سدّ سبیل خدا(هود: ۲۰) و فاحشة مبینه از سوی افراد اثرگذار مثل زنان پیامبر(احزاب: ۳۰) نیز عذاب ضعف در نظر گرفته شده. این عذاب ضعف مال جاهایی است که گناه، آثار شوم اجتماعی داشته باشد و وبالش منحصر به مرتكب آن نماند. مثلاً کسی که زنا میکند، دیگری را هم وادر به این کار میکند و چه بسی زنازاده‌ای متولد میشود و کسی که کسی را میکشد جمع زیادی را داغدار و بدبوخت میکند و کسی که در راه دین خدا سنگ میاندازد عده زیادی را در جهل و کفر نگه میدارد. در روایات آمده که گناه در مکان خاصی مثل حرم و زمان خاصی مثل شب جمعه هم عذاب مضاعف دارد.

کنز الدقائق از امام صادق(ع) روایت میکند که بموجب این آیه، شرك و قتل و زنا، بدترین گناهانند.

عوای از رسول خدا(ص) روایت میکند که مقصود از لا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ در این آیه سقط جنین بخارط ترس از فقر است و مقصود از زنا، زنا با زن همسایه است.

سعد السعوڈ روایت میکند که وقتی این آیات نازل شد وحشی، تنی چند را پیش پیامبر(ص) واسطه کرد که علت ایمان نیاوردن ما این است که تو در کتابت به مشرکین و قاتلین و زناکنندگان، عذاب دنیا و خواری در آخرت را وعده داده‌ای و ما همه این کارها را کرده‌ایم. پیامبر(ص) که چنین شنید فرمود: إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا [سوره مریم : ۶۰]. آنها این پیغام را برندند و باز آمدند و گفتند میترسیم عمل

صالح انجام ندهیم! پیامبر(ص) فرمود: إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْفُرُ أَنْ يُشْرِكَ بِهِ وَيَعْفُرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ [سورة النساء : ٤٨]. باز رفتند و پیغام آوردن اگر جزء "من يشاء" نشویم چه؟ پیامبر(ص) فرمود: يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَقُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَعْفُرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا [سورة الزمر : ٥٣]. پس ایمان آوردن. تفسیر قمی از امام باقر(ع) روایت میکند که آثام نام دزهای در جهنم است پر از مواد مذاب.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآتَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا (٧٠) وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يُتُوبُ إِلَيَّ اللَّهُ مُتَبَابًا (٧١)

مگر آنانی که دست از بتپرستی بردارند و ایمان بیاورند و کار خوب بکنند. خدا هم، بدی‌هایشان را تبدیل به خوبی‌ها می‌کند؛ زیرا خدا آمرزندۀ مهربان است. بله، آنانی که از گناهان توبه کنند و کار خوب کنند، دارند درست و حسابی به‌سوی خدا برمی‌گردند. این دو آیه جمله معتبرضه و به منزله استثنایی است برای کسانی که قرار است طعمه "اثام" شوند. هریک از آنها اگر راهش را عوض کند و بسوی خدا برگردد و با نیکی جبران کند، نه تنها بدی‌هایش از پرونده اعمالش پاک میشود بلکه تماماً بجایش خوبی نوشته میشود. هرچه گناه بیش، ثواب بیش. این نکته عجیبی است که در تمام قرآن بی‌نظیر است و مشابه ندارد. برای همین شاید بشود گفت از امیدبخش‌ترین آیات قرآن و در نوع خود حیرت‌بخش و بی‌مانند است. مگر آنکه از ظاهرش بخواهیم دست بشویم و دلالتش را تضییق کنیم و بگوییم، پاک کردن گناهان سابق و نوشتن ثوابهای لاحق مراد است نه تبدیل همان گناهها به ثواب.

ثواب الاعمال از رسول خدا(ص) روایت میکند که هر کس یکماه یا حتی یکروز از عمرش باقی باشد امید است توبه کند و توبه‌اش قبول شود. حتی یکساعت و حتی تا وقتی جان به گلو برسد.

تأویل الآیات از امام صادق(ع) روایت میکند که "يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ" راجع به زائر امام حسین(ع) است.

عوالی‌الآلی از رسول خدا(ص) روایت میکند که اگر خدا خیر بندهای را بخواهد او را مشمول "بِيَدِ اللَّهِ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ" میکند.

طوسی در امالی از رسول خدا(ص) روایت میکند که دوستی ما اهل بیت سبب شمول "بِيَدِ اللَّهِ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ" میشود و خدا گناهان دوستداران ما اهل بیت را میبخشد، حتی حق الناس آنها را بر دوش میکشد مگر حق الناسی که اصرار بر آن ورزیده باشند یا نسبت به مؤمنین باشد.

جلد هفتاد و پنجم بحارالأنوار از امام صادق(ع) روایت میکند که "بِيَدِ اللَّهِ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ" راجح به بعضی از اهل قم محقق میشود. قم شهر فقیهان ماست و هر جباری که قصد سوء به آن کند، مثل نمک در آب حل و نابود میشود.

کافی از رسول خدا(ص) روایت میکند که کسی که چهار خصلت داشته باشد، از فرق سرتا نوک پا هم که غرق گناه باشد، مشمول "بِيَدِ اللَّهِ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ" میشود. آنها عبارتند از: صدق، حیا، حسن خلق، شکر.

مشکاةالانوار از رسول خدا(ص) روایت میکند که هر گروهی که مجلس ذکر خدا تشکیل دهند مشمول "بِيَدِ اللَّهِ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ" میشوند.

عیون اخبارالرضا از امام رضا(ع) از رسول خدا(ص) روایت میکند که هرگز کسی نومید نشود، گاهی بخاطر یک ثواب، خداوند انسان را عاقبت به خیر و مشمول "بِيَدِ اللَّهِ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ" میکند. سپس حضرت(ص) فرمود: مرد گنه کاری در مدینه بود که همه او را هلاک شده گمان میکردند. اما روزی پنهانی آبروی مؤمنی را حفظ کرد و آن مؤمن که فهمید برایش دعا کرد و از همان دعا عاقبت بخیر شد و به فاصله کمی به فوز شهادت رسید.

جلد هفتم بحارالأنوار از امام صادق(ع) روایت میکند که هرکس که نامه اعمالش بدست راستش داده شود، اول، گناهان صغیره اش را نشانش میدهنند. او انکار نمیکند و میگوید بله. خداوند میفرماید بخاطر صدقّت، بقیه را بخشیدم و دیگر، کبائرش را به او نشان نمیدهنند بلکه به نیکی بدل میکنند. اینست مراد از "بِيَدِ اللَّهِ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ".

جلد بیست و هفتم بحارالأنوار از رسول خدا(ص) روایت میکند که عشق به علی(ع)، خرمن گناهان را میسوزاند. (حَبَّ عَلَى تَأْكِلِ السَّيِّئَاتِ كَمَا تَأْكِلُ النَّارَ الْحَطَبَ) ثوابالاعمال از امام صادق(ع) روایت میکند که خداوند به داوود وحی کرد: اگر بندۀ گنه کاری بخاطر شرم از گناه توبه کند، گناهش را به ثواب بدل میکنم: "يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتَهُمْ حَسَنَاتٍ".

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الرُّورَ وَإِذَا مَرُوا بِاللَّغْوِ مَرُوا كِتَاماً (۷۲)

همچنین، این بندگان در مجالس باطل حاضر نمیشوند. وقتی هم با رفتار یهوده‌ای روبرو می‌شوند، با بزرگواری از کنارش می‌گذرند. نه کار لغو میکنند نه در مجالس بیخود شرکت مینمایند.

"зор" در لغت، باطل و دروغ معنا میدهد و اینکه این فقره را معنا کرده‌اند به اینکه شهادت دروغ نمیدهند، معنای آنرا خیلی محدود کرده‌اند. شهادت زور یعنی حضور در مجالس باطل که از آن جمله‌اند مجالس لهو و لعب و عیاشی و گعده‌های بی‌حاصل و مهمانی‌هایی که صریف چشم و همچشمی است. اگر زور، ظلم و ستم معنا دهد، یعنی هرگز همکار ظالمان نمیشوند. معاونت در ظلم هم نوعی حضور در مجلس باطل است. بعضی گفته‌اند زور باطلی است که ظاهری از حق بخود گرفته، گوییم باطل اکثراً چنین است و معمولاً خودش را عربان به نمایش نمی‌گذارد چون کسی بدان اقبال نمیکند. پس مؤمن باید مراقب باشد و احتراز کند از مجالس باطلی که توجیهی فریبنده برایش تراشیده‌اند.

"لغو" امر بی‌فایده است و یک درجه از زور خفیفتر است و گناهش کمتر است. اما چون هیچ نفع عقلایی دنیایی یا اخرایی بر آن متربّ نیست و محض گذران عمر است، اهل عقل و درایت از آن تنزه مینمایند. آری، اولیاء الهی جایی در زندگی‌شان برای سخن لغو گفتن یا شنیدن یا جای لغو رفتن یا کار لغو کردن نیست.

تعییر "مَرُوا كِرَاماً" هم که اساسنامه عملی آنها نسبت به لغو است، قابل تدقیق و تأمل است. اولاً میگذرند و فاصله میگیرند و در لغو-گاه درنگ نمیکنند. چون درنگ باعث ثبت فکر بد در روح میشود. دوماً همین گذاشتمن و گذشتن آنها هم با کرامت و بزرگواری است و رفتار سخیف یا ناسنجیده از ایشان صادر نمیشود.

کافی از امام صادق(ع) روایت میکند که شهادت زور، حضور در مجلس غناست. گوییم: گوش دادن به غنا را هم باید به آن منضم کرد چون آن دوران، دستگاه ضبط صوت نبوده. دعائیم‌الاسلام از امام صادق(ع) روایت میکند که شهادت زور حضور در مجلس غنا و شترنج است.

عيون‌الاخبار از امام صادق(ع) روایت میکند که شهادت دروغ یا کتمان شهادت است. کافی از امام باقر(ع) روایت میکند که از مصادیق مرور با کرام، با کنایه نام بردن از کلمات زشت است؛ مثلاً نام عورت را نبرد و به کنایه بگوید.

از این فقرات نوعی کناره‌گیری از جامعه و خلوت‌داشتن نتیجه گرفته میشود و این حدّ از انزوا قطعاً ممدوح است. این فقرات در واقع دارد میگوید حضور در چنین مجالس لهو و لغوی، حتی روی اولیاء خدا اثر نامطلوب دارد، پس از آن اعراض میکنند.

دعائیم‌الاسلام روایت میکند که امام صادق(ع) فرمود: چرا در کاروانسرایی که موسیقی برقرار است منزل گزیده‌اید؟ نمیتوانستید وقتی فهمیدید که آنجا محل چنین کارهایی است، با کرامت از آنجا خارج شوید و جای دیگری اقامت کنید. سپس فرمود: إِذَا مَرُوا بِاللَّغْوِ مَرُوا كِرَاماً.

وَالَّذِينَ إِذَا ذُكْرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًاً وَ عُمَيَانًا (٧٣)

وقتی آنان را با آیه‌های خدا به خود آورند، به آن فکر می‌کنند و چشم‌وگوش‌سته از آن نمیگذرند.

یعنی همان کسانی که شاهد باطل نمیشوند و از لغو میگریزند، وقتی به آیات الهی - چه در قرآن، چه در کلمات بزرگان، چه در آفاق و انفس - برمیخورند، راحت از کنارش رد نمیشوند.

یعنی آیه شناساند و آیات را از دست نمیدهند و درسی را که باید، از آیات خدا میگیرند. این، دلالت بر دقّت و موقع‌شناسی و عمق درک و توفیق ایشان در درس گرفتن در مکتب جهان هستی دارد. جهانی که مدرسهٔ خداست برای تربیت اولیاءٰ یا عباد‌الرحمان.

از فحوای کلام این آیه دانسته میشود که سنت خداست، تذکر مدام آدمیان به آیاتش. اما اکثر آدمیان آنچنان سطحی و کم‌عمق‌اند که آیات را نمیبینند و میگذرند: وَكَائِنُ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُوْنُ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ [سوره یوسف : ۱۰۵]. یا میبینند و بسوی خدا منقلب نمیشوند: وَبِرِبِّكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُثْكِرُونَ [سوره غافر : ۸۱]

پس یازدهمین ویژگی عباد‌الرحمان، فهیمی و هشیاری است.

محاسن از امام باقر(ع) روایت میکند که این آیه بخشی از امام‌شناسی است.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هُبْ لَنَا مِنْ أَرْزَاقِنَا وَذُرْ يَاتِنَا قُرْءَةً أَعْيُنِ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً (۷۴)

بالآخره اینکه دعا می‌کنند: خدایا، کاری کن که همسران و بچه‌هایمان چشم‌وچراغ ما باشند و ما را پیشوای متّقین کن.

چشم‌وچراغ بودن زن و بچه یعنی اینکه مایهٔ عزّت و افتخار آدم باشند و آدم از آنها راضی باشد.

بکار رفتن "من" بعضیه در اینجا نشان میدهد که تحقّق یافتنش نسبت به همهٔ اهل‌آدمی معمولاً ناممکن است و اگر در میان آنها یکی باشد که قرّة‌العین آدمی گردد کافی است و دعای ایشان مستجاب شده. مگر اینکه این "من"، جانب معنا بددهد یعنی: خدایا دلخوشی ما را از جانب زن و بچه قرار بده.

این آیه از دعا‌هایی است که برای اینکه زن و بچهٔ خوب نصیب آدم شود، باید بر آن الحاج کرد. در ضمن یک دعای خیر است در حق زن و بچه؛ و نشان میدهد مؤمن باید در حق زن و بچه‌اش دعا کند.

قرّةٌ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً نشان میدهد که عباد‌الرحمان نسبت به متّقین عادی، شأن بالاتری دارند و بمنزلهٔ امام امتٰت متّقی‌اند.

این دعا نشان از همت بلند ایشان دارد و برای تمام ما درسی است که در مقامات عبودیت نباید به کم راضی باشیم و باید مقام امامت و پیشوایی بر خوبان را طالب باشیم و از خداوند تمثاً کنیم. امامت به دیگران مستلزم بسط دایره خدمت به آنهاست. آری، سید القوم، خادمه‌م. یعنی امام، خادم است نه مخدوم. چنانکه مسیح (ع) وقتی پاهای حواریون را می‌شست، فرمود: تا بفهمید که بُعْثَتْ خادماً لَا مخدوماً. درخواست امامت یعنی رفتن زیر بار سنگین "بار خلق را کشیدن". امامت یعنی خار خوردن و بار بردن. مؤمن باید بدنبال بسط ید خدمت در زمین باشد. حاکمیت مؤمنین بر زمین فی نفسه ارزش است.

ضمناً از این آیه و تشویق تلویحی تمام متّقین به درخواست مقام امامت معلوم می‌شود که امامت یک مقام مقول به تشکیک یعنی ذودرجه است. عبادالرحمان امام متّقین‌اند و بعضی از ایشان بر بعضی امام‌اند و حجّت خدا در هر عصر یا امام زمانه، امام است بر تمام ایشان. هر امامی مأموریتی دارد و خودش مأمور ولی‌ای عظیم‌تر از خویش است: **أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أُولَيَاءُ بَعْضٍ** [سوره الأنفال : ۷۲].

تقاضای خانواده خوب و دوستان خوب و سیادت و خدمت به آنها که به لفظ امامت بیان شده، یازدهمین و دوازدهمین ویژگی عبادالرحمان است.

المناقب از امیرمؤمنان (ع) روایت می‌کند که "وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتّقِينَ إِمَاماً" یعنی ما به ابرار گذشته خویش اقتدا کنیم و آیندگان به ما. همانجا از ایشان روایت می‌کند که من هرگز از خدا فرزندان زیبایی نخواستم، خواستم بنده مطیع خدا باشند و از خدا بترسند تا هرگاه به آنها نظر می‌کنم دلم شاد شود.

مشکاة الانوار از امام صادق (ع) روایت می‌کند که خدا به داود فرمود: حرام است بر من که عالمی را که محب شهوات است مقتدای مردم قرار دهم.

أُولَئِكَ يُجْزَرُونَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَ يُلْقَوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا (۷۵) خالدین فیها حُسْنَتْ
مُسْتَقَرًا وَ مُقَاماً (۷۶)

بله، بهپاس صبری که در راه خدا کرده‌اند، خانه‌های بهشتی تقدیم‌شان می‌کنند و در آنجا با تحيّت و سلام به استقبال‌الشان می‌روند. همیشه آنجا ماندنی‌اند که خوب‌جا و مکانی است! این هم جایزه عبادالرحمن. جالب است که این جزاء را بر صبر متربّ کرده یعنی همهٔ موارد گذشته محتاج صبراند. صبر برای خدا و در راه خدا.

"غرفه" بنای مجلل بلند یا کاخی است که در چند طبقه بنا شده باشد. بعضی گفته‌اند خانه‌ای است که چشم‌انداز داشته باشد. درست گفته‌اند آنها که گفته‌اند "الغرفه" چون مخصوص عبادالرحمن است از بالاترین درجات بهشت است.

"تحیّت" خطاب درود و زنده باد و "سلام" سلامتی است که بر روی آن حیات سوار می‌شود یعنی گل سرسبدی است که روی سبد تحيّت مینشیند.

"مستقر" محل آرام و قرار کسی است و "مُقام" محل ایستادن و نظارت او. اولی مثل اتاق خواب می‌ماند و دومی مثل اتاق پذیرایی و تشریفات. اولی اندرونی است و دومی بیرونی. در مجموع این دوازده آیه، دوازده صفت برای عبادالرحمن برشمرده که از آنها یک دستورالعمل جامع سلوکی شکل می‌گیرد،

قلْ مَا يَغْنِي بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاوْكُمْ... (۷۷)

به همه بگو: اگر دعاها یتان نبود، خدا اعتمتایی به شما نمی‌کرد.

این آیه از زیباترین آیات این سوره، بلکه این جزء، بلکه کل قرآن است. مطابق این آیه ارزش هرکس به ربط او با خداست و کمالی جز اتصال با خدا متصوّر نیست. دعا، در اینجا مطلق خواندن خدا و ارتباط برقرار کردن با اوست. در قالب ذکر لسانی یا توجه قلبی یا درخواست از خدا که این آخری، دعا بالمعنى الاخص است. پس، مثل تسبیح که یک معنای خاص دارد و آن سبحان الله گفتن است و یک معنای عام که مطلق ذکر است، دعاء هم یک معنای خاص دارد که درخواست کردن از خداست و یک معنای عام دارد که خدا را خواندن است. خدا را خواندن مستلزم رو کردن به خداست. رو کردن، معادل عربی اش می‌شود توجه.

پس آیه شریفه میفرماید اگر توجّهات شما به خدا و رو کردنتان به درگاهش در قالب ذکر و دعا و شنا و عبادت و نیت نبود، خدا هم مطلقاً توجّهی به شما نمی کرد و رهایتان کرده بود.

این حقیقت به عباراتی دیگر هم آمده، مثلاً:

فَلَادُكُونِي أَذْكُرْكُمْ [سوره البقرة: ١٥٢]

إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرُكُمْ [سوره محمد: ٧]

سُوَا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ [سوره التوبه: ٦٧]

اَذْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ [سوره غافر: ٦٠]

وَآخَرُونَ اخْتَرُفُوا بِذُنُوبِهِمْ ... عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ [سوره التوبه: ١٠٢]

جلد ششم وسائل الشیعه از امام صادق(ع) روایت میکند که طول دادن رکوع و سجود در نماز از طولانی کردن قرائت افضل است و دعا کردن، هروقت که توفیقش حاصل شود، از قرآن خواندن افضل است. سپس این آیه را قرائت فرمود.

کفعی در مصباح از امام کاظم(ع) روایت میکند که دعا از قرائت قرآن افضل است. دعا بلای مقدّر و مقدّر نشده را برمیگرداند و مانع میشود تا مقدّر شود.

جامع الاخبار از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند که محبوبترین عمل نزد خدا دعاست. چنانکه فرموده: قُلْ مَا يَعْبُأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ. اما مراقب باشید کارهایی نکنید که دعای شما حبس شود و بالا نرود.

شیخ طوسی در امالی از امیرمؤمنان(ع) روایت میکند که چهار چیز است که نفع انسان همیشه در آنست: ایمان، شکر، استغفار، و دعا.

فَقَدْ كَذَبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِرِاماً (٧٧)

... اما این مطلب را باور نکرده و دروغ پنداشته اید و بالاخره نتیجه این کار برای همیشه گریبانتان را خواهد گرفت.

این هم نتیجه پشت کردن به خدا و از اُنسِ با او روگرداندن!

زکوی مغان رخ مگردان که آنجا فروشنند مفتاح مشکل گشایی.

سوره فرقان درس‌های عملی و نسخه‌های سلوکی بسیار دارد. بدرو سوره تذکر به اهمیت قرآن و نقش آن در حصول فرقان برای مؤمنان است. پس لازم است هر کس به خدا ایمان دارد با توجه به این نسخه راه‌نما زندگی کند و در شناختن حق از باطل دائم به آن رجوع کند. سپس آیاتی توحیدی آمده و توصیه کرده تنها و تنها به خدا ملتجم شوید و شفای دردهای خود را از او بخواهید چون دیگران دردی از شما دوا نمی‌کنند.

سپس تذکری است که انبیاء و به تبع آنها، اولیاء الهی را در میان مردم کوچه و بازار بجویید و نه شوکت سلاطین را از آنها انتظار داشته باشید، و نه غرائب و کرامات فرشتگان را. سپس توصیه به تقوی می‌کند و می‌گوید اگر بدنیال جنت‌الخلدید و از زفیر جهنم، امان می‌خواهید، با تقوی زندگی کنید. و مراقب باشید اعمال صالحی که کسب کرده‌اید خدای ناکرده هباءً منتشرأً نشود و بر باد نزود.

سپس دو توصیه بسیار مهم هست یکی اینکه با رسول(ص) و از طریق او راهی به خدا بجویید، دوم اینکه در انتخاب دوست نهایت دقت را به خرج دهید تا مبادا فرد شیطان صفتی شما را در زندگی مخدول کند.

و توصیه سوم و چهارم: مبادا از قرآن دور شوید و بی‌قرآن زندگی کنید و توفیق انس با آنرا از دست بدھید. و مبادا در برابر دشمن که لازمهٔ مؤمن است برای رشد و تعالی اش، بی‌صبری کنید که هم بی‌اجر می‌شوید و هم راه ضرر به شما از طریق دشمن هموار می‌گردد.

راجع به قرآن توصیه‌اش آرام و مدام خواندن و فهمیدن و عمل کردن است.

سپس محمد(ص) را مخاطب قرار داده و او را امر می‌کند به توگل بر خدای لایمود و لایزال و تسبیح مدام و سجده بسیار، در آناء لیل و اطراف نهار.

سپس یک دستور سلوکی کامل با توجه به صفات عباد‌الرحمن یا اولیاء خدا آورده: آرام بودن و حلیم داشتن، رعایت تواضع در رفتار با دیگران، درگیر نشدن با جاهلان، قیام و شب‌زنده‌داری، دعای بسیار و امان‌خواستن از عذاب خدا، تعادل در مخارج و صدقات، از غیر

خدا استعانت نجستن، مهار غضب و شهوت، فاصله‌گرفتن از لهو و لغو و امور بی‌فایده، بهوش بودن و خدا را پس پدیده‌ها دیدن، دعا و نیکی به خانواده، کشیدن بار سیادت و میل به خدمت در جامعه، صبوری بر صفات یاد شده.

آیه آخر توصیه به دعای بسیار است بدرگاه باب الحوائج. چون نظر لطف خدا با ما بقدر استغاثه‌ای است که بدرگاه او می‌کنیم.